

خاطرات تابستان ۹۵

اول تیر ماه ۱۳۹۵

امروز خانم طاهره نقی‌پی تلفن زد. هشت سازمان معلمان دور هم جمع شده‌اند تا با هم همکاری کنند. خانم نقی‌پی از سوی سازمان معلمان ایران همراه با آقای خدایی و خانم اصغری در این مجموعه حضور می‌یابند. ظاهرین ریاست این گروه نیز که گویا دوره‌ای می‌چرخد با خانم نقی‌پی است. او هم پیشنهاد داده‌است که من برای این گروه قانون عرفی پارلمان را معرفی کنم تا بعد هم شرایط برای برگزاری کارگاهی جهت آموزش این قواعد فراهم شود. خانم نقی‌پی به من توصیه کرد که از طرف خودم از آقای هاشمی هم بخواهم که به جمع دو نفره ما (من و خانم نقی) ملحق شود تا در مورد کار با ما همفکری کند.

امروز سومین جلسه کارگاه دفترباران برگزار شد. خانم فائزه مافی که از سوی آقای سعید پرتو با این دفتر آشنا شده است و همراه با شوهر و پسر خردسالش در مراسم جشن نخستین سالگرد تأسیس دفتر کادرها شرکت کرده‌بود یکی از جدی‌ترین کارروزان این کارگاه است. آقای مصطفی رضوی و خانم پناهی هم که قرار بود شرکت کنند شرکت نکردند. آقای علی رحیمی و آقای محمد آهنیان شرکت کردند. قرار است آقای بهنام ذوقی نیز در این کارگاه شرکت کند. اگر همه شرکت کنند یک کارگاه ۶ نفره خوب خواهیم داشت. البته هر پانزده روی یک بار قرار است جلسه تشکیل شود.

امروز قرار شد آقای علی رحیمی یک گروه تلگرامی هم راه اندازی کند و من فکر می‌کنم شاید بشود از طریق گروه تلگرامی هم کارهایی انجام داد.

آقای علی رحیمی در رشته کامپیوتر درس خوانده و دارد روی طراحی وب سایت کار می‌کند از او خواستم در مورد سفارشی سازی اسپیب به من کمک کند.

آقای محمد آهنیان نیز که تحصیل در رشته عمران را رها کرده و دارد موسیقی کار می‌کند. او سرباز است و شخصیت خاصی دارد.

سعی کردم امروز اهمیت قواعد دستورنامه رابرت را برای حاضران در کارگاه توضیح دهم. اما ظاهراً برای توضیح اهمیت قضیه به مسایلی اشاره می‌کنم که فهم آن‌ها خودش بسیار دشوارتر از قواعد است. در پایان جلسه همه نظرشان این بود که به قواعد پردازم و کم‌تر حاشیه بروم.

سعی می‌کنم روزانه یادداشت‌های بسیار مختصری بنویسم تا به کارهای دیگرم نیز برسم.

برای امروز کفایت می‌کند.

پسر عمو در سی سی یو

دیروز چهارشنبه آقای عباس تاحیک را در سی سی یو بستری کردند. ساعت حدود دوازده شب چهارشنبه سکه حمل کرد و او را با آمبولانس به بخش اورژانس بیمارستان فیروزگر بردم. او را پذیرش کردند. تحت مراقبت بود تا حوالی ظهر دیروز که قلبش را اکو کردند. جاهایی از آن بزرگ شده است. به یک درمان خاص هم - که انگلیسی بیان شده بود و از معنای آن سردرنياوردم - نیاز دارد. به همین خاطر او را در بخش سی سی یو بیمارستان فیروزگر بستری کردند. داشتن تلفن همراه در این بخش ممنوع است. تلفنش را خاموش کردم و با خودم آوردم. ملاقات هم فقط روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت ۲ و ۳۰ تا ۳ است.

در مجموع برخورد کارکنان بیمارستان فیروزگر با بیماران - در مقایسه با تصویری که از برخورد سایر بیمارستان‌های دولتی و خصوصی که می‌شناسم در ذهن دارم - خیلی بهتر است. هنوز توضیح قانع کننده‌ای برای این تفاوت معنادار در رفتار پرسنل این بیمارستان پیدا نکرده‌ام.

تأمل در کشف علت تفاوت رفتار کارکنان بیمارستان فیروزگر با سایر بیمارستان‌هایی که من می‌شناسم، سبب می‌شود که تجربه‌هایم از این بیمارستان را در خاطرات مربوط به تاریخ جنبش کادرها نقل کنم. به این دلیل که فکر می‌کنم تلاش برای بهبود کیفیت روابط پزشکان و پرستاران و بیماران بخشی از مأموریت جنبش کادرها خواهد بود.

پیشنهاد بازاریابی پارلمانی به مهندس حسینی

دیشب با مهندس محمود حسینی - دوست قدیمی و یکی از سهامداران شرکت گاوپروری دمازآباد و مدیرعامل این شرکت - تلفنی صحبت کردم. هدف اصلی من این بود که اگر او موافق بود سایر شرکا یعنی آقای مسعود کرامتی و همایون سماطی را هم به یک نهار دوستانه برای فردا جمع دعوت کنم و دسته جمعی سری هم به آقای تاحیک بزنیم. اما آقای حسینی - طبق معمول جمعه‌ها - ناهار باید به منزل مادرش برود و در یک مهمانی خانوادگی شرکت کند. کارهای دیگری هم داشت عذر خواست. من هم از دعوت بقیه نیز منصرف شدم.

در جریان گفتگو با آقای حسینی به مسایل زیادی پرداختیم که ربط مستقیمی به جنبش کادرها ندارد و از آن‌ها صرف نظر می‌کنم. اما وی در جریان این گفتگو و ضمن نقل ماجراهای بیماری‌های اخیرش که به خاطر همان با دکتر خرسندی هم ملاقات دارد که رییس هیأت مدیره بیمارستان ایرانمهر است، تعریف کرد که وی از آقای حسینی خواسته است که گزارش دقیقی از نحوه برخورد کارکنان بیمارستان ایرانمهر به او بدهد تا با کمک دکتر پارسا و سایر پزشکان آن بیمارستان کوشش کنند تا شاید برخی از مشکلات را حل کنند. در این جا بود که من از آقای حسینی خواهشی کردم که به جنبش کادرها ارتباط می‌یابد و به همین دلیل آن را در ادامه نقل می‌کنم.

به آقای حسینی گفتم اگر قرار شد به دکتر خرسندی از نحوه برخورد پرسنل بیمارستان ایرانمهر گزارشی بدهید تا وی به عنوان رئیس هیأت مدیره بیمارستان دست به اقدامی بزند، خوب است دستورنامه رابرت را هم به او معرفی کنید و من را هم توصیه کنید تا به عنوان مشاور پارلمانی به آنان کمک کنم و در عین حال دستمزدی نیز از این بابت بگیرم. برای تأکید در ادامه گفتم که خوب است دکتر پارسا هم با این قواعد آشناسـت در نتیجه می‌شود انتظار داشت که او هم از این ایده حمایت کند.

باید تأکید کنم که این دومین مورد است که دارم برای خودم به عنوان مشاور پارلمانی برای بنگاه‌ها و مؤسسات تولیدی بازاریابی می‌کنم. قبلا همین موضوع را با آقای تک‌دهقان هم مطرح کردم که خوب است همینجا به آن هم اشاره‌ای بکنم.

پیشنهاد بازاریابی به آقای تک‌دهقان

آقای تک‌دهقان را آقای شهرام حلاج به کادرها معرفی کرد. با هم دوست بودند و مدتی هم آقای تک‌دهقان از آبیگ قزوین به کارگاه می‌آمد اما به دلیل مشکلی که برای مادرش پیش آمد دیگر نتوانست در کارگاه‌ها حضور یابد. اما بعد از مدت‌ها دوباره علاقه خود را برای شرکت در کارگاه‌ها اعلام کرد و معلوم بود که بسیار جدی است. اما زمان و تاریخ کارگاه‌ها با زمانی که او می‌توانست آزاد باشد جور نمی‌شد. سرانجام پیشنهاد کردم در یک کارگاه تک‌نفره شرکت کند و او هم استقبال کرد. یکشنبه گذشته در دومین کارگاه تک‌نفره شرکت کرد و در همین کارگاه بود که با هم در مورد نکات بسیار جالبی بحث کردیم و به توافقاتی بسیار تاریخی دست یافتیم. او در نظر دارد که با پشتکار خود مشکلات کارخانه‌ای را که به عنوان جانشین مدیرعامل در آن خدمت می‌کند برطرف کند اما امیدوارم است طی یکی دو سال آینده که مشکلات این کارخانه را حل کرد به کارخانه بزرگتری خود را منتقل کند. از این ایده او استقبال کردم اما پرسیدم اگر این طور است چرا برای حل مشکلات کشور فکر نمی‌کند؟ به طور جدی توی فکر رفت و از همین‌جا بود که بحث جهت‌گیری یافت: مشکلات استراتژیک، تحلیل استراتژیک و راه حل استراتژیک. بعد برایش توضیح دادم که مشکل استراتژیک سازمان‌های ما چیست که گزارش می‌دهند: قربان یافت نشد؟

در ادامه صحبت و با ذکر نمونه‌ای از صحبت‌های آقای هاشمی‌رفسنجانی در مورد نفی مشکل ساختاری سازمان‌ها، برای وی توضیح دادم که چرا اتفاق تمام سازمان‌های ما مشکل ساختاری دارند و ریشه این مشکلات کجاست و چگونه رفع می‌شود.

وقتی آقای تک‌دهقان یکشنبه گذشته از دفتر می‌رفت تأکید داشت که این جلسه هم دچار یک انقلاب فکری شده است. اغراق نمی‌کرد. حق با او بود. به همین خاطر از پیشنهاد من مبنی بر اینکه من به عنوان مشاور پارلمانی کارخانه تحت مدیریت او با وی همکاری کنم استقبال کرد و قرار شد بیشتر به این موضوع فکر کند و با صاحب کارخانه هم در میان بگذارد. این اولین مورد بود که به این ترتیب برای دستورنامه رابرت بازاریابی می‌کردم. باید منتظر بمانم و ببینم چه خواهد شد.

بازارسازی از نوع دیگر

دیروز بعد از مدت‌ها آقای حبیب‌الله اعلمی از اشتهداد کرج زنگ زد. مدتی قبل مادر او فوت شد و همراه با آقای داود رئیس‌دانا به اشتهداد کرج رفتیم و در مراسم ختم مادرش شرکت کردیم. دیروز وقتی زنگ اعتراف کرد که بعد از ماجراهای بعد از فوت مادر تازه دارد خودش را می‌یابد و به وضعیت قبلی برمی‌گردد. در این گفتگو نکات زیادی مطرح شد اما دو نکته‌اش جالب بود.

در جریان همین گفتگو من به صحبت‌های آقای عباس تاجیک در مورد تفاوت گروه‌های بهبودی شهرستان ورامین با گروه‌های بهبودی تهران صحبت کردم. آقای عباس تاجیک با تأکید می‌گفت اگر امکانات به او اجازه بدهد هر روز از ورامین به تهران می‌آید تا در گروه‌های بهبودی که در پارک مریم (خیابان کریم‌خان) نزدیک دفتر تشکیل می‌شود شرکت کند. وقتی از او در مورد تفاوت‌ها سؤال کردم به مواردی اشاره کرد که من باید در تحقیقات خود در خصوص تفاوت شهرستان‌ها و دهات با تهران و شهرهای بزرگ به آن‌ها بپردازم: باندبازی، رقابت‌های ناسالم، زیرآب‌زنی، و به طور کلی شکل نگرفتن شخصیت حقوقی و برابر شهروندی در شهرستان‌های کوچک و شکل‌گیری روابط شخصی بر اساس شناخت‌های ناقص خصوصی و قضاوت‌های فردی باز هم بر اساس تجربه‌های شخصی و به خصوص بر اساس ارزش‌های در حال گذار و نه چندان شفاف و درست. سطح نازل احترام و اعتماد متقابل، حاکم بودن رفتارهای لمپنی و لات بازی و در واقع رفتارهای خشونت‌آمیز و تهدید آمیز و از این قبیل. بدیهی است که در گروه‌های بهبودی شهرستان‌های کوچک جایی برای حضور بانوان و زنان معتاد وجود ندارد و آقای تاجیک نقل می‌کرد که حتی در یک مورد که یک دختر ۱۰ ساله‌ای که تاز پاک شده بود همراه پدرش به یک گروه بهبودی می‌آمد اما جامعه و جم حاکم اجازه نداد که به حضور خود ادامه دهد و در نتیجه بعدها پدرش در غیاب او از پاکی دخترش گزارش می‌داد.

خلاصه کلام اینکه من با استناد به صحبت‌های آقای تاجیک سعی کردم برای آقای اعلمی توضیح بدهم که

بسیاری از مشکلات انجمن‌های معتادان گمنام که او به آن‌ها اشاره می‌کرد به گروه‌های بهبودی شهرستان‌ها اختصاص دارد و لزومن تهرانی‌ها این طور نیستند.

خوب است همین‌جا اشاره کنم که آقای حبیب‌الله اعلمی بعد از آشنایی با این قواعد شروع کرد تا آن‌ها را در گروه‌ها و کمیته‌های انجمن معتادان گمنام فعال در اشتهارد و کرج و قزوین و آن طرف‌ها ترویج کند اما با مقاومت‌هایی در درون انجمن رو به رو شد و ما در مورد همین مشکلات خیلی صحبت کردیم. دیروز من به صرافت افتادم که گویا بسیاری از آن مشکلات به کوچک و بسته بودن شهرستان‌ها مربوط می‌شود. البته آقای اعلمی قبول داشت اما هنوز فکر می‌کنم درک این قضیه برای او باید کمی دشوار باشد. چون عین همین مطلب را خودم در مقایسه با وضعیت ذهنی پسر آقای اعلمی با دانشجویان تهرانی متوجه شدم: در حالیکه دانشجویان تهرانی مثل سامان عصرپوران، امیرعلی قربانی و یا پرهام رضایی و یا بهنام ذوقی در دنیا‌های بسیار پیشرفته‌ای پر سه می‌زنند، آقای دانیال اعلمی که جوان بسیار با هوشی هم هست هنوز دنبال این است که اثبات کند اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست. یاد نوجوانی‌های خودم افتادم که از شهرستان به منزل پدر زن آقای سعید وزیری می‌آمدیم که پاتوق یک سری دانشجو بود که من در بین آن‌ها تنها کسی بودم که با نظرات داروین مخالفت می‌کرد. یا تفاوت‌های فرهنگی من شهرستانی با بچه‌های تهرانی‌ای که در اردوگاه و یا در سربازی با آنان آشنا شدم. تفاوت‌ها خیلی زیاد بودند.

یکی دیگر از همین موارد تفاوتی که بین شهرستان‌ها و تهرانی‌ها وجود دارد، اشاره آقای تک دهقان بود به همین قضیه. در جریان بحث در مورد معرفی دستورنامه رابرت به کارکنان کارخانه‌ای تحت مدیریتش به من تأکید می‌کرد که بین یک مهندس تهرانی با یک مهندس شهرستانی تفاوت از زمین تا آسمان است و من حتمن باید به این تفاوت‌ای عظیم توجه کنم. تمام این بحث‌ها جالب هستند و برای آینده سیاسی جامعه ما مشکل آفرین و باید به آن‌ها توجه کنیم.

راه‌اندازی کارگاه‌های ویناری

در ادامه آقای اعلمی از شرکت خود و پسرش دانیال در یک کارگاه ویناری که از سوی مؤسسه‌ای به نام توانمند سازی یا یک چنین چیزی صحبت کرد و چقدر از این شکل کار تعریف کرد. خوب. من مدت‌ها قبل در وینارهای مختلف شرکت کرده‌ام و خیلی هم دورخیز کرده‌ام تا کارگاه‌ها را به صورت وینار برگزار کنیم. از ذکر تلاش‌هایم در این زمینه صرنظر می‌کنم. اما برای آقای اعلمی توضیح دادم که من با این نرم‌افزار آشنا و چندین بار هم به او توصیه کرده‌بودم که سعی کند چنین کارگاه‌هایی برای اعضای رهبری انجمن معتادان گمنام برگزار کند و من در آن‌ها درس بدهم. خوب به خاطر دارم که برای هر یک از کارورزان که از وینار صحبت می‌کردم کم‌ترین توجهی از خودشان نشان نمی‌دادند مگر آنکه به نحوی به صورت عملی شرکت در یک وینار را تجربه کرده باشند. حتی نشانی یک وینار در مورد مبارزه بی‌خشونت را برای چند نفر ارسال کردم. بعد به صورت بسیار مؤدبانه اعتراض کرد که اگر نیروهای امنیتی حتی به همان نشانی در صندوق ایمیل آنان دست بیابند ممکن است از ادامه تحصیل محروم شوند. برایم عجیب بود. اما آیندگان باید توجه داشته باشند که این تلاش‌ها در چه حالتی جریان دارد. به هر حال، تأکید من بر اینکه صرفن به خاطر آشنایی آنان با وینار آن نشانی را برایشان ارسال کرده بودم، اثری نداشت. ظاهراً توضیح‌ها و تأکیدهای من در خصوص مناسب بودن کارگاه‌های ویناری نیز هیچ اثری نداشت تا اینکه آقای اعلمی خودش در یکی از آن‌ها شرکت کرده و حالا به اهمیت آن پی برده بود و اصرار داشت که در دفتر ما هم این کار بشود.

فاصله گرفتن از فعالیت‌هایی اجرایی

در پاسخ به آقای اعلمی تأکید کردم که من باید بخش زیادی از وقتم را صرف مطالعه و تحقیق و نوشتن و فکر کردن بکنم و به همین خاطر مایل نیستم در گیر فعالیت‌های اجرایی بشوم. اما افراد علاقمند و توانمندی مثل شما می‌توانید در این زمینه‌های اجرایی به دفتر کادرها کمک کنید. در آخر توصیه کردم که خودش همراه با دانیال راه‌اندازی یک کارگاه ویناری برای اعضای شاخص و کادر رهبری انجمن معتادان گمنام را سازماندهی کند تا من هم یک کارگاه اینترنتی برای آنان برگزار کنم. از این ایده استقبال کرد و قرار شد در این زمینه با آقای داود رئیس دانا هم صحبت کند. من تأکید کردم که باید سعی کنند برای من دستمزد هم در نظر بگیرند

تا امروز دفتر از نظر مالی هم بچرخد.

چرا اسلامی‌ها بیشتر استقبال می‌کنند؟

امروز در جریان ذهن‌ورزی گفتگو با آقای حسینی را نشخوار می‌کردم. این سؤال در ذهنم مفهوم شد که چرا سکولارها و چپی‌ها کم‌تر از دستورنامه رابرت استقبال می‌کنند؟ این نکته را به آقای حسینی گفته بودم. البته می‌توانست نوع کنایه هم محسوب شود. چون خود حسینی و دوستانش از جمله کسانی هستند که به سختی از این قضیه استقبال کردند و تقریباً مطمئن هستم که نه آقای حسینی به دکتر خرسندی در مورد مشاورت پارلمانی من صحبتی خواهد کرد و نه دکتر خرسندی و حتی و به خصوص دکتر پارسا از این ایده استقبال نخواهند کرد. خوب. خصوصیات روانشناختی روشنفکری به جای خود، اما امروز ناگهان این نکته هم به نظرم رسید که اگر بنا به حاکمیت اکثریت باشد حالا حالاها مسلمانان اکثریت خواهند داشت. شاید به همین خاطر باشد که سکولارها و چپی‌ها عملن از حکومت‌های تکنوکراسی و یا آریستوکراسی بیشتر استقبال می‌کنند. البته، این‌ها را بر اساس مشاهدات محدود خودم نتیجه‌گیری کرده‌ام و لزومن مبنای عینی جامع ندارد.

جمعه ۴ تیر ۱۳۹۵

خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا

دقیقی قبل (حدود یک ربع بعد از ظهر روز جمعه ۴ تیر ماه ۹۵) در وبسایت‌ها خواندم که در رفراندومی که دیروز در بریتانیا برگزار شد اکثریت به خروج از اتحادیه اروپا رأی دادند. من نه سر پیازم و نه ته پیاز. در این مورد مطالعه دقیق و ارزیابی دقیقی هم ندارم. اما - واکنش عاطفی من نسبت به این خبر منفی بود. ناراحت شدم. فکر می‌کنم این اتفاق‌ها در مسیر انسانی‌تر شدن جامعه جهانی نوعی عقب‌گرد محسوب می‌شود.

از این خبر که بگذریم، بخش وسیعی از وقتم این روزها صرف ذهن‌ورزی‌های فلسفی می‌شود. خودم را به حجم مشخصی از آب تشبیه می‌کنم که می‌تواند بشنود، ببیند، درک کند و از تأمل در این فرایندها که برای ما بسیار عادی است، چنان غرق در حیرت می‌شوم که هرگز قبلن سابقه نداشته است. نمی‌دانم چیزی از این تأملات دستگیرم خواهد شد یا نه. اما این پاسخ که «خاصیت ذهن است» دیگر اصلن من را قانع نمی‌کند.

داستان رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا هم که به جای خودش. حالا دیگر تردید ندارم که چرا آمریکا یعنی تمام جهان. بله. آنچه که در آمریکا می‌گذرد یعنی چیزی که به کل جهان مربوط است. حتی اگر در این مورد بحث کنند که مسلمانان را به آن کشور راه بدهند یا نه و آیا در مساجد آن کشور باید بشود سخنان محمد پیامبر را به نقد کشید یا نه؟ به همین خاطر این روزها بخش وسیعی از وقتم نیز صرف دنبال و تحلیل کردن رویدادهای آمریکا می‌شود که تمام جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهند. البته تصمیم دارم مجموعه مقالاتی هم با عنوان موقت «صورت زیرین یو.اس.آ.» بنویسم.

اما به کادرها پردازم.

آخرین تصویر از شورایاری‌ها

من در این یادداشت‌ها، هر از گاه به ماجرای شورایاری‌ها در تهران پرداخته‌ام. شروع قصه به اواسط سال ۱۳۹۱ مربوط می‌شود که دکتر مجتبی امیری، یکی از کاروان نخستین کارگاه آموزش دستورنامه رابرت و مدیر بخش تحقیقات کاربردی دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، به من توصیه کرد که دستورنامه رابرت را به آقای احمد مسجدجامعی معرفی کنم. گزارش جزئیات دو ملاقات حضوری با وی را در روزنوشتهای همان سال تشریح کرده‌ام. ایشان من را به دبیر آن زمان ستاد اجرایی شورایاری‌های تهران - آقای علی‌اکبر عبدالحسینی معرفی کرد. یکی دو روز بعد در اتاقک بسیار کوچکی که دفتر کار وی بود داشتم دستورنامه را معرفی می‌کرد که آقای ابراهیم علیپور از پشت دیوارکی که بخش کوچکی از اتاق را به یک نمازخانه‌ی تک نفره تبدیل کرده بود، داخل اتاق شد و جلوی من ایستاد و با ایمان قلبی عجیبی به من گفت: حاج آقا، شما را خداوند برای ما فرستاده است. طاهرا هنگام نماز صحبت‌های من را هم که همیشه بلندتر از معمول حرف می‌زنم شنیده بود و این طور از حضور من استقبال کرد. روابط من با این دو نفر از آن زمان تا کنون ادامه یافته است. امروز آقای علیپور مبصر و دبیر نخستین کارگاه آموزش دستورنامه رابرت به ۱۱ نفر از شورایاران تهران است. در عین حال وی یک الکتروگروه از شورایاران تهران راه‌اندازی کرده است که تعدادی از شهرداران تهران، مسئولان شهرداری، اعضای شورای شهر و صاحب نظران مسائل شهری نیز عضو آن هستند. در عین حال آقای علیپور یکی از اعضای شورای مشاوران ستاد اجرایی شورایاری هم هست که اخیرا آن را با شکل و شمایل جدید سردار طلایی نایب رئیس شورای شهر تهران و رئیس کمیسیون هماهنگی شورایاری‌ها راه انداخته است و آقای علی‌اکبر عبدالحسینی دبیر سابق ستاد اجرایی شورایاری‌ها و آقای ابولفضل الهیان نیز که او هم زمانی قبل از آقای عبدالحسینی دبیر ستاد بوده است عضو آن هستند. آقای علیپور در این شورای مشاوران نیز یک تنه دارد از دستورنامه رابرت دفاع می‌کند و توانسته است این تصمیم را به تصویب برساند که ده دقیقه اول هر جلسه برخی از قواعد دستورنامه را به اعضای شورا آموزش بدهد.

جالب است که آقای عبدالحسینی در زمان دبیری خود ۴۰۰ نسخه از کتاب دستورنامه را برای اهدا به شورایاری‌ها پیش خرید کرد اما از همان زمان تا امروز هنوز فرصت مناسبی برای محقق شدن این تصمیم

فراهم نشده است. حالا باید منتظر ماند و دید که آقای علیپور چه خواهد کرد. تا اینجا که او موفق‌تر بوده است و توانسته است به عنوان یکی از رهبران محلی شورایاری‌ها که محبوب و مورد اعتماد و احترام سایر شورایاران است عمل کند و به همین خاطر هم سردار طلایی سعی می‌کند این نیروی کارآمد را جذب کند.

به خاطر چند ماهی که نوشتن این خاطرات تعطیل شد، بسیاری از ماجراها هست که باید به مرور تشریح شود. یکی از مهم‌ترین آن‌ها همین ماجرای شورایاری‌هاست. اما فعلاً تا همین جا بس است.

تصحیح صورتجلسه

دیروز آقای علیپور متن صورتجلسه و گزارش هفتمین جلسه کادر شورایاران را برای من تلگرافامید. از او خواسته بودم که گزارش‌های خود را قبل از تل کردن برای من ارسال کند تا اگر نکته‌ای به نظرم رسید قبل از بارگذاری به خودش بگویم و جلوی سایر اعضای گروه از نوشته‌هایش ایراد نگیرم. آقای علیپور هم که مرد بسیار فروتنی است و علاقه فراوانی به آموختن دارد از پیشنهاد من استقبال کرد و دیروز حوالی ظهر بود که متن خودش را برایم ارسال کرد.

وقتی خواندم دیدم نیاز به اصلاحات زیادی دارد. بند بند آن را ویران‌باز می‌کردم و متن تصحیح شده را برایش می‌تلیدم. کمی بعد زنگ زد. حدس می‌زدم باید ناراحت شده باشد. سعی کردم برایش توضیح بدهم که چرا اینقدر وسواس دارم. به دلیل اهمیت این مسئله لازم است کمی بیشتر آن را بشکافم.

اعتقاد دارم که در جامعه ما قانون و قاعده هست، اما تمام آن‌ها ناقص و غلط هستند و یک نظام حقوقی منسجم و بدون نقص را تشکیل نمی‌دهند. به خصوص هرچه سازمان‌های ما بزرگتر و پیچیده‌تر می‌شوند و هرچه اختلاف‌نظرات از نظر کمی و کیفی بیشتر می‌شود، این خطاها و باگ‌های موجود در نظام حقوقی بیشتر منافع از کارکرد درست سازمان‌ها می‌شوند. به همین دلیل من در هر فرصتی می‌کوشم این مطلب را برای کادها توضیح بدهم و مهم‌تر اینکه اصرار دارم در هر کاری ترویج تربیت شوند که حتی از یک نقص هم صرف نظر نکنند و اطمینان داشته باشند که اگر روی یک میکروب در اتاق عمل چشم ببندیم، میکروب‌های بعدی نیز وارد خواهند شد و کنترل از دست خواهد رفت.

به خاطر دارم که حتی در مؤسسه اخلاق پزشکی ایرانیان نیز بر همین اصل پافشاری می‌کردم. اصرار داشتم و دارم که دروغ نگفتن باید مطلق باشد. هرچند ممکن است کسی در عمل گاهی دروغ بگوید. اما اصل عدم دروغ باید مطلق باشد. بدون چنین رویکردی که باید به باور و فرهنگ تبدیل شود، مشکل خر تو خری مملکت نمی‌تواند به طرف اصلاح برود.

دیروز مفصل با آقای علیپور در این مورد صحبت کردم و اصرار داشتم که به همین دلیل باید بکوشیم تا در کادرها حتی با یک نقص جزئی نیز بجنگیم و اجازه ندهیم همان یک نقص نیز تکثیر شود. تمام این حرف‌ها مورد استقبال آقای علیپور هم قرار گرفت و بر درستی این تحلیل و روش کار من تأکید هم کرد. اما، برایم توضیح داد که چون با گوشی کار می‌کند و تمام این مطالب را باید تک‌انگشتی دوباره تایپ کند و این کار بسیار وقت‌گیر است از من خواست تا من مطالب تصحیح شده را یک‌جا ویرایش کنم و برای او بفرستم تا در تل‌برگ تلگروگروه بارگذاری کند. منظور او را متوجه شدم و پذیرفتم. به این ترتیب تک‌تک بندهایی را که جدا جدا برایش ارسال کرده بودم در یک متن اصلاح شده برایش ارسال کرد و آقای علیپور هم متن اصلاح شده را در گروه تلگرافی که یازده نفر عضو دارد بارگذاری کرد. من به دلیل اهمیتی که این اقدام دارد، متن اولیه آقای علیپور و متن اصلاح شده بعدی را پشت سرهم نقل می‌کنم. بعد از آن هم به نکات دیگری اشاره می‌کنم که برای جنبش شورایاری‌ها نیز اهمیت دارد.

متن اولیه گزارش آقای علیپور

به نام خدا

صورتجلسه و خلاصه مطالب کارگاه آموزشی کادر شورایاران (جلسه هشتم) که روز دوشنبه مورخ ۳۱ خرداد

ماه ۹۵ هشتمین جلسه کارگاه آموزشی کادر شورایاران در دفتر کادرها با حضور کارورزان زیر برگزار شد:

- ۱- فرزانه ایرانفر
- ۲- مهدی محمدی دوست
- ۳- علی سلیمانی
- ۴- شهرام قیامی حور
- ۵- ابراهیم علی پور
- ۶- خانم الماسی (مهمان)

غائبان:

- ۱- رضا بخشی
- ۲- کامبیز کاکاوند
- ۳- محمد تقی حسینی
- ۴- صادق سپندارند
- ۵- بهار مختاری

جلسه با پانزده دقیقه تأخیر در ساعت ۱۷:۳۰ دعوت به دستور شد.

در ابتدا استاد نظر کارورزان را به توضیح تکمیلی در مورد صورتجلسه و نصاب جلب کرد.

- در نشست‌های توده ای (که بعداً در مورد آن توضیح داده خواهد شد) نصاب، تعداد افراد حاضر در نشست است.

- در یک مجمع تصمیم‌گیری، از هنگامی که دعوت به دستور می‌شود، تمام فعالیت‌ها معنای حقوقی دارند و قابل استناد هستند. صورتجلسات و سایر مستندات، در واقع به معنای ثبت آن رویدادهای حقوقی هستند. درست مثل مراسم عقد و ثبت مراسم عقد در دفاتر محضری. اگر عقدی جاری شود اما در محضر به ثبت هم نرسد، آن عقد از نظر حقوقی معتبر است. مجامع تصمیم‌گیری نیز به همین صورت اصالت دارند و عمل انجام شده قابل استناد است.

درس جدید:

سؤال پارلمانی: دعوت به دستور از لحاظ حقوقی چه معنایی دارد؟

جواب: وقتی شما در قالب جمع کاری را انجام می‌دهید و تصمیم‌گیری می‌کنید، در واقع دارید یک کار قانونی و قاعده‌مند انجام می‌دهید.

از زمانی که جلسه دعوت به دستور می‌شود، تمام قواعد ناظر بر کار جمعی بر آن حاکم می‌شود و بایستی مطابق قوانین عمل کنیم.

سؤال پارلمانی: چرا نصاب اینقدر اهمیت دارد؟

جواب: چون اگر نصاب حاصل نشده باشد تصمیمات آن جمع قانونی نخواهد بود.

نکته: هر گاه بخواهیم نصاب یک جمع را تغییر دهیم باید اینگونه پیشنهاد کنیم [پیشنهاد می‌شود عدد..... خط بخورد و عدد..... جایگزین آن شود.

گر به صورت همزمان پیشنهاد حذف و جایگزینی عدد مربوط به نصاب پیشنهاد و تصویب نشود، در آن صورت، تصویب پیشنهاد حذف نصاب قبلی، به این معناست که در آیین‌نامه/اساسنامه انجمن مورد نظر، عدد نصاب ذکر نشده است. و در این صورت، عدد نصاب - طبق قانون پیش‌گزیده پارلمانی و یا طبق مرجع پارلمانی آن گروه- بیش از نصب اعضای آن گروه خواهد بود. و اگر این تعداد در مجمع حاضر نباشند، جلسه از نصاب بیرون است و دیگر قادر به اخذ تصمیم و تصویب رقم جدید برای نصاب نخواهد بود.

توضیح:

عضی از جامعه‌شناسان این نظریه را مطرح کرده‌اند که مردم خاورمیانه قادر نیستند در چارچوب اصول و قواعد انتزاعی عملی کنند. این نظریه پردازان برای توضیح نحوه برقراری ارتباط بین مردم خاورمیانه از مفهوم «مخالفت متوازن» استفاده می‌کنند که بر اساس آن حریم حقوقی افراد بر اساس توازن مخالفت دو نفر تنظیم می‌شود. برای درک بهتر نظر این گروه از جامعه‌شناسان می‌توان به رفتار مردم ایران توجه کرد که به علائم انتزاعی راهنمایی و رانندگی مبنی بر حداکثر سرعت یا ممنوعیت ورود به بعضی از خطوط توجه نمی‌کنند در نتیجه باید برای رعایت این قواعد از موانع فیزیکی مثل دیوار و یا سرعت‌گیر در کف آسفالت استفاده کرد.

قاعده:

هر پیشنهاد شش مرحله را طی می کند (طرح - حمایت - قرائت - مذاکره - اخذ رأی - اعلان نتیجه) که برای هر کدام از آنها قواعد خاصی حاکم است. یکی از موارد اصلی کارگاه ما تمرین عملی برای یادگیری قواعد ناظر بر مراحل ششگانه طرح پیشنهاد است. نکته:

توجه کنید، کار جمعی یک بازی است، بجای آنکه گروه های مخالف با اسلحه برای کسب قدرت سیاسی بجنگند، طبق قواعد پارلمانی با هم مبارزه سیاسی و پارلمانی می کنند. ابزار این بازی - که جایگزین جنگ شده است، رأی و قواعد کار پارلمانی است.

سؤال پارلمانی:

چرا از طرح پیشنهاد حداقل یک نفر باید حمایت کند؟

جواب: برای حفظ حقوق اکثریت و پیشبرد بهتر و سریع تر روال کارها

سؤال پارلمانی:

اگر از یک پیشنهاد حمایت شد ولی براساس اصلاح دوستانه پیشنهاد شکل تازه ای بخود گرفت چه باید کرد؟

جواب: باید دوباره حمایت شود.

قاعده:

رئیسان جلسات تصمیم گیری باید برای بیان مفاهیم یکسان، از عبارات یکسان و کلیشه ای استفاده کنند. به عنوان نمونه، هنگام قرائت یک پیشنهاد باید بگوید: پیشنهاد و حمایت شد که: (و بعد عین جملات پیشنهاد شده را قرائت می کند).

(رئیس از خودش نمی تواند به آن چیزی اضافه یا کم کند)

نکته: انجمن های سطح پایه معمولن حداکثر تعداد اعضای خود را با توجه به امکانات و حوزه جغرافیایی و سایر عوامل مربوطه، تعیین و ذکر می کند. چرا که اگر تعداد اعضای یک انجمن پایه از حدی بیشتر شود، اداره مجامع تصمیم گیری آن طبق قواعد پارلمانی بسیار دشوار و غیرممکن می شود. اما اگر اعضای یک انجمن زیاد باشد، این انجمن های پایه با یکدیگر متحد شده و قانون تشکیل می دهند که نمایندگان هر انجمن دور هم جمع می شوند و به نمایندگی از انجمن های پایه تصمیم می گیرند.

قاعده:

هر پیشنهاد تا قبل از قرائت از سوی رئیس جلسه، یک معنای حقوقی دارد و بعد از قرائت معنای دیگری دارد (دیگر پیشنهاد ملک مشاع صحن می شود).

تعریف مذاکره:

بیان اینکه چرا یک جمع به این پیشنهاد رأی بدهند یا نه.

نکاتی در مورد اخذ رأی:

در اخذ رأی، شیوه ها- مبانی- تعریف آرا مأخوذه- موافقان و مخالفان- و مفهوم ممتنع، مطرح است و این اصطلاح ها اهمیت دارند.

نکته: اصطلاح آرا مأخوذه با آرا حاضران فرق دارد.

نکته: ما آرا ممتنع نداریم، تعداد ممتنعین صحیح است.

قاعده: جمله کلیدی اعلان نتیجه: رئیس جلسه، تعداد موافقان و مخالفان را بیان می کند و به صورت کلیشه ای می گوید: موافقان بردند و پیشنهاد تصویب شد- مخالفان بردند، پیشنهاد رد شد.

بعد از تصویب یک پیشنهاد، رئیس جلسه اقدامی را که باید در اثر تصویب پیشنهاد صورت بگیرد، بیان می کند که در صورت جلسه نیز ذکر می شود.

درس جلسه بعد: هشت خصوصیت استاندارد پیشنهادات پارلمانی

جلسه رأس ساعت ۱۵:۱۹ دقیقه خاتمه یافت.

در این روز مبلغ پانصد هزار ریال به گلدان ریخته شد که شمارش و تحویل استاد شد.

تهیه و تنظیم: دبیر گروه کادر شورایاران ابراهیم علی پور

متن ویرایش شده

به نام خدا

صورتجلسه و خلاصه مطالب کارگاه آموزشی کادر شورایاران (جلسه هشتم) که روز دوشنبه مورخ ۳۱ خرداد ماه ۹۵ هشتمین جلسه کارگاه آموزشی کادر شورایاران در دفتر کادرها با حضور کارورزان زیر برگزار شد:

- ۱- فرزانه ایرانفر
- ۲- مهدی محمدی دوست
- ۳- علی سلیمانی
- ۴- شهرام قیامی حور
- ۵- ابراهیم علی پور
- ۶- خانم الماسی (مهمان)

غائبان:

- ۱- رضا بخشی
- ۲- کامبیز کاکاوند
- ۳- محمد تقی حسینی
- ۴- صادق سپندارند
- ۵- بهار مختاری

جلسه با پانزده دقیقه تأخیر در ساعت ۱۷ و ۳۰ دعوت به دستور شد.

در ابتدا استاد نظر کارورزان را به توضیح تکمیلی در مورد صورتجلسه و نصاب جلب کرد.

- در نشست‌های توده ای (که بعداً در مورد آن توضیح داده خواهد شد) نصاب، تعداد افراد حاضر در نشست است.

- در یک مجمع تصمیم‌گیری، از هنگامی که دعوت به دستور می‌شود، تمام فعالیت‌ها معنای حقوقی دارند و قابل استناد هستند. صورتجلسات و سایر مستندات، در واقع به معنای ثبت آن رویدادهای حقوقی هستند. درست مثل مراسم عقد و ثبت مراسم عقد در دفاتر محضری. اگر عقدی جاری شود اما در محضر به ثبت هم نرسد، آن عقد از نظر حقوقی معتبر است. مجامع تصمیم‌گیری نیز به همین صورت اصالت دارند و عمل انجام شده قابل استناد است.

درس جدید:

سؤال پارلمانی؛ دعوت به دستور از لحاظ حقوقی چه معنایی دارد؟

جواب: وقتی شما در قالب جمع کاری را انجام می‌دهید و تصمیم‌گیری می‌کنید، در واقع دارید یک کار قانونی و قاعده مند انجام می‌دهید.

از زمانی که جلسه دعوت به دستور می‌شود، تمام قواعد ناظر بر کار جمعی بر آن حاکم می‌شود و بایستی مطابق قوانین عمل کنیم.

سؤال پارلمانی؛ چرا نصاب اینقدر اهمیت دارد؟

جواب: چون اگر نصاب حاصل نشده باشد تصمیمات آن جمع قانونی نخواهد بود.

نکته: هر گاه بخواهیم نصاب یک جمع را تغییر دهیم باید اینگونه پیشنهاد کنیم □ پیشنهاد می‌شود عدد..... خط بخورد و عدد..... جایگزین آن شود.

گر به صورت همزمان پیشنهاد حذف و جایگزینی عدد مربوط به نصاب پیشنهاد و تصویب نشود، در آن صورت، تصویب پیشنهاد حذف نصاب قبلی، به این معناست که در آیین‌نامه/اساسنامه انجمن مورد نظر، عدد نصاب ذکر نشده است. و در این صورت، عدد نصاب - طبق قانون پیش‌گزیده پارلمانی و یا طبق مرجع پارلمانی آن گروه- بیش از نصب اعضای آن گروه خواهد بود. و اگر این تعداد در مجمع حاضر نباشند، جلسه از نصاب بیرون است و دیگر قادر به اخذ تصمیم و تصویب رقم جدید برای نصاب نخواهد بود.

توضیح:

عضی از جامعه شناسان این نظریه را مطرح کرده‌اند که مردم خاورمیانه قادر نیستند در چارچوب اصول و قواعد انتزاعی عملی کنند. این نظریه پردازان برای توضیح نحوه برقراری ارتباط بین مردم خاورمیانه از مفهوم

«مخالفت متوازن» استفاده می‌کنند که بر اساس آن حریم حقوقی افراد بر اساس توازن مخالفت دو نفر تنظیم می‌شود. برای درک بهتر نظر این گروه از جامعه شناسان می‌توان به رفتار مردم ایران توجه کرد که به علائم انتزاعی راهنمایی و رانندگی مبنی بر حداکثر سرعت یا ممنوعیت ورود به بعضی از خطوط توجه نمی‌کنند در نتیجه باید برای رعایت این قواعد از موانع فیزیکی مثل دیوار و یا سرعت گیر در کف آسفالت استفاده کرد.

قاعده:

هر پیشنهاد شش مرحله را طی می‌کند (طرح - حمایت - قرائت - مذاکره - اخذ رأی - اعلان نتیجه) که برای هر کدام از آنها قواعد خاصی حاکم است. یکی از موارد اصلی کارگاه ما تمرین عملی برای یادگیری قواعد ناظر بر مراحل ششگانه طرح پیشنهاد است. نکته:

توجه کنید، کار جمعی یک بازی است، بجای آنکه گروه‌های مخالف با اسلحه برای کسب قدرت سیاسی بجنگند، طبق قواعد پارلمانی با هم مبارزه سیاسی و پارلمانی می‌کنند. ابزار این بازی - که جایگزین جنگ شده است، رأی و قواعد کار پارلمانی است.

سؤال پارلمانی:

چرا از طرح پیشنهاد حداقل یک نفر باید حمایت کند؟

جواب: برای حفظ حقوق اکثریت و پیشبرد بهتر و سریع تر روال کارها

سؤال پارلمانی:

اگر از یک پیشنهاد حمایت شد ولی براساس اصلاح دوستانه پیشنهاد شکل تازه‌ای بخود گرفت چه باید کرد؟ جواب: باید دوباره حمایت شود.

قاعده:

رپسان جلسات تصمیم‌گیری باید برای بیان مفاهیم یکسان، از عبارات یکسان و کلیشه‌ای استفاده کنند. به عنوان نمونه، هنگام قرائت یک پیشنهاد باید بگوید: پیشنهاد و حمایت شد که: (و بعد عین جملات پیشنهاد شده را قرائت می‌کند).

(رئیس از خودش نمی‌تواند به آن چیزی اضافه یا کم کند)

نکته: انجمن‌های سطح پایه معمولن حداکثر تعداد اعضای خود را با توجه به امکانات و حوزه جغرافیایی و سایر عوامل مربوطه، تعیین و ذکر می‌کند. چرا که اگر تعداد اعضای یک انجمن پایه از حدی بیشتر شود، اداره مجامع تصمیم‌گیری آن طبق قواعد پارلمانی بسیار دشوار و غیرممکن می‌شود. اما اگر اعضای یک انجمن زیاد باشد، این انجمن‌های پایه با یکدیگر متحد شده و قانون تشکیل می‌دهند که نمایندگان هر انجمن دور هم جمع می‌شوند و به نمایندگی از انجمن‌های پایه تصمیم می‌گیرند.

قاعده

هر پیشنهاد تا قبل از قرائت از سوی رپس جلسه، یک معنای حقوقی دارد و بعد از قرائت معنای دیگری دارد (دیگر پیشنهاد ملک مشاع صحن می‌شود).

تعریف مذاکره:

بیان اینکه چرا یک جمع به این پیشنهاد رأی بدهند یا نه.

نکاتی در مورد اخذ رأی:

در اخذ رأی؛ شیوه‌ها - مبانی - تعریف آرا مأخوذه - موافقان و مخالفان - و مفهوم ممتنع، مطرح است و این اصطلاح‌ها اهمیت دارند.

نکته: اصطلاح آرا مأخوذه با آرا حاضران فرق دارد.

نکته: ما آرا ممتنع نداریم، تعداد ممتنعین صحیح است.

قاعده: جمله کلیدی اعلان نتیجه: رپس جلسه، تعداد موافقان و مخالفان را بیان می‌کند و به صورت کلیشه‌ای می‌گوید: موافقان بردند و پیشنهاد تصویب شد - مخالفان بردند، پیشنهاد رد شد.

بعد از تصویب یک پیشنهاد، رپس جلسه اقدامی را که باید در اثر تصویب پیشنهاد صورت بگیرد، بیان می‌کند که در صورتجلسه نیز ذکر می‌شود.

درس جلسه بعد: هشت خصوصیت استاندارد پیشنهادات پارلمانی
جلسه رأس ساعت ۱۹ و ۱۵ دقیقه خاتمه یافت.
در این روز مبلغ پانصد هزار ریال به گلدان ریخته شد که شمارش و تحویل استاد شد.

تهیه و تنظیم: دبیر گروه کادر شورایاران ابراهیم علی پور

سایر نکات مهم

در گفتگو با آقای علیپور نکات مهمی مطرح شد. اول اینکه آقای علیپور دنبال این است که گروه‌های دیگری با حضور شورایاران مناطق سازماندهی کند تا برای آموزش دستورنامه رابرت به دفتر بیایند. دیروز به من می‌گفت که خودت را برای کارگاه‌های بعدی آماده کن. که گفتم آماده‌ام. نکته دیگر درخواستی بود که من با وی در میان گذاشتم.

این روزها منابع درآمدی من کاهش پیدا کرده است. دکتر بهزاد رحمانی که رئیس انجمن جراحان عمومی ایران است حکم داده است که چون قرارداد ما خاتمه یافته است دیگر دستمزدی بابت وب سایت به من نپردازند. به این ترتیب دستمزد ماه‌های بهمن، اسفند، فروردین، اردیبهشت و خرداد به من پرداخت نشد. و من از سه میلیون تومان دستمزد در این مدت محروم شدم. اوضاع آنقدر بد است که پول برای دکتر بردن همسر ندارم. کانون سراسری هم که قرار بود مزدی بابت اداره سایت‌شان که برایشان راه‌اندازی کرده‌ام و اداره می‌کنم بپردازند. آن‌ها هم چیزی پرداخت نکرده‌اند. در حالیکه قدرت خرید پول نیز در این مدت به نحو حیرت‌انگیزی کاهش یافته است و دیگر دخل کفاف خرج را نمی‌دهد. به همین خاطر به آقای علیپور گفتم با آقای عبدالحسینی هم مشورت کند و اگر صلاح دانستند کاری کنند که من به صورت پاره وقت به استخدام ستاد شورایاری‌ها در بیایم و کلی کار می‌توانم آنجا انجام دهم. آقای علیپور هم قبول کرد که سعی خودش را بکند اما چشمم زیاد آب نمی‌خورد. باید دید چه می‌شود.

جوانان بنیان‌گذار

عصر جمعه آقای پرهام رضایی زنگ زد که اگر بشود به دفتر بیاید و به من سرزنند. استقبال کردم. یک دقیقه دیگر همراه آقای محمد آهنیان در دفتر بودند: هر دو بلند قد و بسیار با هوش. دوستان دوران دبیرستان هستند. ظاهرین به ابتکار و پیشنهاد پرهام (یا بهنام ذوقی مترجم کتاب خشونت و نظام‌های اجتماعی) تعدادی از دوستان دوران دبیرستان دور هم جمع شده‌اند تا با هم کتاب بخوانند. از آنان پرسیدم چه کتابی را دارند می‌خوانند؟ جواب دادند: چیزهایی که با پول نمی‌شود خرید. من این کتاب را ندیده‌ام. اما وقتی عنوان کتاب را مطرح کردند بحث ما به این سمت کشیده شد که از گزارش جزئیات آن صرف نظر می‌کنم. فقط خواستم روشن شود که این دسته از بچه‌ها در ایران امروز چه کتابی را دارند به صورت گروهی می‌خوانند. شکل کار هم این طور است که عصرهای جمعه در پارک خانه هنرمندان در خیابان ایرانشهر دور هم جمع می‌شوند و راجع به نظرات نویسنده کتاب بحث می‌کنند. من آنان را تشویق کردم که به صورت گروه نظرات خودشان را در قالب یک قطعنامه به تصویب برسانند و کار گروهی را نیز تمرین کنند.

نکته جالب این بود که هنگام سلام و علیک با این دو نفر پرهام در مورد حضور خودش و دوستش در دفتر گفت: جوانان بنیان‌گذار. اصطلاحی که من در مورد نسل جوانانی که با دستورنامه رابرت آشنا می‌شوند به کار می‌برم و انتظارم این است که این جوانان بنیان‌گذار گروه یا تشکیلاتی شوند که ایران متمدن و مبتنی بر قانون را خواهند ساخت. اما فهمیدم که منظور پرهام از این اصطلاح همان چند نفر جوانی هستند که با هم دارند کتاب می‌خوانند. کوشیدم نظر او را اصلاح کنم. گفتم: اما منظور من از جوانان بنیان‌گذار مجموعه جوانانی است که در دفتر کادرها با دستورنامه رابرت آشنا می‌شوند. و تعداد آنان خیلی بیشتر از اعضای گروه آنان است. در ادامه گفتم: البته این که تمام این جوانان بتوانند با هم همکاری کنند کار سختی است. اما من موقعی خودم را موفق می‌دانم که بتوانم جوانانی را تربیت کنم که بتوانند خودشان بدون مداخله و نظارت من موفق به ساختن تشکلهای متعدد برای ساختن سازمان‌های گوناگون بشوند که این سازمان‌ها بتوانند مسائل و مشکلات گوناگون کشور را حل کنند.

نکته دیگر این بود که آقای پرهام رضایی پیش بینی می‌کرد جزو پانزده نفری باشد که قرار است با پنج نفر از اولین‌های دانشکده‌های شیمی دانشگاه‌های ایران در یک مسابقه شرکت کنند که قرار است به پنج نفر اول آن مسابقه امکانات فوق‌العاده‌ای از جمله معافیت از خدمت سربازی و چند صد میلیون تومان وام تقریبی بلاعوض برای مسکن تعلق بگیرد. اگر نام پرهام جزو لیست پانزده نفر اول گروه شیمی کنکور فوق‌لیسانس امسال قرار می‌گرفت باید با شدت درس خواندن را ادامه می‌داد تا در امتحانی که حدود یک ماه دیگر برگزار می‌شود جزو پنج نفر اول اسمش درآید. اما دو سه روز پیش با خبر شدم که به جای پانزده نفر امسال چهارده نفر اول گروه شیمی را برای شرکت در مسابقه انتخاب کرده‌اند و به این ترتیب پرهام از لیست مسابقه خارج شده است. خوب. این هم یک بدشانسی بود و هم می‌تواند به یک شانس بدل شود. در این مورد با پرهام صحبت کردم که اگر چشم‌انداز استراتژیک داشته باشد قادر خواهد بود بدشانسی‌ها یا تهدیدها را به فرصت بدل کند. سعی می‌کنم در ذهنیت او تفکر استراتژیک را تقویت کنم. و دارم جواب می‌گیرم. بحث‌های عصر جمع و نیز رفتارهای پرهام نشان داد که این اتفاق رخ داده است.

در مورد ترجمه کتاب و نیز تدوین جزوه درسی برای گسترش کارگاه‌ها نکاتی را مطرح کرد اما احساس کردم که نگرش او نیاز به تصحیح دارد. در ادامه توضیح دادم که دنبال این هستم که افراد به دفتر کادرها بیایند تا از طریق من با یکدیگر به صورت چهره به چهره آشنا شوند تا در آینده بتوانند یک طبقه سیاسی و حاکمه با شرف و با وجدان که در عین حال اعضای آن می‌توانند با هم کار کنند، ایجاد شود. هر دو نظرات من درک کردند و فکر می‌کنم با آن‌ها موافق هم باشند. اما اینکه سرانجام سرنوشت آینده آنان را چگونه رقم خواهد زد؟ باید منتظر ماند و دید.

در هر حال، ملاقات بسیار خوبی بود و من از گفتگو با این جوانان با هوش سیر نمی‌شود. در ضمن به

همت پرهام و در پی تشویق‌های او، آقایان بهنام ذوقی، محمد آهنیان و بهنام ذوقی سه نفری در کادار دفتر داران شرکت می‌کنند که در حال حاضر و علاوه بر این سه نفر خانم‌ها فائزه مافی و شروین پناهی و آقای سید مصطفی رضوی نیز در آن حضور می‌یابند. خانم مافی همسر یکی از دوستان سعید پرتو است. شورین پناهی هم دوست و همکاری سید مصطفی رضوی است. این هر سه حقوق خوانده‌اند و وکیل دادگستری هم هستند.

گزارش نهمین نشست کادر شورایاران

دیروز بعد از ظهر نهمین نشست کادر شورایاران در دفتر برگزار شد. این کارگاه به همت آقای ابراهیم علیپور دعوت شده است و در آن علاوه بر تعدادی شورایار از مناطق تهران، دکتر سپندارند که استاد استراتژی در دانشکده مدیریت دانشگاه تهران است همراه با همسرش بهار مختاری که پایان‌نامه تحصیلی‌اش در باره شورایاری‌ها بوده است شرکت می‌کنند. من از آقای دکتر سپندارند خواسته‌ام تا بعد از درک اهمیت این قواعد در مدیریت سازمان‌ها بکوشد تا این برنامه را به عنوان یک واحد درسی در برنامه آموزشی رشته مدیریت بگنجاند. هرچند همیشه تأکید کرده‌ام که این قواعد باید به صورت یک برنامه فوق درسی از دبیرستان و دبستان در برنامه آموزشی دانش آموزان گنجانده شود. اما تا زمانی که آن جوانان تحت چنان تربیتی به بار بنشینند لازم است مدیران دست کم با وجود این قواعد آشنا شوند. دکتر سپندارند به اهمیت این قواعد و ضرورت گنجانده شدن آن در برنامه آموزشی رشته‌های مدیریت اذعان دارد و ظاهراً سعی خود را هم برای این هدف می‌کند. اما دیروز از من پرسید که آیا حاضرم در کلاس‌های خودش شرکت کنم و برای دانشجویان کلاس‌های خودش در این مورد صحبت کنم؟ که پاسخ من روش بود: با کمال میل.

دیروز بود که دریافتم آقای کامبیز کاکاوند مسئول تشکیلات تهران حزب اراده ملت ایران به دبیر کلی حکیمی‌پور هم هست. من فکر می‌کردم حکیمی‌پور رئیس فراکسیون اصلاح‌طلبان شورای شهر تهران عضو حزب جبهه مشارکت است. اما دیروز آقای کاکاوند توضیحات بیشتری در این مورد به من داد.

حالب‌تر اینکه آقای محمدی‌دوست نیز که یکی از اعضای فعال کادر شورایاران است، عضو همین حزب اراده ملت ایران است و در نتیجه دو تا از کادرها ارشد این حزب در کارگاه شورایاران شرکت می‌کنند. می‌شود امیدوار بود که این دو بتوانند ضرورت آموزش این قواعد در حزب را برای سایر اعضا و کادرهای این حزب تبیین کنند. به شوخی به آقای کاکاوند گفتم حاضرم با حزب همکاری کنم تا تعداد اعضای آن افزایش یابد و به نسبت افزایش تعداد اعضای حزب من هم پورسانت بگیرم! او این پیشنهاد را کاملن جدی گرفت. اما من به خنده و شوخی گفتم: ولی حتی صحبت کردن در این زمینه نیز می‌تواند سبب گرفتاری‌های من و حزب شما شود. با این همه، طرح این ایده کار خودش را کرد.

دیروز یکی از اعضای کادر شورایاران (آقای به نام محمد تقی حسینی) اعلام کرده بود که به خاطر گرفتاری‌های این دوره قادر به ادامه شرکت نیست اما اظهار علاقه کرده بود که در کارگاه دوره بعدی حتمن شرکت خواهد کرد. آقایان بخشی و سلیمانی هم به دلیل شرکت در افطاری‌های عصور روز نوزدهم ماه رمضان در کارگاه شرکت نکردند. آقای علیپور هم به خاطر گرفتاری‌هایی که داشت از من خواست تا گزارش نشست نهم را به جای او من تهیه کنم. من هم متن زیر را تهیه کردم و در تلگرو گروه کادر شورایاران و بعد در تلگرو گروه کادرها بار گذاشتم. عینان آن را نقل می‌کنم که گویا بسیاری چیزهاست:

گزارش نشست نهم:

موضوع اصلی نهمین نشست کادر شورایاران - که عصر روز شنبه ۵ تیرماه ۱۳۹۵ (۱۹ رمضان) در دفتر کادرها برگزار شد - توصیف خصوصیات استاندارد پیشنهادهای پارلمانی بود. اما پیش از شروع این مبحث، مربی پارلمانی‌ترین نکات مطرح شده در نشست قبلی را با طرح پرسش‌هایی از کارورزان مرور کرد. در هشتمین نشست کادر شورایاران، مراحل ششگانه طرح و بررسی و تعیین تکلیف یک پیشنهاد مطرح و بعضی از قواعد ناظر بر هر یک از این مراحل - که تا امروز آموزش داده شده است - مرور شد. این مراحل عبارتند از: ۱. طرح پیشنهاد، ۲. حمایت از پیشنهاد، ۳. قرائت پیشنهاد، ۴. مذاکره، ۵. اخذ رأی، و ۶. اعلان نتیجه.

مربی دستورنامه رابرت در ادامه کارگاه خاطر نشان ساخت که به طور کلی تا کنون ۸۶ پیشنهاد پارلمانی شناسایی شده و خصوصیات توصیفی استاندارد تمام این پیشنهادها در یک جدول طولانی در آخر کتاب دستورنامه رابرت آمده است (و اگر علاقمندان تمایل داشته باشند، فایل پی‌دی‌اف آن‌ها تقدیم خواهد شد). اما بیش از نیمی از آن‌ها پیشنهادی‌های اصلی ضمنی هستند که خصوصیات آن‌ها در نشست‌های بعدی توصیف خواهد شد و از آنجا که قواعد ناظر بر تمام پیشنهادهای اصلی ضمنی یکسان هستند، از بحث مبسوط در مورد آن‌ها خودداری خواهد شد و هرکس که با قواعد ناظر بر سایر پیشنهاد آشنا شود به راحتی می‌تواند آن پیشنهادها را شناسایی کند و قواعد آن‌ها نیز یکسان است.

مربی دستورنامه رابرت در ادامه به جدولی که در آن سی و سه پیشنهاد پارلمانی آمده است اشاره کرد و خاطر نشان ساخت که در این جدول - همانطور که گفته شد - پیشنهادهای اصلی ضمنی و برخی دیگر از پیشنهادهایی که آشنایی با آن‌ها در این مرحله از کارگاه چندان ضرورتی ندارد، ذکر نشده‌اند.

گفتنی است که پیشنهادهای پارلمانی به پنج دسته عمده به شرح زیر تقسیم می‌شوند:

۱. پیشنهادهای اصلی (شامل پیشنهادهای اصلی اولیه، و پیشنهادهای اصلی ضمنی).
 ۲. پیشنهادهای فرعی (شامل: ۱. تعویق نامشخص، ۲. اصلاح، ۳. ارجاع به کمیته، ۴. تعویق مشخص، ۵. کمیت مذاکره، ۶. کفایت مذاکره، ۷. روی میز گذاری)
 ۳. پیشنهادهای فوریتی (شامل: ۱. اخطار برنامه‌ای، ۲. طرح تقاضای فوریتی، ۳. تنفس، ۴. ختم جلسه، و ۵. تعیین زمان نشست تعویقی)
 ۴. پیشنهادهای ضمنی (شامل: ۱. اخطار دستور، ۲. فرجام، ۳. تعلیق قواعد، ۴. مخالفت با بررسی پیشنهاد، ۵. تفکیک موضوع، ۶. بررسی بن‌بند، ۷. تشکیک آراء، ۸. پیشنهادهای مربوط به رأی‌گیری، ۹. پیشنهادهای مربوط به معرفی نامزد، ۹. معذوریت از مسئولیت، ۱۰. تقاضاها و سؤال‌ها (شامل چهار دسته هستند که بعدن تشریح خواهد شد).
 ۵. پیشنهادهایی که یک مسأله را بار دیگر در برابر مجمع قرار می‌دهند (شامل: ۱. روی میزبرداری، ۲. ابطال یا اصلاح مصوبه، ۳. خلع ید از کمیته، ۴. تجدیدنظر).
- مربی دستورنامه رابرت در ادامه کارگاه فقط فرصت یافت تا کارکرد پارلمانی پیشنهاد اصلی، پیشنهادهای فرعی و پیشنهادهای فوریتی و دو پیشنهاد ضمنی اخطار دستور و فرجام را تشریح کند. خلاصه آن مطالب به شرح زیر ارایه می‌شود (ضمن آنکه در فصل سوم کتاب نیز به صورت مشروح و دقیق تشریح شده است).
- یک. پیشنهاد تعویق مشخص به این معناست که موضوع در دست بررسی تا آخر اجلاس جاری کنار گذاشته شود. این پیشنهاد معمولن هنگامی مطرح می‌شود که روشن شدن نتیجه آراء در مورد یک پیشنهاد در دست بررسی به مصلحت مجمع نیست.
- دو. برای اصلاح یک پیشنهاد در دست بررسی از پیشنهاد اصلاح استفاده می‌شود و به این ترتیب عبارت و کلماتی به پیشنهاد اصلی اضافه یا کم خواهد شد تا بتواند رأی اکثریت را کسب کند.

سه. با پیشنهاد ارجاع به کمیته، پیشنهاد اصلی در دست بررسی برای بررسی دقیق‌تر به یک کمیته ارجاع می‌شود تا آن کمیته اطلاعات بیشتری در مورد موضوع گردآوری کند و مسأله را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهد و در زمانی که توسط مجمع تعیین می‌شود نظرات مشورتی خودش را به مجمع گزارش کند. قواعد

ناظر بر تشکیل کمیته، روند تصمیم‌گیری در کمیته و روش ارایه پیشنهاد اکثریت کمیته به مجمع، همه، تابع قواعدی است که در ادامه تشریح خواهد شد. گفتنی است که هنگام تعیین اعضای کمیته، باید رئیس و دبیر کمیته و تعداد آن و مأموریت کمیته و زمان اعلان نظر کمیته به مجمع مشخص شود و اگر رئیس کمیته فراخوان ندهد هر دو عضو کمیته وظیفه دارند کمیته را فراخوان دهند و کار را به سرانجام برسانند.

چهار. تعویق مشخص به این معناست که بررسی یک پیشنهاد اصلی تا زمان مشخصی در آینده به تعویق بیافتد.

پنج. پیشنهاد کمیت مذاکره تعداد ناطقان، مدت نطق را که دو بار نطق و هر بار ده دقیقه است، متناسب با خواست مجمع تعدیل می‌کند.

شش. تصویب پیشنهاد کفایت مذاکره - که به دو سوم آرای مأخوذه نیاز خواهد داشت، به معنای ختم مذاکره و سلب حق از کسانی است که هنوز مایلند مذاکره کنند و دو نوبت خودشان را صحبت نکرده‌اند. به محض تصویب این پیشنهاد مذاکره در مورد پیشنهاد در دست بررسی متوقف می‌شود و آن پیشنهاد به رأی گذاشته خواهد شد.

هفت. با تصویب پیشنهاد روی‌میزگذاری، پیشنهاد در دست بررسی از دستور رسیدگی خارج شده و به اصطلاح روی میز گذاشته می‌شود. فقط هنگامی که هیچ پیشنهادی در مجمع در دست بررسی نباشد، یک عضو می‌تواند پیشنهاد روی میزبرداری را مطرح کند که تصویب آن به اکثریت آرای مأخوذه نیاز خواهد داشت و با تصویب آن، پیشنهادی که کنار گذاشته شده است دو باره در مجمع مطرح خواهد شد.

هشت. هرگاه رئیس جلسه موضوعی را خارج از دستورکار مطرح کند هر عضو حق دارد از پیشنهاد اخطار برنامه‌ای استفاده کند و با طرح این پیشنهاد از رئیس بخواهد که به موضوع در دستور برگردد.

نه. هرگاه کار واجبی در مجمع ضروری شود که به موضوع در دست بررسی هیچ ارتباطی ندارد اما به دلیل فوریتی که دارد، بدون بررسی آن ادامه بررسی پیشنهاد در دست بررسی مقدور نباشد، از پیشنهاد طرح تقاضای فوریتی استفاده می‌شود.

ده. پیشنهاد تنفس به این معناست که روند فعالیت عادی مجمع در حد چند دقیقه برای انجام یک کار ضروری پارلمانی متوقف می‌شود. این معنا از تنفس، با آنچه که در عرف ما رایج است فرق می‌کند. معمولن برای استراحت، بین دو نشست یک فاصله زمانی در نظر گرفته می‌شود که دو نشست متوالی از یک اجلاس را از هم جدا می‌کند. اما تنفس در یک نشست فقط چند دقیقه وقفه ایجاد می‌کند. مثل چند دقیقه تنفس برای شمارش آرای با ورقه. و از این قبیل

یازده. اگر توجه داشته باشیم که یک اجلاس از چند نشست تشکیل شده است، و اگر زمان نشست و یا اجلاس بعدی تعیین نشده باشد، نیز اگر زمان ختم یک نشست از پیش مشخص نشده باشد، و نیز اگر تقاضای ختم جلسه هنگامی مطرح شود که یک موضوع در دست بررسی است، قواعد مربوط به طرح، نحوه‌ی بررسی و آرای مورد نیاز برای پیشنهاد به ظاهر ساده‌ی «ختم جلسه» تفاوت خواهد کرد. معمولن در جلسات ما ختم جلسه به سادگی مطرح و تصویب می‌شود. چون سازمان‌ها و ذهن‌های ما هنوز آن اندازه پیچیده نشده است که به پراختن به این جزئیات نیاز پیدا کرده باشد. اما ختم جلسه نیز برای خودش آداب و قواعدی دارد که در آینده بررسی خواهد شد.

دوازده. ما دو نوع مجمع داریم: عادی و فوق‌العاده (مجمع سالانه یکی از مجامع عادی محسوب می‌شود). اما اگر دستورکار یک مجمع در زمان تعیین شده انجام نشود، مجمع می‌تواند زمانی دیگری برای ادامه همان مجمع تعیین کند. به این مجمع، که ادامه مجمع عادی یا فوق‌العاده است - به ترتیب - مجمع عادی تعویقی

یا مجمع فوق العاده تعویقی می‌گویند. قبل از تصویب پیشنهاد ختم جلسه، باید دید که آیا اجلاس به تعویق می‌افتد یا نه، و اگر افتاد، باید قبل از تصویب پیشنهاد ختم جلسه، پیشنهاد تعیین زمان اجلاس تعویقی را مطرح کرد و بعد از آن ختم جلسه را به رأی گذاشت.

سبزه و چهارده. در آخرین دقایق کارگاه کارکرد پیشنهادهای اخطار دستور و فرجام بار دیگر برای حاضران در کارگاه تشریح شد: هرگاه در مجمع عملی خلاف دستور صورت بگیرد هر عضوی حق دارد پیشنهاد «اخطار دستور» بدهد. این پیشنهاد نیازی به حمایت ندارد. نیاز به مذاکره و رأی‌گیری هم ندارد. و فقط رئیس حکم خواهد داد که آیا اخطار وارد است یا نه. همه مکلفند که حکم رئیس را بپذیرند. با این حال، هر عضوی حق دارد تقاضای فرجام کند که اگر یک نفر دیگر نیز ای پیشنهاد فرجام‌خواهی او حمایت کند، رئیس مکلف است قضاوت نهایی در مورد حکم خود را به مجمع واگذار کند. قواعد ناظر بر این ماجرا در کارگاه‌های بعدی تشریح خواهد شد.

بدیهی است که در طول کارگاه، و طبق سنت مربی‌دستورنامه رابرت، نکات بسیار زیاد دیگری نیز مطرح می‌شود که در کتاب دستورنامه نیست، اما توجه به آن‌ها برای فهم قواعد دستورنامه رابرت و به خصوص برای محلی سازی آن‌ها بسیار واجب‌تر از خود قواعد هستند. از این نکات هم در این کارگاه مطرح شد و غاپیان و علاقمندان می‌توانند به فایل صوتی که آقای قیامی حور آن را در همین تل‌برگ بارمی‌گذارد گوش دهند.

مربی‌دستورنامه رابرت. شنبه ۵ تیر ماه ۹۵. تهران. دفتر کادرها.

همانطور که گفتم این گزارش همراه با سه قطعه عکس از کارگاه در تلگرو گروه شورایاران و کادرها نیز بارگزاری شد. اهمیت این نوشته این بود که نشان داد مربی پارلمانی با مشکل نوشتن شرح درس برای کارگاه مواجه نیست اما به دلایلی از این کار سر باز می‌زند. آیا متوجه علت آن خواهند شد؟ نمی‌دانم.

شکست تجربه آموزش دستورنامه رابرت به همسایگان؟

برایم قابل پیش‌بینی بود که همسایگان که در چند جلسه تحت ریاست من در نشست‌های ساختمان شرکت کرده بودند و من هم طبق دستورنامه رابرت جلسه را اداره کرده بودم و همه آنان از این وضعیت بسیار راضی هم بودند، به این سادگی‌ها تغییر رفتار نخواهند داد. من هم تصمیم گرفته بودم که در اعتراض به عدم تعهد همسایگان به تصمیماتی که در جمع و به صورت رسمی گرفته شده است انصراف خودم را از همکاری با سایر همسایگان در یک فرصت مناسب اعلام کنم. البته، پل‌های پشت سر را هم خراب نکردم. توضیح می‌دهم چطوری؟

دیروز آقای میرزایی مدیر ساختمان به دفتر آمد برای طلبکاری از من و نیز ارایه گزارش از کارهای انجام شده. برای گرفتن نقشه ساخت حالا باید قبل از دریافت نقشه ساخت از شهرداری تمام عوارض مطالبه شده را به شهرداری بپردازید. من هم قادر به این کار نبودم. در جلسه بعد تصویب شد که عوارض من از طریق صندوق پراخت شود تا نقشه ساخت را بگیرند و بعد من به صندوق بدهکار شوم تا وقتی بتوانم تصفیه کنم. دیروز آقای میرزایی در همین زمینه طلبکاری می‌کرد که پاسخ من روشن بود: فعلاً ندارم. بعد سراغ گزارش عملکرد خود رفت که از قرار با یک سازنده به تنهایی صحبت کرده و خودش تشخیص داده که پیشنهادهای او عالی است. در حالیکه در جلسه قبل قرار شد ما تا قبل خرداد چندین کار مشخص انجام دهیم. به او خاطر نشان کردم اما تصمیم جمع در آخرین نشست چیزهایی دیگری بود و چرا شما تصمیم‌های جمع را جدی نگرفتید؟ که پاسخ ابرونی داد: ای بابا، آقای حسینی کجا چنین نشست‌هایی را در ایران جدی می‌گیرند؟ ما باید بین خودمان قرارداد تنظیم کنیم و آن قرارداد را جدی بگیریم.

بدیهی است که من از توضیح‌ها قانع نشدم و بحث‌مان ادامه یافت و بالا گرفت. سرانجام من با قاطعیت گفتم تا وقتی شما (منظور تمام اعضای جلسه مدیران ساختمان بود) به این سادگی تصمیم‌های گروهی خودتان را نقض می‌کنید و هیچ اعتقادی به تعهد نسبت به آن‌ها ندارید من هم از همکاری با شما معذورم و به محض

اینکه کار ساخت ساختمان جدی شود من نسبت به فروش آن اقدام خواهم کرد. و با تأکید گفتم که دیگر در هیچ زمینه‌ای با ساختمان همکاری نخواهم کرد. این برخورد من خیلی آقای میرزایی را ناراحت کرد. اما چه می‌توانست بگوید؟ وقتی با صراحت تصمیم‌های گروهی را که تحت ریاست من اتخاذ شده است و من وظیفه دارم خواهان اجرای آن‌ها باشم، با صراحت مسخره می‌کند، چه جایی برای همکاری باقی می‌ماند؟ به نظرم این تجربه برای جنبش کادرها باید بسیار مهم باشد: اینکه انسان‌ها بزرگ‌سالی که هر کدام بیش از پنجاه سال سن دارند و دور هم جمع می‌شوند و تصمیمی می‌گیرند، این طور و به این سادگی آن تصمیم‌ها را بازی تلقی می‌کنند و اصلن جدی نمی‌گیرند. قطعاً این یک امر فرهنگی است. هیچکس یک مجمع را به اندازه من در ایران امروز جدی نمی‌گیرد و خیلی زمان می‌برد که مردم دریابند وقتی وارد یک مجمع می‌شوند وارد یک مراسم حقوقی شده‌اند که تصمیمات آن از نظر حقوقی معتبر و قانونی است. من البته امیدوارم این کنش من سبب شود که اعضا تعهد بدهند که به تصمیم‌های گروه پایبند شوند تا بتوانیم همکاری خودمان را ادامه بدهیم. اما من در شرط خود بسیار جدی و مصر هستم.

خواب‌های طلایی برای شورایاری‌ها

آقای قیامی حور که در ضمن یکی از اعضای کادر شورایاران هم هست، گزارشی از سخنرانی سردار طلایی در یک جلسه در خصوص شورایاری‌ها تهیه و پست کرده است (نمی‌دانم خودش تهیه کرده یا از حای دیگری وردار بدار کرده است) که نشان می‌دهد سردار طلایی در تحولات اخیر شورایاری‌ها چه نقشی داشته است و نیروهای امنیتی چطور با شورایاری‌ها برخورد کرده‌اند و از چه چیز قضیه می‌ترسند. به دلیل اهمیت نکاتی که طلایی در نطق خود مطرح کرده است، من عین گزارش قیامی حور از نطق سردار طلایی را نقل می‌کنم. تحلیل آن بماند برای فرصتی دیگر:

طرح جدید امنای محله؛ تدبیری بود برای عبور شورایاری از چالش‌های موجود.

شهرام قیامی حور شورایار منطقه ۱۸

نایب رئیس شورای اسلامی شهر تهران و رئیس ستاد هماهنگی شورایاری‌ها در نشست با روحانیون عضو در هیئت امنای ۳۵۴ محله تهران که در ششم خردادماه در ساختمان محراب برگزار شد، مطالب مهمی در باره شورایاری‌ها و امنای محله بیان نمود. با توجه به اهمیت موضوعات طرح شده، نظر شما را به بخش‌های از این سخنرانی جلب می‌نمائیم:

مرتضی طلایی در پاسخ به پرسش‌های زیادی که بیان شد، گفت:

برای روشن شدن موضوع لازم است ابتدا یک تفکیک میان وضعیت گذشته و حال داشته باشیم. در دوره‌های اول و دوم شورایاری‌های تنها و تنها کارشان در محله پیگیری کار عمرانی بودو فقط به شهرداری معطوف می‌شد.

وی تأکید کرد: در دوره سوم که شورایاری شکل منسجم تری گرفت برای نزدیک شدن به شعارهای انتخابی شورای سوم با تفکر مسجد محوری، محله محوری، مردم محوری فعالیت کردیم. برای عملیاتی کردن این سه شعار طرحی تهیه شد که بخشی از فعالیت‌های شهرداری را به مردم واگذار می‌کرد و برای اینکار ساز و کارهای پیش‌بینی شد و جدای از شورایاری‌ها مجموعه‌ای به نام هیئت امنای محله طی مصوبه شورای شهر تشکیل و به شهرداری اجازه داده شد نسبت به تشکیل ستاد مشارکت‌های اجتماعی در محله‌ها اقدام کند.

اساساً این مصوبه براین بود که از ظرفیت شورایاری‌ها که نمایندگان مردم هستند و جایگاه و تراز واقعی نمایندگی مردم را بدست آورده‌اند استفاده شود، لذا رکن اصلی شورایاری‌ها قرار گرفتند و هفت نفر شورایار علاوه بر وظیفه ذاتی خود در قامت شورای محلی و حفظ کامل وظایف شورایاری طبق اساسنامه که عبارت است از نیازسنجی محلی، پیگیری مطالبات مردم، نظارت که شهرداری به آنها تفویض کرده (مانند

نظارت بر پیمانکار)، پیگیری مطالبات مردم از همه دستگاهها که کل دستگاههای اجرای را شامل می شود مسئولیت های دیگری تحت تشکیلات هیئت امنای ایجاد شد را نیز بر عهده بگیرند.

طلایی تصریح کرد: انتخاب شش عضو انتخابی در دوره قبل به شورایاری ها و شهرداری واگذار شده بود و دوره سوم بزرگترین چالش ستاد که با آن مواجه بود، دیده نشدن ناظر و هدایتگری بر این مجموعه بود. به همین خاطر اعتراض مساجد و بسیج را به همراه داشت که این موضوع به شورای امنیت کشیده شد. در شورای امنیت برای اینکه مدیریت محلی که شکل گرفته بود و هیئت امنای رابه این مسیر رفته بود اصلاح بشود، تشکیل قرارگاه فرهنگی محلی را جایگزین طرح قبلی نمودند اما این ایده مصادف شد با پایان دوره سوم شورای شهر و اجرای آن متوقف ماند تا دوره چهارم شورایاری ها و شورای شهر.

رئیس ستاد شورایاری ها افزود: از سال ۹۲ یکی از وظایف بنده در جایگاه ستاد شورایاری ها این بود که اوضاع قبل را سروسامان داده و نگاه اصلی که معطوف به آینده ی بود که الان در آن هستیم برسیم.

وی توضیح داد: ما به جای آن شش نفر که بخش دوم هیئت امنای می باشد نهادهای تاثیر گذار مورد توجه قرار دادیم و از نمایندگان مساجد، بسیج، آموزش و پرورش و سازمان های مردم نهاد مد نظر قرار گرفته شدند.

از ابتدا هم بروز مشکلاتی پیش بینی می شد. لکن همه باید دست در دست هم بدهیم تا اوضاع نابه سامانی که هر محله بصورت مجمع الجزایر عمل می شد و بسیج برای خودش و امنای برای خودش و مساجد برای خودش عمل می کرد پایان بیابد و به یک مدیریت یکپارچه محله ی دست پیدا کنیم.

برای اینکه این ظرفیت هادر کنار هم قرار بگیرد و هم افزای ایجاد بشود باید جهت دهی کنیم به سوی اینکه مسجد به عنوان محور فعالیت های فرهنگی محله قرار بگیرد. در این راه نیاز به سعه صدر، نیاز به بردباری و نیاز به ایفای نقشی است که روحانیت می تواند در این فرآیند ایفا کند.

نایب رئیس شورای اسلامی شهر تهران در بیان اقدامات انجام شده گفت: بنده یکسال است فشار سنگینی را تحمل می کنم و تمام تهمت ها و ناسزاها را شنیده و می شنوم ولی چون اعتقاد به انجام این کار دارم، این فشارها را امری طبیعی می دانم. لازم به ذکر است ستاد شورایاری ها در انتخاب اعضا امنای هیچ مداخله ای نکرده و فقط با سازمان تبلیغات اسلامی، سپاه، آموزش و پرورش، امور مساجد و سمن مذاکره کرده و با تفاهم نامه تبادل شده و امر انتخاب را به خودشان وا گذار گردیده است.

آیین نامه این دوره نسبت به آیین نامه قبل اختیارات بیشتری را به امنای داده. در هیچ جای آیین نامه اختیار انتخاب مدیر را از امنای نگرفته ایم و تعیین صلاحیت خانه ها از اختیارات امنای است.

شهردار ناحیه یا معاون حوزه معاونت اجتماعی از منظر خودش برای هماهنگی بیشتر خیلی علاقه مند است، آن کس که مدیر محله می شود با خودش هماهنگ باشد.

ما در هر محله های که در انتخاب مدیر محله اختلاف پیدا کردند ورود کردیم و نظر امنای را گرفتیم و نظر امنای را اعمال کردیم. هر جایی که به ما گزارش شد که شهرداری می خواهد اعمال نظر کند برخورد کردیم

و برای انتخاب مدیر ما ایستادگی کردیم. در اصلاح آیین نامه دغدغه ها در حال اصلاح است. برای نمونه انتخاب مدیر محله به انتخاب امنای و معرفی اش هم به عهد امنای می باشد فقط شهرداری نظر کارشناسی و تخصصی می دهد و مجدداً امنای حکم خواهد داد.

طلایی در جمع بندی مطالب خود گفت اما وضع مطلوب چیست: آن است که شورایاری در کل کشور

قانونی بشود اگر چه در حال حاضر طبق مصوبه شورا قانونی است، اما نیازمند مصوب مجلس هستیم .

روحانیون عضو امنای محله می توانند به ما کمک نمایند و در فضاهای عمومی در جاهای مختلف مردم را با این مباحث آشنا کنند.

چرا که این مطالبات مردم هست و اولین فرمان حضرت امام رضوان الله تعالی برای تشکیل شوراهای بود. بنابراین وضع مطلوب ما آن است ترکیب شورای محلی در آینده به گونه ای باشد که مسجد و بسیج و هیئت و سایر نهاد های تاثیر گذار محلی سهم شان دیده بشود.

ما معتقدیم اگر سهم بعضی از اقشار مثل: مسجد و روحانیت ، سهم فرهنگی و بخش اصناف و سایر اقشار دیده بشود، شورایاری ما از یک جامعیت بیشتری برخوردار خواهد شد.

تلاش می کنیم که بودجه به محلات واگذار شود و کمک شود تا سهم محلات و مساجد در برنامه ریزی ها بیشتر شود.

مشکلی که داریم این است که این بودجه در ردیف است و چون در ردیف است تیم حسابرسی و حسابداری و ممیزی و تشکیلات اداری این روش قبول نمی کند.

معاونت اجتماعی ناچار است برای رفع این مشکل بودجه را در قالب برنامه عمل کند.

مادنبال فرد نیستیم ما دنبال نهاد شورایاری محله هستیم. دبیر محترم محله نقش یه هماهنگ کننده را دارد نقش او پیگیری است. رای او یک رای است هر ۱۳ عضو فقط یک رای دارند و همه مساوی اند.

محله ی که خود درآمد دارد. درآمد ها یش در اختیار خود محله است و در اختیار امنا که می توانند خودشان هزینه کنند و ستاد هم مداخله ای نمی کند.

جایگاه امنای محله اداره مدیریت محله است نه سرای محله اگر برداشت شده است که امنا مدیریت سرای محله است نه ، چنین نیست .

آیین نامه همه موارد را به صراحت مشخص کرد منابع مالی محلات ، درآمد محلات، اعتباری که شهرداری پرداخت می کند.

برای واگذاری کارهای شهرداری به شورای محلی ، باید ظرفیت سازی بشود. تصمیم داشتیم این متن را در تلگرو گروه شورایاران و بعد در کانال کادرها نیز بارگذاری کردیم اما پشیمان شدیم. در هر صورت این متن نشان می دهد که چطور باندهای قدرت از حضور گروه های اجتماعی سکولار تهران از شرکت در انتخابات و در بازی شورایاری ها می ترسند و می کوشند تا مانع آنان شوند.

برای امروز کافی است. باید برای دادن رضایت آنژیوگرافی آقای تاجیک به بیمارستان فیروزگر هم برم.

خلاصه ماجراها

عصر یکشنبه ۶ تیر ماه دهمین نشست کادر شورایاران را داشتیم. نشست بسیار خوبی بود. گزارش آن را من خودم نوشتم و هم در گروه و هم در کانال کادرها و هم در گروه کادرها که اخیراً برای کادر دفتریاران ایجاد شده است و هم برای بعضی از اشخاص که ارتباط شخصی خودم را با آنان حفظ می‌کنم، ارسال کردم. در ادامه در مورد این نشست و این گزارش بیشتر توضیح می‌دهم. روز دوشنبه مصادف بود با روز ۲۱ ماه رمضان که سالروز شهادت امام اول شیعیان است و تعطیل بود. در این روز، آقایان مسعود کرامتی و سهیل فاضلی به عنوان مهمان به دفتر آمدند. حدود ۵ ساعت با مسعود و حدود ۵ ساعت هم با سهیل گپ زدیم که در هر کدام این گفتگوها به جریان‌های اجتماعی مهمی اشاره شد که به آن‌ها هم خواهم پرداخت. این روزها ایده‌ی ساختن شرکت‌های تجاری بزرگ با مشارکت کارورزان کادرها پررنگ‌تر از قبل در مرکز توجه‌ام نشسته است و به نظرم شایستگی انجام این کارها را داریم و باید با همین بچه‌هایی که با دستورنامه رابرت آشنا می‌شوند در این جهت نیز حرکت کنیم تا این گروه بتوانند به یک طبقه اجتماعی سالم در کشور بدل شوند. عصر یکشنبه گذشته آقای تک‌دهقان در سومین کارگاه تک‌نفره‌ای که داشتیم موافقت کرد که به جای حضور او در دفتر کادرها من روزهای یکشنبه به آبیگ قزوین بروم و در اداره کارخانه به او کمک کنم و به صورت ماهانه دستمزد بگیرم. این نخستین اقدام از این نوع است. و فکر می‌کنم با انتشار مطالب مربوط به روابط مدیریت با قواعد دستورنامه رابرت این بخش از بازار کار نیز خیلی خوب جواب بدهد. البته، من سعی می‌کنم ارتباط خودم را با جریان‌های تشکیلاتی نیز به طور همزمان و موازی هم جلو ببرم برای ترویج دستورنامه در میان این جریان‌ها: کانون سراسری حمل و نقل، کانون عالی انجمن‌های صنفی کارفرمایی ایران، انجمن جراحان و سایر انجمن‌های پزشکی، شورای سازمان‌های جامعه مدنی، شوراهای شهر و روستا، شورایاری‌ها، اتاق بازرگانی ایران و تهران، و حتی بیمارستان ایران‌مهر، سمندها در مناطق مختلف تهران و از این قبیل. به تناسب در این مورد هم توضیح خواهم داد. البته، طی همین روزهای اخیر با خبر شدم که انجمن جراحان عمومی ایران با شکایت انجمن متخصصان پوست و انجمن متخصصان زیبایی و جامعه جراحان منحل شده است. بنیان‌گذار اصلی این انجمن آقای دکتر بهزاد رحمانی است که با همکاری او و با پشتکار و تلاش او بود که مؤسسه اخلاق پزشکی ایران ایجاد شد و از هم پاشید. این هم از آن ماجراهایی است که باید به آن بپردازم. خوب. این خلاصه ماجراها بود. گزارش اصل این ماجراها چقدر طول خواهد کشید؟

موافقت آقای تک‌دهقان با مشاوره مدیریتی

عصر روز یکشنبه ۶ تیر ماه ۹۵ ساعت یک ربع به چهار بعد از ظهر بود که آقای تک‌دهقان برای شرکت در کارگاه یک نفره به دفتر آمد. قرار بود سه و نیم بیاید. اما از آبیگ قزوین راه می‌افتد تا به کارگاه برسد و البته مایل هم نیست زودتر بیاید. در نتیجه یک ربع این طرف و آن طرف شدن ناگزیر است. به رغم این تأخیر گفتگوی ما تا ساعت ۵ و ۱۵ دقیقه که کارگاه بعدی شروع شد به درازا کشید.

آنطور که من درک کرده‌ام، آقای تک‌دهقان تصور می‌کند هر نوع بحث و مذاکره‌ای که با من داشته باشد به او کمک خواهد کرد تا ذهنش توسعه بیابد. به همین خاطر، دست من را باز گذاشته است تا در باره هر موضوعی با هم بحث کنیم. اما خودم احساس می‌کنم که خوب است بحث ما در راستای یک هدف استراتژیک مشترک جلو برود. به همین دلیل طی دو نشست تک‌نفره‌ای که داشتیم سعی کردم دریابم که به طور کلی در زندگی دنبال چیست؟ به نظرم او هم یک انسانی است که دوست دارد دنبال محقق ساختن رؤیاهای خود بدود و دوست دارد رؤیاهای بزرگی هم داشته باشد: چشم‌اندازی که برای خود ترسیم کرده بود این بود که بتواند کارخانه‌ای که الان به عنوان مدیر در آن خدمت می‌کند به یک نقطه اوج برساند و برای خود اعتباری در این زمینه کسب کند اما بعد از چند سال به کارخانه‌ای بزرگتر یا به صنعتی مهم‌تر منتقل شود و آنجا را آباد کند. از او پرسیدم: در این صورت چرا دنبال درست کردن و آباد کردن ایران نیست؟ به فکر فرو رفت و توضیح‌های من قانع‌اش کرد که هرچند دارد یک کارخانه را آباد می‌کند اما می‌تواند چشم‌انداز خودش را بزرگتر تعیین کند: آباد کردن ایران. در آن صورت ما هدف‌های استراتژیک مشترکی خواهیم داشت و خواهیم توانست تا آخر عمر با هم همکاری کنیم. موافقت کرد.

از این جا به بعد بود که توافق کردیم برای اصلاح امور ایران - که از طریق اصلاح امور همین ساختارهای موجود ممکن می‌شود، با هم همکاری کنیم.

البته، من همچنان بر این باورم که علت‌العلل ناکارآمدی و غیراثربخشی سازمان‌های ما همان است که بنیان‌گذاران و کارکنان آن‌ها با قانون پیش‌گزیده‌ای که طبق آن بتوانند با هم عمل کنند و قواعد ناظر بر خودشان را تدوین و طبق آن‌ها عمل کنند، آشنا نیستند. همین تحلیل را سعی کردم برای آقای تک‌دهقان هم توضیح بدهم. ایشان هم قبول داشت و تأیید کرد.

نکته جدید

به نظرم نکته جدید برای خودم و برای آقای تک‌دهقان، تمرکز روی معماری سازمان‌هاست به نحوی که شما بتوانید یک سازمان هوشمند و یادگیرنده ایجاد کنید که بتواند اطلاعات محیط را با دقت به دست آورد و به درستی ارزیابی کند و تصمیم‌های درستی بگیرد و بر اساس آن درست عمل کند و خودش را هم روز آمد سازد. این روزها بیش از گذشته به این نکته پی می‌برم که در سازمان‌ها، علاوه بر مهارت اداره مجامع تصمیم‌گیری، به مهارت مهم‌تر دیگری نیز نیاز دارید: طراحی معماری سازمان، که خودش را در نوشتن آپین‌نامه‌ها و قواعد عالی و کارآمد نشان می‌دهد. البته، این وجه کار به حقوق پارلمانی منحصر نمی‌شود، اما کسی که با حقوق پارلمانی به خوبی آشنا باشد و از معماری سازمان هم سر در بیاورد باید بتواند ساختارهای کارآمدتری برای یک سازمان طراحی کند به طور که سازمان بتواند خودش را روز به روز بهبود بخشد.

بعد از رسیدن به این مرحله است که دنبال این هستم تا به عنوان مشاور پارلمانی برای تدوین و تنظیم اساسنامه‌ها و آپین‌نامه‌های یک شرکت به هیأت مدیره آن کمک کنم. آقای تک‌دهقان نخستین کسی است که این پیشنهاد من را قبول کرد. قرار است یکشنبه آینده به آبیک بروم و در نشست هیأت مدیره شرکت حضور یابم. تصمیم دارم - اگر بتوانم مطلقن در آن جلسه سخنی نگویم و اگر حرفی هم بود ابتدا و به صورت خصوصی با آقای تک‌دهقان مشورت کنم و بعد از موافقت وی تصمیم بگیرم.

تصمیم دارم دوربین خود را ببرم و چند عکس هم بگیرم و اگر صلاح بود گزارش آن را در وب سایت کادرها دات کام منتشر کنم. به علاوه، قرار است وب سایت کارخانه را هم فعال سازم و به جای انتشار نشریه کاغذی نسبت به انتشار یک خبرنامه الکترونیکی برای مشتریان کارخانه اقدام کنیم. این‌ها هم کارهایی است که می‌شود بابت آن پولی هم دریافت کرد.

دهمین جلسه کادر شورایاران

فکر می‌کنم کادر شورایاران، تا کنون بهترین کارگاهی است که برگزار شده است. و البته، طبیعی هم هست: هر کارگاه بر اساس تجربه‌ها و آموزه‌های کارگاه‌ها قبلی شکل می‌گیرد. با این همه شاید لازم باشد عوامل موفقیت این کارگاه را - تا آنجا که به من به عنوان مربی مربوط می‌شود - جمع‌بندی کنم:

یک. توجه به اینکه این کارگاه قرار است در ۱۲ تا ۱۳ جلسه خاتمه یابد. در نتیجه باید طی این مدت مبانی و اصول و قواعد مهم را برای کارورزان بگویم.

دو. اینکه کارورزان کی هستند و چه نیازهایی عاجلی دارند، در تعیین مبانی و اصول و قواعد مهم تأثیر داشت و در نتیجه توانستم نکاتی را که فکر می‌کنم برای این گروه مناسب‌تر و لازم‌تر است برایشان درس بدهم.

سه. کارگاه خیلی بیشتر از قبل شکل آموزشی گرفت و تمرین را ماکول کردم به اینکه کارورزان با کلیت نظام و مبانی تا حد قابل قبولی آشنا شوند.

چهار. هرچند مجموعه‌ی قواعد یک نظام به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند. اما این امر سبب نشد که این بار

کارورزان را در اقیانوسی از قواعد به هم مرتبط غرق کنم. بلکه کوشیدم نم آنان را با قواعد و رویه‌های مختلف آشنا کنم و بعد آن‌ها را به هم متصل سازم.

پنج. با اینکه این کارگاه نیز با کمی ریزش مواجه شد اما از پذیرش عضو جدید پرهیز کردیم و این هم کمک خوبی بود به حفظ نظم و ترتیب کارگاه.

شش. وجود یک مبصر علاقمند و جدی مثل آقای ابراهیم علیپور نیز در این موفقیت‌ها نقش اساسی ایفا کرد.

گزارش نشست دهم

از همان ابتدا خواستم تا یکی نقش مورخ را ایفا کند و یکی هم نقش دبیر را. اما هیچکدام در ایفای این نقش‌ها مهارتی کسب نکرده‌اند و مهارتی هم ندارند. اصرار نکردم و از ماجرا گذشتم. به این سادگی نمی‌شود برای یک انجمن مورخ انتخاب کرد. ساده لوحی بس است.

گزارش نشست‌ها را هم آقای ابراهیم علیپور تهیه می‌کرد که هم صورتجلسه بود هم گزارش و صورت مذاکرات و در عین حال هیچ کدام نبود. حتی آنجا که آقای علیپور از من نقل قول می‌آورد، دچار مشکل می‌شدیم. مثل بسیاری از خبرنگاران، یک تکه از صحبت من را عیناً نقل می‌کرد. و اتفاقاً همین اسباب دردسر می‌شد. واقعا چقدر طول می‌کشید تا خبرنگاری تربیت شود که بتواند روح صحبت یک سخنران را درک کند و آن را طوری نقل کند که سخنران به او دست مریزاد بگوید. من برای آقای علیپور و کارگاه توضیح دادم که حتی اگر من در جریان کارگاه حرفی هم زده باشم به این معنی نیست که بشود آن را نقل کرد. چون ممکن است حرف نادرستی زده باشم. مسئولیت درستی یا درستی حرف من هم با سردبیر است و اخلاق حکم می‌کند که اگر سردبیر متوجه شد که حرف من اشتباه و نادرست است آن را اصلاح کند و نشر بدهد.

در هر حال، و به رغم تلاش‌های من، باز هم لازم می‌شد که گزارش آقای علیپور را تصحیح کنم. به همین خاطر از او تقاضا کردم قبل از انتشار گزارش را به من نشان بدهد. آخرین گزارش را که برای من ارسال کرد تقریباً باز نویسی کردم. به همین دلیل‌ها شاید، در نشست نهم پیشنهاد کرد به خاطر مصادف شدن با شب‌های قدر که گرفتاری وی زیاد است من گزارش را بنویسم. نوشتم. خوب شد. در جلسه دهم نیز پیشنهاد داد که من گزارش را بنویسم. قبول کردم. نوشتم و در گروه بار گذاشتم. آن را عیناً نقل می‌کنم:

پیشنهاد تعلیق قواعد

در دهمین نشست کادر شورایاران که عصر روز یکشنبه ۶ تیر ماه ۹۵ در دفتر کادرها برگزار شد، پیشنهاد تعلیق قواعد مورد بررسی قرار گرفت.

خاطر نشان می‌شود که پیشنهاد تعلیق قواعد - بعد از پیشنهادهای اخطار دستور و فرجام - سومین پیشنهاد از مجموعه پیشنهادهای ضمنی است. پیشنهادهای ضمنی پیشنهادهایی هستند که به صورت ضمنی و غیر مستقیم با پیشنهاد اصلی ارتباط می‌یابند.

در بند شماره ۳ از صفحه ۹۵ کتاب دستورنامه رابرت در تعریف کارکرد پیشنهاد تعلیق قواعد آمده است: «وقتی این تمایل وجود داشته باشد مجمع کاری انجام دهد یا موضوعی را به بحث بگذارد که یک قاعده مربوطه را نقض می‌کند، در بعضی موارد می‌توان «تعلیق قواعد» را پیشنهاد کرد تا انجام نیت مورد نظر مجاز شود».

خاطر نشان می‌شود که بخش ۲۵ کتاب دستورنامه رابرت به طور کامل به این پیشنهاد پرداخته است و به رغم آنکه قرار بود در نشست دهم، سایر پیشنهادهای پارلمانی تعریف شود و در ادامه، خصوصیات توصیفی استاندارد آن‌ها (هشت خصوصیت) تعریف و تشریح شود، اما مربی پارلمانی، با ذکر دلایلی توضیح داد که چرا لازم است به جای پرداختن به معرفی سایر پیشنهادهای پارلمانی، لازم است این نکته

مورد توجه قرار بگیرد که فقط «در بعضی موارد» می‌توان پیشنهاد تعلیق قواعد را مطرح کرد؟

باید توجه داشته باشید که تعلیق قواعد، به این معناست که یک مجمع، به صورت موقت و برای انجام دادن یک کار مشخص، قواعدی را به حالت تعلیق درآورد که طبق آن قواعد، انجام آن کار غیرمجاز است. مثلاً، فرض کنید که طبق قواعد بودجه‌ای یک شرکت یا یک سازمان یا یک انجمن، خرید نقدی کالایی که بیش از دو میلیون تومان قیمت داشت باشد، مستلزم آن است که در بودجه سالانه دیده شده باشد. اما مجمع آن سازمان می‌تواند با تصویب پیشنهاد تعلیق قواعد، برای خرید - مثلاً - یک خودرو، که قیمت آن بیش از دو میلیون تومان است، نسبت به خرید خودرو اقدام کند. بدیهی است که پیشنهاد تعلیق قواعد، چون قواعد قبل تصویب شده را به تعلیق در می‌آورد، برای تصویب به دو سوم آرای مأخوذه نیاز خواهد داشت.

اما نکته بسیار مهم این است که یک سازمان فقط بعضی از قواعد خود را می‌تواند با موافقت دو سوم آرای مأخوذه یک مجمع، به صورت موقت و برای انجام کار مشخصی - که البته آن کار هم باید به تصویب برسد - به حالت تعلیق درآورد. در نتیجه، باید به این نکته مهم توجه کرد که کدام دسته از قواعد و مقررات یک شرکت، انجمن یا سازمان، غیرقابل تعلیق هستند؟

در ادامه موارد غیرقابل تعلیق به شرح زیر توصیف می‌شود:

یک. اصول زیربنایی قانون پارلمان (که متن فارسی و انگلیسی آن‌ها در انتهای همین نوشته تقدیم می‌شود).

دو. مجموعه قواعد پارلمانی که حافظ این اصول باشند نیز غیرقابل تعلیق هستند. در نشست دهم در این باره به صورت مفصل توضیح داده شد و علاقمندان باید به فایل صوتی که از سوی آقای علیپور در همین تل‌برگ بازگذاری خواهد شد گوش کنند.

سه. قواعد و مقررات مندرج در اساسنامه/آیین‌نامه‌ی یک جامعه (انجمن، شرکت یا سازمان) نیز غیرقابل تعلیق هستند. در این مورد نیز توضیح‌های مفصلی در کارگاه ارایه شد که خوب است علاقمندان با گوش دادن به فایل صوتی با آن‌ها آشنا شوند.

چهار. قوانین ملی ناظر بر فعالیت‌های یک انجمن نیز غیرقابل تعلیق هستند. در این مورد هم در کارگاه توضیح‌های زیادی ارایه شد که لازم است برای آشنایی با آن‌ها به فایل صوتی توجه شود.

اما، در مورد اصول زیربنایی قانون پارلمان

خاطر نشان می‌شود که ترجمه این اصول در یک فایل دو صفحه‌ای، همراه با سایر بخش‌های ترجمه فارسی ویرایش دهم کتاب دستورنامه رابرت به علاقمندان تقدیم شده است. در ادامه بار دیگر همان فایل به صورت پی‌دی‌اف تقدیم می‌شود. در عین حال لینک‌های فارسی و انگلیسی این اصول نیز که در وب‌سایت کادرها دات کام بارگذاری شده‌اند ارایه خواهد شد.

توجه داشته باشید که بخش قابل توجهی از قواعد مندرج در دستورنامه رابرت برای حمایت و حفاظت از اصول زیربنایی قانون پارلمان طراحی شده‌اند و کل اعضای یک جامعه و یک انجمن نیز قادر نخواهند بود حتی برای یک لحظه نیز آن قواعد را به تعلیق درآورند. دلایل و فلسفه این ممنوعیت نیز در کارگاه به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

ارسال گزارش برای دیگران

به نظرم متن خوبی از آب درآمد و می‌شد آن را برای کارورزان سابق کارگاه‌ها و نیز برای کسانی که دنبال آن هستم تا با قواعد دستورنامه رابرت آشنا شوند ارسال کنم. همین کار را هم کردم: آن را در کانال کادرها، در گروه کادرها که برای کادر دفترداران راه‌اندازی شده است، و نیز برای یک سری از اشخاصی که عضو کانال نیستند اما آشنایی آنان با دستورنامه رابرت لازم است ارسال کردم.

در مورد مباحث کارگاه

در این مورد حرفی نمی‌زنم. اما برای خودم نیز بسیار جالب است که در جریان کارگاه چطور ذهنم مثل یک چشمه عمل می‌کند که به صورت مداوم از داخل آن ایده‌ها، تعبیرها، روش‌ها و نکات بدیع و جدید بیرون می‌زند. شاید لازم باشد بخشی از این خاطرات به ثبت همین نوآوری‌ها اختصاص یابد. البته هدف کلی این یادداشت‌ها تشریح شکل‌گیری گفتمان جامعه جایگزین و نحوه توسعه و رشد این گفتمان در سطح جامعه است. اما کارگاه‌ها در شکل‌گیری این گفتمان نقش مهمی ایفا می‌کنند. به این نکته هم باید پردازم.

ملاقات با کارگردان

صبح روز دوشنبه با آقای کرامتی تماس گرفتم تا به او اطلاع دهم که آقای تاجیک از بیمارستان مرخص شده و به ورامین برگشته است. با این همه، آقای کرامتی اظهار علاقه کرد که برای دیدار من به دفتر خواهد آمد و رأس ساعت ۲ و ۳۰ دقیقه که گفته بود، دکمه زنگ در ساختمان را فشار داد و تا ساعت حدود ۷ بعد از ظهر با هم کل‌کل کردیم. شاید بشود گفت محور اصلی صحبت - از نظر مسعود - این بود که توضیح بدهد چرا روش کارش با خانم طائرپور به عنوان تهیه‌کننده یک فیلم عروسی که کارگردان آن آقای مسعود کرامتی، به او اجازه هیچ کار دیگری را نمی‌دهد. حق با مسعود بود: جنس کار سینما که با غیردائمی بودن چرخه تولید یک فیلم گره خورده است به طور کلی غیرقابل پیش‌بینی و بی‌نظم است، حالا قرار باشد در ایران فیلم بسازید و تهیه‌کننده شما هم یک مدیری مثل خانم طائرپور باشد که کنار تمام ویژگی‌های مثبتی که دارد از سوءمدیت عاری نیست.

کنار این محور اصلی گفتگو به موضوع‌های دیگری نیز پرداختیم: از جمله فعالیت‌های من در قلمر ترویج دستورنامه رابرت، کارهایی که کرده‌ام، قرار است بکنم، و چشم‌اندازهای آینده. در همین جلسه بود که از ایده ساخت شرکت‌های تولیدی هم صحبت کردم که با استقبال آقای کرامتی مواجه شد.

ایده‌ی راه‌اندازی شرکت‌های بزرگ

این ایده مال امروز نیست. من فکر می‌کنم گروهی که با دستورنامه رابرت آشنا باشند یک سرمایه اجتماعی بسیار عظیم دارند که می‌توانند به اتکال آن شرکت‌های بزرگ نیز ایجاد کنند. اما این ایده یواش یواش دارد اجرایی تر می‌شود. و به عنوان آخرین اقدام: از آقای تاجیک خواستم به جهاد سازندگی برود و تسهیلات رایگانی که گفته می‌شود برای ایجاد نظام‌های آبیاری قطره‌ای می‌پردازند بررسی کند و اگر می‌تواند ببیند در دور دست‌های جنوب دمازآباد زمین‌هایی برای خرید و ایجاد باغ‌های با آبیاری قطره‌ای می‌تواند بیابد یا نه.

جالب است که یکی از بهترین کارورزان یعنی آقای سید مصطفی رضوی که وکیل دادگستری است این روزها مشغول رتق و قتق کردن امور باغ‌های خانوادگی است که با نظام آبیاری قطره‌ای آبیاری می‌شوند. فکر می‌کنم از او و یا از تجربه‌های او نیز می‌شود در این زمینه‌ها استفاده کرد. هم بود که برای اولین بار من را از رایگان بودن تسهیلات آبیاری قطره‌ای با خبر ساخت. در حال حاضر، عباس تکه زمینی دارد که مالک آن خواهر من و همسر اوست. شاید بشود کارهای آزمایشگاهی را از همین جا و نم‌نم شروع کرد.

علاوه بر این، آقای سهیل فاضلی نیز که یکی از کارورزان کارگاه‌هاست و از ۱۵ خرداد به عنوان تحویل‌دار در بانک صادرات استخدام شده است، یکی از کسانی است که می‌شود روی ساختن شرکت‌های بزرگ رویش حساب کرد. به همین خاطر امروز طی نامه‌ای از او خواستم که بکوشد به نحو عالی با صنعت بانکداری آشنا شود چرا که کادرها روزی نیاز دارند بانک خودشان را ایجاد کنند.

مرحمی بر روح زخم خورده

عصر روز دوشنبه ساعت حدود ۷ بعد از ظهر بود که آقای سهیل فاضلی تل زد که آیا می‌تواند به ملاقات من بیاید؟ از روز ۱۷ اردیبهشت که مراسم پنجمین سالگرد تأسیس کادرها را جشن گرفتیم، منتظر بودم که وی با من تماس بگیرد. آن روز از دست رفتارهای من خیلی دلخور شد. من هم دنبال فرصتی می‌گشتم که با من تماس بگیرد و از زخم‌های روحش با من حرف بزند تا من هم قضیه را برایش توضیح بدهم. گفتگوی دیشب در مجموع حول همین مسأله چرخید و دستاوردهای خیلی خوبی هم داشت. اما مباحث متنوع و گوناگونی هم مطرح شد که اهمیت دارند. به همین خاطر من اول موضوع محوری را به صورت فشرده تشریح می‌کنم.

در جریان برگزاری مراسم سالگرد تأسیس دفتر کادرها، من دچار یک اشتباه عجیب شدم و آن این بود که یک گروه چند نفره را از کاروان کارگاه‌ها دعوت کردم تا به عنوان گروه دعوت کننده یک انجمن داپمی دست به فراخوان بزنند. اما خیلی زود به خطای خود پی‌بردم و از همان اوایل کار این ایده را به کناری انداختم. با این همه، همان ایده غلط اسباب سوء تفاهماتی شد و به دلخوری بعضی انجامید که یکی از آنان همین آقای سهیل فاضلی بود: ایشان، طرحی تهیه پرسشنامه از مهمانان را پیشنهاد دارد. قرار شد متن سؤال‌ها را نیز آماده کند، و هرچند به خاطر مسائل فنی هم امکان تکثیر و توزیع آن پرسشنامه فراهم نشد، اما مهم‌تر این بود که من فردای روزی که این پیشنهاد بررسی و تصویب شد دریافتم که نیازی به پرسشنامه نیست. و دیگر از این ایده استقبال نکردم و حتی دست به مخالفت زدم. اینجا بود که آقای سهیل فاضلی نیز مثل آقای ارش کیخسروی به این نتیجه رسید که من اساساً فردی مستبد هستم که از قواعد دستورنامه رابرت هم برای تثبیت استبداد رأی خودم سوءاستفاده می‌کنم. اما قضیه خیلی ساده‌تر از این حرف‌ها بود: من یک مهمانی را که باید خودم مسئولیت برگزاری و پذیرائی از مهمانان را بر عهده می‌گرفتم به عهده دیگری گذاشتم که قرار است به صورت گروهی و طبق دستورنامه رابرت اعضای یک انجمن در دست تأسیس را فراخوان بدهند.

یکی از محورهای اصلی صحبت دیروز همین بود که آقای فاضلی سعی می‌کرد بسیار مؤدبانه از رفتارهای من به عنوان دافعه بسیار زیاد و جاذبه بسیار کم انتقاد کند. من هم سعی کردم ضمن توضیح اینکه اساساً دنبال مرید و مرادی و مریدبازی و این جور قضایا نیستم، برای آقای فاضلی توضیح بدهم که به طور کلی اشتباه من چه بود و چطور در جایی که نمی‌شود و نباید قواعد دستورنامه رابرت را به کار برد، من شروع کردم به دموکرات بازی. در حالیکه میزبان من بودم و مسئولیت بر عهده من بود و باید از شما هم تقاضای کمک عملی می‌کردم و نه مشارکت در روند تصمیم‌گیری آن هم با رأی برابر. به نظر من این صحبت‌ها برای آقای فاضلی جالب و جذاب بود. به خصوص که مدت‌ها بود یکدیگر را ندیده بودیم و من افکار تازه خودم را برای وی تشریح نکرده بودم: از جمله مفهوم حق، و منشأ حقوق پارلمانی و حق الناس و اینکه چرا دستورنامه رابرت عادلانه‌ترین روش در توزین حق الناس است. فکر می‌کنم این توضیح‌ها که از ذکر جزئیات آن صرف‌نظر می‌کنم در تعدیل دلخوری آقای فاضلی اثر گذاشت. به خصوص که در همان اوایل جلسه که داشت از مشاورهای پارلمانی خودش به یک شرکت در حال تأسیس سخن می‌گفت با صراحت تأکید کرد که وی هرگز از دستورنامه رابرت جدا نخواهد شد. در حالیکه قبلاً می‌گفت هرگز از من و دفتر کادرها جدا نمی‌شود. به نظر من غیرمستقیم داشت می‌گفت دافعه شما آنقدر زیاد است که بر جک من را هم خرد کردید.

در مجموع روحیه‌ی آقای فاضلی خیلی خوب نبود. به طور کلی او جوان بسیار پرشور و پراحاطفه است. حدود یک ماه نیز در کارگاه‌های آموزش بسیار دشوار بانک صادرات شرکت کرد بدون آنکه یک ریال دستمزد به آنان بدهند. از این گذشته، و تا آنجا که به من گزارش داده بود، به نظر نمی‌رسید که این عده را برای تحویل‌داری بانک استخدام کرده باشند. اما در پایان دوره مشخص شده که در واقع برای کار در پشت بادچه استخدام شده‌اند. و فقط یک نفر از میان آنان را برای یک کار مهم‌تر در سطح مدیریت انتخاب کرده بودند. تمام این قضایا در روح آقای فاضلی اثر گذاشته بود و من سعی کردم تا برای او از اشتباه‌های خودم سخن بگویم و امروز هم یک نامه بلند بالا برایش نوشتم که مضمونش آشتی دادن او با کار جدیدش بود.

انحلال انجمن جراحان عمومی ایران

شاید یکی از مهم‌ترین خبرهای چند روز اخیر همین خبر مربوط به انحلال انجمن جراحان عمومی ایران

باشد. البته، فکر می‌کنم اسفند ماه بود که به صورت غیررسمی به من اطلاع دادند که چون مدت قرارداد من تمام شده است، ادامه همکاری قطع می‌شود. همین. اما من که سعی می‌کنم رویکرد دیگران را عوض کنم، لازم شد اول رویکرد خودم را عوض کنم. بعد از تحلیل ماجرا با این رویکرد جدید برای عکاسی از کنگره به آنجا رفتم و کلی عکس گرفتم و با آقای بهزاد رحمانی هم قرار گذاشتیم که برای ادامه همکاری با هم مذاکره کنیم و قرار شد سه‌شنبه بعد با وی ملاقات داشته باشم. اما آن ملاقات هیچوقت رخ نداد تا اینکه خانم ندا زاهدی خبر داد که انجمن به شکایت انجمن پوست، انجمن زیبایی و جامعه جراحان منحل شده است و حالا دنبال انجام امور اداری هستند و سرانجام تا اواخر تیر ماه مشخص خواهد شد که انجمن منحل خواهد شد یا نه؟ گویا انجمن به دیوان عدالت اداری علیه مقامات وزارت بهداشت و کمیسیون انجمن علمی شکایت کرده است.

دکتر بهزاد رحمانی که رئیس هیأت مدیره انجمن جراحان عمومی ایران و یکی از بنیان‌گذاران اصلی این انجمن محسوب می‌شد همان کسی بود که با هم مؤسسه اخلاق پزشکی ایرانیان را هم تأسیس کردیم و نخستین مؤسسه‌ای هم بود که دستورنامه رابرت را به عنوان مرجع پارلمانی خود انتخاب کرد اما یک روز تصویب کرد تا به همان روش سنتی کار کند و مرجع پارلمانی لازم ندارد! بدیهی است بین من و آقای بهزادی اختلاف‌هایی در این زمینه‌ها بروز کرد اما ما قادر با ایجاد سازوکاری که درست به مشکلات رسیدگی کند و حکم بدهد ایجاد نکرده بودیم و به این زودی‌ها هم قادر به چنین کاری نخواهیم.

انعکاس انحلال انجمن

به نظرم بسیار بعید می‌آید که انجمن بتواند دوباره به کار خودش ادامه دهد. نمی‌دانم در آن صورت تکلیف خانه‌ای که برای انجمن خریداری شده و نیز تکلیف آن زمین‌هایی که قرار بود به ساخت دهکده سلامت اختصاص یابد چه خواهد شد؟ به علاوه تکلیف وب سایت چه خواهد شد در همین زمینه من آخرین نامه‌ای را که برای خانم ندا زاهدی مسئول دبیرخانه انجمن تلیده‌ام نقل می‌کنم:

سلام بانوی گرامی، خانم ندا زاهدی. از بابت بروز این حوادث - متأسفم و اگر کمکی از دستم بر بیاید در خدمت خواهم بود. اما آیا تعیین تکلیف وب سایت «پیام جراح» و بررسی تعهدات قبلی نسبت به این وب سایت و چند هزار مشتری و عضو آن و نیز تکلیف حقوق مالکیت آن و دستمزد اداره آن هم جزو تکالیف دیرخانه محسوب می‌شود یا نه؟ اگر آری، نحوه بررسی آن را مشخص و اعلام کنید و اگر نه، در آن صورت هم اقدام کنید تا من شخصا در این مورد تصمیم بگیرم. تقاضا دارم این نکات را با مقامات بالاتر خودتان حتمن در میان بگذارید و پاسخ رسمی آنان را به بنده متقل فرمایید. و اگر این کانال ارتباطی کانال رسمی با آنان نیست و من باید به نحو دیگری اقدام کنم، این نکته را هم حتمن بفرمایید تا من به روشی که با رویه‌ها و قوانین و قواعد انجمن انطباق داشته باشد، این مسایل را پیگیری کنم. با احترام شایسته. مسئول فنی وب سایت و سردبیر پیام جراح.

جالب است که نامه‌ای هم به آقای مهندس شهریاری در این زمینه نوشتم. او همراه با دکتر رحمانی در شورای سازمان‌های جامعه مدنی عضو هستند. این خبر را به آقای دکتر فاضل هم در میان گذاشتم. چون قرار است با وی شاید مؤسسه اخلاق پزشکی ایرانیان را احیا کنیم. و خوب است در این مورد نیز با خبر باشیم.

دنده عقب از چهارشنبه

امروز عید فطر است. فردا و پس فردا هم - حتی اگر پنجشنبه جمعه نبود - تعطیل می‌شد. از چند سال قبل تعطیلی عید فطر را سه‌روزه کرده‌اند. اما امسال سر مسلمین کلاه رفت: سه روز تعطیلی با پنجشنبه جمعه قاطی شد. اگر نشود یک هفته مملکت نیمه تعطیل می‌شود. خوب. این تعطیلی‌ها هیچ تأثیری بر کار و کاسبی من ندارد. من طبق معمول کار خودم را انجام دادم: بخش وسیعی از وقت صرف خواندن مقالات و گزارش‌هایی به زبان‌های مختلف شد در مورد موضوع‌های مختلف و به خصوص در مورد رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا که تصمیم دارم در این مورد سلسله مطالبی با عنوان موقت «صورت زیرین یواس‌آ» بنویسم و نقش قانون عرفی پارلمان را در نظام سیاسی و انتخابات آمریکا تحلیل کنم.

این روزها خیلی بیشتر از نوشتن از خواندن لذت می‌برم. شاید به خاطر تنبلی باشد. اما تعداد بازدیدکنندگان از وب سایت کادرها دات کام بدون آنکه مطلب جدیدی در آن بارگذاری کنم روی رقم ۴۰۰ بازدیدکننده به ازای یک دستگاه در روز باقی مانده است. به نظرم این رقم خیلی عالی است و نشان می‌دهد بازدیدکنندگان برای خواندن مطالب آن به وب سایت سر می‌زنند و هر که سر می‌زند عده‌ای دیگر را هم تشویق می‌کند. به همین خاطر مدت‌هاست تصمیم گرفتم مطلب جدیدی در وب سایت نگذارم. به این دلیل که هرچه مطلب بیشتری در وب سایت بگذارم، ممکن است به خاطر افزایش مطلب، خوانندگان را گیج کند. فکر می‌کنم برای یک وب سایت آموزشی، تجربه وب سایت اتیکز پزشکی دانشگاه وانشینگتن مناسب باشد که من سال‌ها پیش با آن آشنا شدم و یک بسته مطالب آموزشی مشخص در مورد اتیکز پزشکی در آن بارگزاری شده و مخاطبان خاص خودش را داشت. وب سایت کادرها دات کام هم اینطوری شده است: یک مجموعه مطالب مشخص و منسجم و مرتبط به هم برای آنکه خوانندگان با خواندن آن مطالب از جایی به جای مشخصی برسند. شاید همین تحلیل‌ها در تنبلی شدنم نقش ایفا می‌کند. دیگر اهل چاپ کتاب کاغذی هم که نیستم. در نتیجه بیشتر می‌خوانم و فکر می‌کنم به جای آنکه بنویسم.

با این همه، بعد از چند ماهی که خاطر نویسی را موقتاً تعطیل کردم از اول تابستان دوباره آن را دست گرفتم. امروز هم - بعد از چند روز توقف تصمیم دارم - تا وقتی می‌کشم، ماجراهای اخیر را - به صورت برگشت به عقب و تا آنجا که دل و دماغ داشتم دنبال کنم.

آخرین خبر از فرامز مرادی

امروز به فرامز مرادی تلفن کردم. با این مرد در سال ۱۳۵۹ در زندان اوین آشنا شدم. از آن زمان تا کنون روابطمان برقرار است. اخیراً، درگیر مدیریت یک مجتمع مسکونی بسیار بزرگ شده است و به همین خاطر قواعد دستورنامه رابرت به کارش خورده است. به همین خاطر داستان او را در این یادداشت‌ها دنبال می‌کنم و هر از گاهی خبرهایش را می‌نویسم. امروز می‌خواستم به او یادآوری کنم که اگر روزی به تهران آمد کتاب زیست‌شناسی را که به او امانت داده‌ام برایم پس بیاورد (این روزها ساعت زیادی از تأملات فلسفی من صرف فهم جان و ذهن می‌شود و سعی می‌کنم از نقطه‌نظر فلسفی برای جان و ذهن نظریه بافی کنم و حدس می‌زنم ممکن است آن کتاب به دردم بخورد).

آقای مرادی این روزها سخت مشغول مبارزه با فساد در شهرداری شهرک اندیشه است. ظاهراً این شهرک را سازمان تأمین اجتماعی برای کارکنان خودش ساخته است. برای دادن سند به مالکان، شهرداری باید پایان کار بدهد و برای این کار، چند میلیارد تومان از ساکنان شهرک خواسته‌اند و ساکنان هم موافقت کرده‌اند. اما فرامرز وسط گود رفته و دریافته که خواسته شهرداری غیرقانونی است و فقط یک باند چند نفره در شهرداری دارند ساکنان شهرک را سرکیسه می‌کنند. مقاومت کرده و اتفاقاً به نتیجه رسیده و کار گرفتن پایان کار و گرفتن سند بدون پرداخت هیچ پولی به مراحل نهایی خود نزدیک شده است. فرامز از این بابت خیلی خوشحال بود اما مدام و با حیرت تأکید می‌کرد باورش نمی‌شد که شهرداری‌ها تا این اندازه فاسد باشند. این یک طرف قضیه است. اما طرف دیگر قضیه نیز همین مبارزه مردم با این فساد است که می‌شود جاهایی را

در درون حاکمیت یافت و برای مبارزه با فساد به آنجا تکیه کرد. هرچند دیگر هیچ سازمان سالمی در کشور باقی نمانده و هیچ نمکی نیست که نگذیده باشد. با این همه، شبکه‌های اجتماعی و افشاگری مردم در این شبکه‌ها - به عنوان نمونه - افشای فیش‌های حقوقی - شرایط جدیدی را در کشور فراهم آورده است که مخفی نگاه داشتن فساد در دستگاه‌های دولتی روز به روز سخت‌تر می‌شود. به نظر من، هر چه در این زمینه هم جلو برویم، نیاز جامعه به دستورنامه رابرت بیشتر احساس خواهد شد. چون یک جامعه برای مبارزه با فساد به سازمان‌های فسادناپذیر نیاز دارد که با بهره‌گیری از چنین قواعدی می‌شود چنان سازمان‌هایی ساخت.

احیای یک رابطه مقتول

دقایقی قبل، کسی زنگ زد که انتظارش را نداشتم: حسین خلیلی، یکی از همکلاسی‌های دوران دبیرستان که همان روزهای اول جنگ به جبهه رفت و دستگیر شد و جزو آخرین گروه‌های اسرا بود که آزاد شدند. بعدها به عنوان عضو و رئیس شورای شهر ورامین انتخاب شد و از من کمک خواست و من هم با تمام وجود از پیشنهاد او استقبال کردم. اما در همین دوره بود که به این یقین رسیدم که حکومت دینی غیراخلاقی است و نباید از آن حمایت کرد. یک روز با صراحت مواضع جدیدم را با وی در میان گذاشتم و به او گفتم اگر توقع دارد با او همکاری کنم خوب است بداند که من در مورد حکومت دینی این طور فکر می‌کنم. با هم خداحافظی کردیم و به این ترتیب یک رابطه چندین دهه‌ای از رفاقت همراه با شرافتمندی به دست من به قتل رسید. بعد از این همه سال، دقایقی پیش همین حسین آقا زنگ زد. بعد از سلام و علیک عید فطر را تبریک گفت و بعد سراغ مسأله اصلی رفت: اینکه چند ماه قبل حال سعید وزیری خراب شده و در بیمارستان بستری شده است. اما خوشبختانه خطر رفع شده است. اما چند روز که به سعید زنگ زده تا احوالش را پرسد، سعید از او خواسته که به منزلش برود. وقتی به منزل سعید رفته متوجه شده که سعید دارد کتاب‌های شخصی کتابخانه‌اش را به این و آن می‌بخشد. دچار تردید می‌شود. چرا این کار را می‌کند؟ و لابد یکی از پاسخ‌ها این است که به فکر مرگ و آخر عمری افتاده و یا کمی هم دچار افسردگی شده و از این قبیل تحلیل‌ها. به صرافت افتاده که دوستان قدیم را برای عیادت از سعید دور هم جمع کند. من هم استقبال کردم و قرار شد فردا یا پس فردا به ورامین بروم و با حسین به ملاقات آقای سعید وزیری برویم که در جوانی مربی من بود.

البته، اگر در جریان همین گفتگو بحثی از دستورنامه رابرت در نمی‌گرفت دلیلی نمی‌شد این خاطره را نقل کنم. اما آقای حسین خلیلی به من گفت که درگیر تأسیس و اداره یک انجمن حامی زندانیان است و برای اداره انجمن از من کمک خواست. من هم وب سایت کادرها دات کام را به او معرفی کردم و گفتم که از ده سال پیش تخصص من همین است. حسین خلیلی یکی از رهبران شریف محلی است و در این دوره جدید می‌توانیم با هم همکاری‌های بسیار زیادی داشته باشیم. به این ترتیب، یک رابطه عالی دوباره احیا خواهد شد و او می‌تواند کل منطقه ورامین را تحت تأثیر شخصیت خود قرار دهد. به همین خاطر، این حادثه شروع یک جریان بسیار مهم خواهد بود.

شورایاری‌ها یک گام به جلو

تجربه‌های اخیر نشان می‌دهد که گویا جریان شورایاری‌ها در تاریخ معاصر ایران به یک جریان مهم تبدیل خواهد شد. همین که چند هزار نفر تهرانی می‌فهمند که در ۳۵۴ محله و هر محله ده نفر شورایاری انتخاب شده‌اند احساس می‌کنند که انگار در یک حزب یا یک تشکیلات خدماتی مؤثر و کارآمد عضو شده‌اند و احساس قدرت می‌کنند. شورایاری‌ها همچنین به بستری برای سربرآوردن رهبران محلی تبدیل شده‌اند و به مرور همین رهبران محلی که معمولن آدم‌های شریفی هم هستند دارند همدیگر را پیدا می‌کنند و می‌توان امیدوار بود که به مرور بتوانند به یک تشکیلات خوب ارتقا یابند.

من از اواخر سال ۱۳۹۱ با ستاد شورایاری‌های تهران آشنا شده‌ام و روز به روز هم روابطم با رهبران محلی شورایاران محکم‌تر و عمیق‌تر شده است.

در حال حاضر یکی از این رهبران محلی - یعنی آقای ابراهیم علیپور - که من در این یادداشت‌ها به ایشان زیاد اشاره کرده‌ام، یک گروه تلگرامی هم درست کرده است که هر روز هم تعداد اعضای آن بیشتر می‌شود و

مباحثی هم که در این گروه مطرح می‌شود، بهتر و بهتر می‌شود.

خوشبختانه به همت آقای علیپور یک کارگاه آموزشی برای شورایان تشکیل شده که ده جلسه آن هم برگزار شده است و قرار است گروه‌های دیگری از شورایان نیز در این کارگاه شرکت کنند. به این ترتیب امید می‌رود که شورایاران سطح مناطق تهران به مرور با این قواعد آشنا شوند. من در مورد این جریان در یادداشت‌هایم زیاد نوشته‌ام و آن را دنبال کرده و خواهم کرد. اما امشب می‌خواهم یکی دو مطلب از تلگرو گروه مجتمع معتمدین کلان شهر تهران نقل کنم که نشان می‌دهد این جریان به آرامی جلو می‌رود.

این نوشته‌ها را آقای علی‌اکبر عبدالحسینی نوشته و در این تلگروه بار گذاشته است. وی مدتی دبیر ستاد اجرایی شورایاری‌ها بود و در زمان مسئولیت وی بود که چهار صد نسخه از کتاب دستورنامه رابرت برای اهدا به شورایاری‌ها خریداری شد و البته، از وقتی آقای مسجد جامعی از ریاست کمیسیون هماهنگی به ریاست شورای شهر رفت و ریاست این کمیسیون را از دست داد، ستاد شورایاری‌ها هم دست آقای سردار طلایی افتاد که اساساً یک ادم اصول‌گرای مذهبی افراطی است و در نتیجه فعلاً از دستورنامه رابرت نمی‌شود در شورایاری‌ها سخن گفت. هرچند آقای علیپور که عضو شورای مشاورین ستاد هم هست به یکی از پرشورترین عرفان و مدافعان دستورنامه رابرت در آن شورا و در ستاد شورایاری‌ها بدل شده است.

با ذکر این مقدمه است که نوشته آقای عبدالحسینی را از تلگروه مذکور نقل می‌کنم:

اما در باره قانونمند شدن نهاد شورایاری‌ها:

اقداماتی را در دوره سوم انجام دادیم برای تشکیل مجمع عالی شورایاران بدین منظور جلساتی را با حضور اعضای محترم هیأت ریسه مناطق که ۶۶ عضو آن عضای اصلی این مجمع میشدند برگزار شد، این نامه آن نیز تنظیم ولی توفیق ایجاد آن از دست رفت. قرار بود هر اقدامی در حوزه شورایاری‌ها از تدوین و تنظیم این نامه‌های مربوط تا ارایه طرح‌های منطقه‌ای در این مجمع بررسی و تصویب شود. این مجمع پایه اصلی استقلال هویت شورایاری‌ها از مدیریت شهری بود که با تغییرات تفکر حاکم بر آن و یا تحولات فضای سیاسی در کشور، هویت شورایاران تابعی از هویت این تغییرات نباشد.

بنابر این تا زمانی که ساز و کاری برای واگذاری هر گونه تصمیمی در حوزه شورایاران از تصویب این نامه‌ها تا تنظیم مقررات و تدوین برنامه‌های سالانه و بسیاری از امور دیگر به خود شورایاران واگذار نشود، نمیتوان امیدوار به نهادینه شدن آن بود.

تل‌نامه دوم از آقای علی‌اکبر عبدالحسینی

در حال حاضر شورایاری این قابلیت را دارد که قدرتمندترین نهاد مدنی شهر تهران باشد. اما لازم است که این شبکه‌های محلی شورایاری یک نقطه اتصال برای تجمع قدرت تأثیر گذاری در حوزه مسایل مربوط به خود داشته باشند.

تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری برای یک نهاد مدنی با این ظرفیت بزرگ که از تخصص‌ها و قابلیت‌ها و توانمندی‌های گوناگون برخوردار است، میتواند به خودشان واگذار شود. حتی همین آیین نامه مورد بحث این روزها و یا دیگر برنامه‌ها در حوزه مسوولیت و اختیاراتشان اگر به خودشان واگذار شود، با مطالبات آنها نزدیکتر و نتایج حاصل از آن نیز مقبولیت بیشتری خواهد داشت و به مباحثی که منجر به چند دستگی و یا بروز اختلافات در میان اعضای آن نخواهد شد.

هیچ‌گاه برای اقدام دیر نیست همین امروز هم اگر بخواهند شورایی مرکب از ۶۶ عضو هیأت ریسه ایجاد کرد و همه تصمیمات را به آن واگذار کرد هر تصمیمی برای شورایاران بر اساس خرد جمعی خودشان باشد.

البته، من وقتی این نوشته را از آقای عبدالحسینی خواندم خواستم طی یادداشتی به او گوش‌زد کنم که آیا واقعاً می‌کند که اگر ۶۶ عضو هیأت ریسه دور هم جمع شوند، اصلن قادر خواهند بود که در مورد چیزی

به توافق برسند؟ من که اصلن خوشبین نیستم و گمان نمی‌کنم حتی گروه بسیار کوچکی از مردم امروز ایران بتوانند با هم همکاری کنند. حتی آشنایی افراد با قواعد دستورنامه رابرت نیز موفقیت در این زمینه را تضمین نمی‌کند. اما از نوشتن هر مطلبی در این مورد خودداری کردم. به هر حال، هدف خوب است و بهتر است این هدف تشویق شود. وقتی امکان جمع شدن فراهم شد به مرور با مشکلات کار آشنا خواهد شد و در آنجاست که می‌توان به کمکشان شتافت.

نگاهی به چهارمین نشست کادر دفترباران

دیشب سه‌شنبه چهارمین نشست کادر دفترباران با شرکت فقط یک کارورز برگزار شد: خانم فایزه مافی. با این همه، کارگاه بسیار خوب بود. لازم است چند نکته‌ای در مورد این نشست به رشته تحریر بکشم.

استمرار خلاقیت

نمی‌دانم وضع مربیان دیگر چطور است اما بسیار خوشحالم که در هر کارگاه تعداد قابل توجهی ایده و راه حل جدید به ذهنم خطور می‌کند، درست مثل موقعی که می‌نویسم، وقتی سخنرانی هم می‌کنم در جریان نطق با سیلان حیرت‌انگیزی از ایده‌های نو و پاسخ‌های جدید به سؤال‌های قدیم و جدید مواجه می‌شوم. به عنوان نمونه به چند مورد از کارگاه اخیر اشاره می‌کنم:

خانم فایزه مافی که وکیل است و حقوق خوانده است، با علاقه حیرت‌انگیزی آموزش و درک و تمرین قواعد دستورنامه رابرت را دنبال می‌کند. در همان نشست اول از جمله در مورد قواعد ناظر بر کسب و تخصیص صحن برای کارگاه توضیح می‌دادم و سعی کردم برایش تشریح کنم که چطور افراد بر اساس قواعد تخصیص صحن می‌شوند و نه به دلخواه رئیس. خوب. طبق معمول و برای تشریح این قواعد به آنجا می‌رسیم که توضیح دهم چطور وقتی همزمان چند نفر برخاستند، افرادی که طبق قواعد نتوانند صحبت کنند می‌نشینند و تنها کسی که طبق قواعد حق دارد تخصیص صحن شود باقی می‌ماند. در تمام مدتی که کارگاه دارم همیشه با این سؤال مواجه شده‌ام که اگر چند نفر در آخر کار باقی بمانند که وضعیت مشابه دارند، در آن صورت طبق چه قواعدی یکی از میان بقیه انتخاب و تخصیص صحن خواهد شد؟ تأکید من این است که افراد بر اساس دلخواه رئیس نیست که تخصیص صحن خواهند شد. اما اگر چند نفر دارای شرایط یکسانی باشند چه باید کرد؟ من البته با تأکید بر اینکه این راهکارها در کتاب دستورنامه رابرت نیامده است، راهکارهایی را برای حل این مسأله ارایه می‌دهم که از نقل آن‌ها صرف‌نظر می‌کنم. اما در یکی از جلسات کارگاه دیگری بود که برای تشریح بهتر نظرم از جدول کلمات متقاطع استفاده کردم و گفتم فرض کنید که دارید جدول کلمات متقاطع حل می‌کنید و باید یک کلمه هف حرفی بیابید. البته به سادگی می‌شود هزاران کلمه هفت حرفی یافت. اما در یک جدول مفروض فقط یکی از آن‌ها باید انتخاب شود. به همین ترتیب، اگر چند نفر برای کسب صحن هم به طور همزمان بلند شوند فقط یکی از آن‌ها طبق قواعد تخصیص صحن خواهد شد.

همین‌جا باید این نکته را تأکید کنم که مثال جدول کلمات متقاطع را برای خانم توضیح نداده بودم. اما برای روش شدن مطلب و عمدن این مثال را برای وی نیز در کارگاه دیشب توضیح دادم و بلافاصله نیز مثال بسیار جالبی به ذهنم رسید و برایش توضیح دادم که فرض کنیم در آخر کار دو نفر باقی ماندن که هر دو نیز می‌خواهند پیشنهاد اصلاح بدهند. خوب، در این صورت چه باید کرد؟ خانم ما که جواب را نمی‌دانست. اما من در ادامه توضیح دادم: می‌شود از افراد برخاسته سؤال کرد چه اصلاحی دارند؟ طبعن این اصلاح‌ها به کلمات یا عبارت مختلفی مربوط می‌شود که می‌توان آن را به ترتیبی که در متن آمده‌اند ردیف کرد و صحن را به آن عضوی تخصیص داد که پیشنهادش از نظر ترتیب، قبل از بقیه پیشنهادهای اصلاحی قرار می‌گیرد.

وقتی این پاسخ به ذهنم رسید خیلی خوشحال شدم. چون دریافتیم که چطور این پیشنهاد نیز مانند اکثر مطالبی که در کارگاه‌ها می‌گویم و اتفاقاً مورد علاقه مخاطبان هم قرار می‌گیرد در کتاب دستورنامه رابرت نیامده است و محصول خلاقیت من است و برای حل مشکلات مربوط به محلی‌سازی آن‌ها و حل مشکلات ایران امروز خلق می‌شوند.

بعد از ختم کارگاه دیشب به خانم مافی گفتم که حتی اگر او تنهایی نیز در کارگاه شرکت کند من تا وقتی که او بخواهد به او درس بخواهم داد. اما خوب است با سایر اعضای کارگاه هماهنگ کند و خودش تصمیم بگیرد که ادامه کارگاه چگونه باشد. از نظر من سایر کسانی که در کارگاه نیامده‌اند، می‌توانند در یک کارگاه جدید شرکت کنند اما در این کارگاه دیگر نباید شرکت کنند. چون چند جلسه است که آنان نیامده‌اند.

من همچنین تأکید کردم که اگر قرار شد کارگاه به صورت یک نفره ادامه یابد من آمادهم برای تدریس به منزل خانم مافی بروم تا ایشان مجبور نشود این همه راه به دفتر بیاید. باید دید چه می‌شود.

البته، بعد از متوجه شدم که آقای محمد آهینان و خانم شروین پناهی اطلاع داده‌اند که نمی‌توانند در کارگاه شرکت کنند. اما تا کنون نه من و نه دیگر اعضای کارگروه به نامه‌های این دو نفر هیچ جوابی نداده‌اند.

یک رویداد تاریخی

عصر روز دوشنبه من به دفتر انجمن اسلامی معلمان (در خیابان جمالزاده) رفتم و طی یک نطق یک ساعت و نیمه دستورنامه رابرت را برای نمایندگان هشت تشکل فرهنگی معرفی کردم. از این جریان قرار است یک گزارش تهیه کنم برای انتشار در وب سایت و کانال کادرها. مقدمه آن را نوشته‌ام که عیناً نقل می‌کنم. اما چون قرار است این نوشته به صورت اساسی بازنویسی شود، فعلاً در مورد این جریان جز نقل همین مختصر چیزی نخواهم نوشت. و اما متن پیش نویس مطلبی که تا کنون تهیه کرده‌ام و قرار است عوض شود:

در پی تصویب پیشنهاد سرکار خانم طاهره نقی‌ئی رئیس دوره‌ای «مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور» مبنی بر آشنایی اجمالی اعضای این مجمع با قواعد پیش‌گزیده اداره مجامع تصمیم‌گیری، عصر روز دوشنبه ۱۴ تیر ماه ۱۳۹۵ مربی دستورنامه رابرت در دفتر انجمن اسلامی معلمان ایران، که میزبان نشست این هفته مجمع عادی رابطان تشکل‌های فرهنگی بود، حضور یافت و طی مدت یک ساعت و سی دقیقه کوشید تا مجموعه‌ای از نکات مهم مرتبط با قواعد پارلمانی را برای حاضران در این مجمع معرفی کند. خلاصه برخی از نکاتی که در این سخنرانی ارایه شد در ادامه تقدیم می‌شود. اما پیش از آن ذکر چند نکته در مورد مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی ضروری است:

یک. در حال حاضر رابطان هشت تشکل فرهنگی در این مجمع حضور می‌یابند که توجه به نام آن‌ها نیز (که به ترتیب الفبای نامشان در ادامه ذکر می‌شود) تا حدود زیادی گرایش‌های فرهنگی آن‌ها را نشان می‌دهد: ۱. انجمن اسلامی معلمان، ۲. سازمان معلمان ایران، ۳. شاخه فرهنگیان حزب اعتدال و توسعه، ۴. شاخه فرهنگیان حزب کارگزاران، ۵. شاخه فرهنگیان حزب ندای ایرانیان، ۶. کانون صنفی معلمان، ۷. کانون مدرسان دانشگاه فرهنگیان ایران، ۸. مجمع فرهنگیان ایران اسلامی.

دو. هدف از تشکیل این مجمع هم‌افزایی و هماهنگی بیشتر بین تشکل‌های عضو در عرصه مشترکات مورد توافق ضمن حفظ استقلال و احترام به تفاوت‌ها و رویکردهای هر تشکل است.

سه. نشست‌های عادی این مجمع یک هفته در میان برگزار می‌شود و نمایندگان تشکل‌های عضو به صورت دوره‌ای ریاست مجمع را بر عهده می‌گیرند. هر تشکل عضو سه نماینده به این مجمع معرفی می‌کند و هر یک از آنان نیز در قبال تشکل متبوع خود مسئولیت‌های تعریف شده‌ای بر عهده دارند.

چهار. تعدادی از اعضای سازمان معلمان ایران سه سال پیش با دستورنامه رابرت آشنا شدند و در این مدت از هیچ کوششی برای یادگیری و درونی‌سازی این قواعد دریغ نورزیده‌اند. این سازمان، بعد از مؤسسه اخلاق پزشکی ایرانیان، دومین سازمان ایرانی است که کتاب دستورنامه رابرت را به عنوان مرجع پارلمانی خود انتخاب کرده است. سرکار خانم نقی‌ئی، یکی از رابط سازمان معلمان ایران در مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگیان کشور، از جمله شخصیت‌های ملی است که در ترویج قواعد پیش‌گزیده اداره مجامع تصمیم‌گیری سهم عظیمی داشته است.

با تشکر از مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور که این فرصت را در اختیار مربی دستورنامه قرار دادند، خلاصه نکات مطرح شده در این سخنرانی در ادامه تقدیم می‌شود. فایل صوتی سخنرانی نیز - به زودی - در همین وب‌برگ بارگزاری می‌شود:

همانطور که گفتیم قرار است این مطلب بازنویسی شود و چون هر چه روی یک مطلبی بیشتر می‌خوبم - تجربه نشان داده است که مطلب بهتری از کار در می‌آید تصمیم دارم باز هم صبر کنیم تا احساس کنم مطلب به پختگی کامل رسیده است. اگر مطلب جدید را نوشتم و دل و دماغ هم داشتم روند این نقد درونی را توضیح خواهم داد که شاید مطلب جالبی هم از آب درآید.

یک رویداد تاریخ دیگر

ساعت ۹ صبح روز یکشنبه ۱۳ تیر از دفتر به قصد آبیک قزوین بیرون زدم و نخستین نشست کارگاه آموزش دستورنامه رابرت را برای شش نفر از مدیران کارخانه تولید کپسول‌های آتش‌نشانی در آنجا برگزار کردم. تردیدی ندارم که این نخستین بار در ایران بود که تلاش می‌شد تا قواعد دستورنامه رابرت در یک بنگاه تولیدی محلی‌سازی شود. اگر دل و دماغ داشتم لازم یک گزارش سفر مشروح از این جریان می‌نوشتیم. اما فعلاً به نقل آنچه را که در وب سایت کادرها دات کام در این باره منتشر کرده‌ام بسنده می‌کنم:

نخستین تجربه محلی‌سازی دستورنامه رابرت در یک بنگاه تولیدی

به ابتکار و همت جناب آقای اصغر تک دهقان قائم مقام محترم مدیرعامل شرکت بایاسیلندر - تولیدکننده کپسول‌های آتش‌نشانی - برای نخستین بار در ایران این فرصت تاریخی فراهم آمد تا محلی‌سازی قواعد دستورنامه رابرت در یک بنگاه تولیدی تجربه شود. به همین منظور، روز یکشنبه ۱۳ تیر ماه ۱۳۹۵ نخستین نشست کارگاه آموزش دستورنامه رابرت به گروهی از مدیران کارخانه بایاسیلندر در آبیک قزوین برگزار شد و قرار است اصول و مبانی اولیه قواعد دستورنامه رابرت طی حدود ده جلسه‌ی آتی - که روزهای یکشنبه برگزار خواهد شد - برای کارورزان در کارگاه تشریح شود. پس از این مرحله مقدماتی است که تلاش خواهد شد روند تصمیم‌سازی و طراحی ساختار و فرآیندهای جاری و نوسازی مداوم آن‌ها در کارخانه، طبق روش عرف پارلمانی و بر اساس خرد جمعی صورت پذیرد.

خاطر نشان می‌شود آقای تک دهقان حدود سه سال پیش به مدت کوتاهی در یکی از کارگاه‌های دفتر کادرها در تهران شرکت کرد اما به خاطر بروز برخی مشکلات شخصی، قادر به انجام سفرهای طولانی از محل سکونت خود در هشت گرد به تهران برای شرکت در کارگاه نشد. با این همه، همان چند جلسه کافی بود تا دریابد که چطور در دموکراسی‌های غربی کل فرایند تصمیم‌گیری و سازماندهی به جوامع براساس مجموعه‌ی قواعدی صورت می‌گیرد که در طول تاریخ تمدن غرب و از طریق آزمون و خطا و بدون هیچ طرح از پیش طراحی شده و در پاسخ به نیازهای جاری در پارلمان‌های انگلیس ساخته شدند و این قواعد که بر اساس فلسفه حق پارلمانی تعقل و استدلال شده‌اند در مجموع نظام منسجم و هماهنگی را تشکیل می‌دهند که برای بخش وسیعی از مردم جهان ناشناخته مانده است. البته، باید بی‌درنگ اضافه کرد که این قواعد اکنون در کتاب‌های متعددی با حزییات تشریح شده و در اختیار مردم جهان قرار گرفته است و جامع‌ترین آن‌ها کتاب دستورنامه رابرت است که به فارسی ترجمه شده و دفتر کادرها نیز برای آموزش همین قواعد تأسیس شده است.

جناب آقای تک دهقان یک نمونه از کسانی است که بعد از آشنایی با دستورنامه رابرت به یقین می‌رسند که علت العلل مشکلات ناشی از استمرار وضعیت آشوب/استبداد در اشخاص حقوقی را دریافته‌اند و در نتیجه، اخلاقاً وظیفه خود می‌دانند که از هیچ کوششی برای آموزش و ترویج قواعد

پیش‌گزیده‌ی و عرفی پارلمانی دریغ نورزند. با این همه، یک پرسش کلیدی مطرح است: آیا آحاد مردم در جوامع غیر دموکراتیک قادر خواهند شد قواعد انتزاعی این لگال سیستم پیچیده را بیاموزند، مجموعه‌ی آن‌ها را درونی سازند و رفتارهای اجتماعی خودشان را بر اساس این قواعد تنظیم کنند، و از همه‌ی این‌ها مهم‌تر، آیا قادر خواهند شد کل سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی فشل و ناکارآمد حاکم بر جوامع خود را بر اساس همین قواعد بازآفرینی نمایند؟ تردیدها البته که بسیار عظیم است، اما پرداختن به این ماجرا نیز بسیار شورانگیز.

خوشبختانه تجربه انجمن معتادان گمنام با بیش از ۴۰۰ هزار عضو در ایران، که بر اساس سنت‌هایی استوار شده که ریشه در همان قواعد و رویه‌های عرف پارلمانی دارند، نشان می‌دهد که اگر درمانده‌ترین افراد جامعه توانسته‌اند زندگی‌های نابود شده‌ی خود را از نو بسازند، سایر گروه‌های اجتماعی نیز خواهند توانستند ریشه‌های آشوب/استبداد جاری در گروه‌ها، سازمان‌ها، انجمن‌ها و جوامع خود را دریابند و آن‌ها را ریشه کن کنند.

مربی دستورنامه رابرت ضمن تشکر از جناب آقای تک دهقان و تک تک همکاران جوان و بسیار با هوش ایشان که حتی بدون این قواعد نیز با چنگ و دندان با موانع ساختاری تولید در کشور مبارزه کرده‌اند و می‌کنند، امیدوار است که این عزیزان با صبوری و بردباری کمک کنند تا تجربه‌ی محلی‌سازی این قواعد در نخستین بنگاه تولیدی در کشور دستاوردهای مثبتی بیافریند که برای سایر بنگاه‌ها و سازمان‌های تولیدی نیز مفید باشد.

اطلاعات مورد نیاز در این نوشته آمده است. اما چیزهای زیادی هم تجربه شد که در این نوشته نیامد و مصلحت هم نیست که به صورت علنی گفته شود. از آنجا که من این روند را در آینده هم پیگیری خواهم کرد فعلاً برای امشب کفایت می‌کند.

راستش یکی دیگر از موارد مهمی که دلم می‌خواست به آن بپردازم، انحلال یا توقف فعالیت انجمن جراحان ایران است. اما خیلی خسته‌ام و به همین خاطر می‌ترسم مطلب سمبل شود. بماند برای بعد.

راه حل استراتژیک برای مشکل استراتژیک

دیروز مطلبی را که در مورد معرفی دستورنامه رابرت به مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور تهیه کرده بودم تا در وب‌جای کادرها دات کام بار بگذارم، به صورت اساسی تغییر دادم. از تشریح علل این کار صرنظر می‌کنم و متن اصلاح شده را در ادامه با این توضیح می‌آورم که این مطلب هم نهایی نیست و باید اصلاح شود. در مورد این اصلاح سوم توضیح می‌دهم. اما اصل مطلب اصلاح شده:

در مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور مطرح شد:

راه حل استراتژیک برای مشکل استراتژیک

به دعوت «مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور»، مربی دستورنامه رابرت در اجلاس عادی این مجمع، که عصر روز دوشنبه ۱۴ تیر ماه ۱۳۹۵ در دفتر انجمن اسلامی معلمان در تهران برگزار شده بود، حضور یافت و طی مدت یک ساعت و نیم کوشید تا توضیح دهد چرا راه حل استراتژیک مشکل استراتژیک کشور این است که گروهی از معلمان شرافتمند بکوشند قواعد پیش‌گزیده اداره مجامع تصمیم‌گیری را به دانش‌آموزان دوره دبیرستان آموزش بدهند.

خلاصه استدلال‌های مربی دستورنامه رابرت این است که طی دهه‌های اخیر و تحت تأثیر فرآیندهای جهانی، جمعیت ایران به تدریج ۸۰ هزار دهکده‌ی بی‌آب و علف را رها کرده‌اند و - عمدتاً - در دامنه‌های سلسله جبال البرز ساکن شده‌اند و به این ترتیب یک ابر شهر بسیار بزرگ از مشهد تا تهران و از تهران تا تبریز در دو سوی رشته کوه‌های البرز در حال سر بر آوردن است که شرایط نوینی را برای دهاتیان شهری شده فراهم آورده است. به نظر مربی دستورنامه رابرت، مشکل استراتژیک این است که این دهاتیان که طی قرن‌ها در دهات خود طبق قواعدی زندگی می‌کردند که به صورت طبیعی و خود به خودی ساخته می‌شد، اکنون و در جریان تصمیم‌گیری‌های گروهی نیز طبق همان رویه‌های ریش سفیدی و هیأتی تصمیم‌گیری می‌کنند. در حالیکه این روش تصمیم‌گیری برای اداره سازمان‌های بزرگ و مدرن امروزی مطلقاً کارایی و اثربخشی ندارد. به همین دلیل در تمام شخصیت‌های حقوقی و سازمان‌های کشور وضعیت آشوب/استبداد حاکم است که پیامدهای این وضعیت، انواع مشکلات اجتماعی است که روز به روز بحرانی‌تر می‌شوند.

مربی دستورنامه رابرت در سخنرانی خود با نقل جمله‌ای از ایزاک آدیزیس - یکی از نظریه پردازان کلاسیک مدیریت - تأکید کرد بزرگی هر انسانی را باید با بزرگی مشکلی سنجید که با آن دست و پنجه نرم می‌کند. در نتیجه، باید همیشه در نظر داشت که تمام انسان‌ها و تمام جوامع همیشه با مشکلاتی مواجه هستند و هرچه این مشکلات عظیم‌تر و بزرگ‌تر باشد نشانه این است که آن انسان و جامعه بزرگتر است. با این همه، مشکلاتی که دهاتیان شهری شده اخیراً با آن مواجه شده‌اند، کم و بیش شبیه همان مشکلاتی است که دهاتیان مستقر شده در دولت شهر آتن حدود سه هزار سال پیش با آن رو در رو شدند و برای حل همان مشکلات بود که حکومت دموکراسی را بنا نهادند. قواعد و قوانین حکومت‌داری بعدها به روم منتقل شد و در دوره چهار صد ساله حاکمیت روم بر جزیره بریتانیا، انگلوساکسون‌ها نیز کم و بیش با این قواعد آشنا شدند و در طول هشت صد سال تاریخ پارلمان انگلستان بود که قواعد تصمیم‌گیری گروهی به مرور ساخته و پرداخته شد و بعدها، و بر اساس ضرورت و نیاز بود که آمریکایی‌ها مجموعه‌ی این قواعد را گردآوری و به صورت کتاب‌های مختلف منتشر کردند که جامع‌ترین آن‌ها کتاب دستورنامه رابرت است و دفتر کارگاه‌های آموزش دستورنامه رابرت نیز برای آموزش همین قواعد تأسیس شده است.

بدیهی است تا کسی با این قواعد آشنا نشود، توضیح‌های مربی دستورنامه رابرت را در نیابد. به

همین خاطر، مربی دستورنامه رابرت در ادامه سخنرانی خود کوشید تا با مقایسه قواعد پیچیده‌ی ناظر بر کسب صحن و تخصیص صحن در حقوق پارلمانی، و مقایسه آن با رویه‌ی نوبت‌گیری و نوبت‌دهی در روش‌های هیأتی اداره جلسات، تفاوت عظیم بین این دو روش تصمیم‌گیری را برای حاضران توضیح دهد.

مربی دستورنامه رابرت در پایان سخنان خود تأکید کرد که نمی‌توان مجموعه قواعد قانون عرفی پارلمان - یا ام‌القوانین - را، که در یک کتاب هشتصد صفحه‌ای تشریح شده است، طی یکی دو جلسه به کسی آموزش داد. به خصوص که بازی کردن در چارچوب این قواعد یک مهارت گروهی و دسته‌جمعی است و کسب این مهارت زمان می‌برد. در نتیجه تنها راه حل استراتژیک این مشکل استراتژیک این است که تعدادی از معلمان و دبیران علاقمند، با صرف وقت، این قواعد را به خوبی فرا بگیرند و بکوشند آن‌ها را به نسلی از دانش‌آموزان دوره دبیرستان آموزش بدهند. می‌توان امیدوار بود که حضور نسلی از دانش‌آموزان کشور که با این قواعد آشنا شده‌اند در انواع سازمان‌های اجتماعی، این مشکل استراتژیک نیز به مرور و به دست آن نسل در مسیر اصلاح قرار بگیرد. آیا این توضیح‌های مربی دستورنامه رابرت، حاضران در مجمع رابطان تشکلهای فرهنگیان کشور را مجاب کرد؟

خاطر نشان می‌شود در حال حاضر رابطان: ۱. انجمن اسلامی معلمان، ۲. سازمان معلمان ایران، ۳. شاخه فرهنگیان حزب اعتدال و توسعه، ۴. شاخه فرهنگیان حزب کارگزاران، ۵. شاخه فرهنگیان حزب ندای ایرانیان، ۶. کانون صنفی معلمان، ۷. کانون مدرسان دانشگاه فرهنگیان ایران، ۸. مجمع فرهنگیان ایران اسلامی، مجمع رابطان تشکلهای فرهنگی کشور را تشکیل می‌دهند. هدف از تشکیل این مجمع هم‌افزایی و هماهنگی بیشتر بین تشکلهای عضو در عرصه مشترکات مورد توافق ضمن حفظ استقلال و احترام به تفاوت هدف‌ها و رویکردهای هر تشکل است. نشست‌های عادی این مجمع یک هفته در میان برگزار می‌شود و نمایندگان تشکلهای عضو به صورت دوره‌ای ریاست مجمع را بر عهده می‌گیرند. هر تشکل عضو سه نماینده به این مجمع معرفی می‌کند و هر یک از آنان نیز در قبال تشکل متبوع خود مسئولیت‌های تعریف شده‌ای بر عهده دارند.

با تشکر از مجمع رابطان تشکلهای فرهنگی کشور که این فرصت را در اختیار مربی دستورنامه قرار دادند، خلاصه نکات مطرح شده در این سخنرانی در ادامه تقدیم می‌شود. فایل صوتی سخنرانی نیز - به زودی - در همین وب‌برگ بارگزاری می‌شود:

کمی توضیح

البته، این متن نهایی نیست و هنوز خیلی کار دارد. اما به طور کلی چند عامل مهم سبب شده است که به خصوص نسبت به این متن این اندازه حساس باشم:

۱. به طوری کلی استقبال از مطالب وب‌سایت کادرها دات کام - به رغم آنکه مدت‌هاست مطلب جدیدی در آن بارگذاری نشده است به طور مستمر افزایش می‌یابد. می‌شود حدس زد که در سراسر ایران و چه بسا خارج از کشور به عنوان یک وب سایت آموزشی به آن مراجعه می‌کنند. من هرگز به خودم اجازه نداده‌ام مطلب دم دستی و کم اهمیت در وب سایت منتشر شود. با این همه، فکر می‌کنم نکاتی که قصد دارم در این مطلب بیان کنم اهمیت زیادی دارد.

۲. افرادی از هشت سازمان فرهنگی در این مجمع حضور داشتند. فکر می‌کنم هرچه که در مورد آن سخنرانی و مطالبی که در آن سخنرانی مطرح کردم، در اختیار رهبری این تشکلهای گذاشته خواهد شد.

۳. اتفاقاً همین سازمان‌های معلمان هستند که معتقدم می‌توانند راه حل استراتژیک را عملیاتی کنند. در نتیجه حامل آن راه حل استراتژیک همین‌ها هستند و همین‌ها باید این قواعد را بیاموزند و به دانش‌آموزان آموزش بدهند. در نتیجه، این نوشته باید این افراد و سازمان‌ها و اعضای این سازمان‌ها را نیز مجاب سازد.

۴. من همین موضوع را در سخنرانی برای دانشگاه فرهنگیان هم مطرح کردم و از دانیال اعلمی و دوستانش انتظار داشتم در پی این سخنرانی کاری انجام دهند. اما تجربه نشان داد توقع از آن جوانان چندان به جا نبوده

است. اما این انتظار که نمایندگان تشکل‌های فرهنگی در همین اجلاس‌های خودشان نم نمک این قواعد را فراگیرند چندان بی‌ربط نیست. در نتیجه باید حساس بود و ممکن‌ترین و بهترین کارها را انجام داد تا این فرصت از دست نرود.

به خاطر مجموعه عوامل بالاست که با حساسیت ویژه دنبال کامل کردن این گزارش هستم و چون می‌دانم هر چه روز آن بخواهم پخته‌تر خواهد شد، و عجله‌ای هم در انتشار آن وجود ندارد، دست نگه داشته‌ام تا متن کامل شود.

روند اصلاح

از پرداختن به سازوکارهای ذهنی‌ای که منجر به اصلاح متن می‌شود صرف نظر می‌کنم. هرچند فرایند جذابی است و من همیشه ناظر فرایندهای ذهنی خودم هستم و دنبال کشف قواعد ناظر بر این فرایندها می‌دوم، اما در مورد اصلاح سوم باید بگویم که در ویرایش دوم به انقلاب دهاتیان در یونان باستان اشاره کردم که در مورد جزئیات آن دچار تردید بودم. به همین خاطر دیروز، در جریان آموزش زبان یونان باستان، به جای مطالبه من سیاست ارسطو، قانون اساسی آتنیان را دست گرفتم و چه دستاوردهای جالبی هم داشتم. حالا اطلاعات بهتری در مورد جاکمیت دموکراسی‌ها در آتن به دست آورده‌ام که با آنچه که در این نوشته اشاره‌وار مطرح کرده بودم تفاوت داشت و خوب شد که این متن را منتشر نکردم. امیدوارم امروز یا فردا متن نهایی را در وب سایت بارگذاری کنم و البته متن نهایی را نیز در این جا نقل خواهم کرد.

فتوای آیت‌الله

از میان این همه چیزهای عجیب و غریب دوست دارم متن خبری از وب سایت فارسی بی‌بی‌سی را که در مورد یک فتوای آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی است - بدون شرح - نقل کنم:

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، از مراجع تقلید شیعیان که در شهر قم ساکن است از فتوایی که اخیراً درباره «اجازه ترک حجاب در صورت ضرورت» صادر کرده بود، دفاع کرده و گفته «امیدواریم همه به وظیفه شرعی خود در این امر عمل کنند» و «سوء استفاده‌ای از فتوای مذکور نشود».

آقای مکارم شیرازی در فتوای اخیر خود گفته بود «با توجه به اینکه اگر دختران مسلمان و متدین دروس عالی را نخوانند تنها افراد بی‌بند و بار و لامذهب پست‌های مهم را اشغال می‌کنند، به افراد متدین اجازه داده می‌شود که حجاب را در خصوص مواردی که ضرورت دارد، رعایت نکنند ولی در غیر موارد، حتماً مراعات نمایند».

من در تعداد بسیار معدودی گروه تلگرامی عضو هستم. به طور کلی در شبکه‌های اجتماعی فعال نیستم. این چند گروه تلگرامی نیز بیش‌تر به بچه مسلمان‌ها و حزب‌اللهی‌ها مربوط می‌شود. طبیعی است که آنان در مورد این فتوا سکوت کنند. اما نمی‌دانم این فتوا در شبکه‌های اجتماعی چقدر بازتاب داشته است. مثال بسیار خوبی است برای بحث در کارگاه‌های آموزش دستورنامه رابرت. به همین خاطر آن را نقل کردم.

انحلال انجمن جراحان عمومی ایران

یکی دیگر از مواردی که لازم است به آن اشاره کنم انحلال یا توقف فعالیت انجمن جراحان عمومی ایران است. اهمیت این قضیه در این است که اولن من از اول با روند شکل‌گیری این انجمن خارج از چارچوب جامعه جراحان ایران از نزدیک آشنا هستم. بنیان‌گذار اصلی و کلیدی این انجمن آقای دکتر بهزار رحمانی متخصص جراحی قفسه سینه از دوستان بسیار صمیمی من بوده است و با کمک‌ها و فعالیت‌های چشمگیر او بود که مؤسسه اخلاق پزشکی ایران بنیان‌گذاشته شد و باید اعتراف کنم که اگر او نبود من حال و حوصله انجام آن همه مسئولیت اجرایی را هرگز نمی‌پذیرفتم.

آشنایی من با دکتر بهزادی به زمانی برمی‌گردد که به عنوان سردبیر در نشریه دارو و درمان فعالیت داشتم و ایشان از مطالب انتقادی من از دکتر ایرج فاضل خیلی خوشش آمده بود و چون او هم از رفتارهای دکتر فاضل شکار بود به من نزدیک شد و همکاری ما ادامه و گسترش یافت. اما نخستین ضربه به این رابطه

هنگامی وارد شد که به دعوت دکتر مصطفی معین بنیان‌گذار انجمن ایرانی اخلاق در علوم و فناوری از مؤسسه اخلاق پزشکی ایرانیان ما در یک برنامه‌ی مشترک شرکت کردیم و در همان مراسم بود که دکتر ایرج فاضل در حضور دکتر فرهود مدیرعامل مؤسسه اخلاق پزشکی ایرانیان به دکتر معین اعتراض کرد که از این پزشک بی‌اخلاق‌تر نبود که در این برنامه دعوت کنید؟ عین این جمله را دکتر فرهود در جلسه هیأت مدیره ما پا مطرح کرد. اما من هنوز این قضاوت را به حساب دعوای شخصی دو پزشک می‌گذاشتم. البته، به طور جدید دنبال این افتادم که با دکتر ایرج فاضل به صورت آشکا صحبت کنم و دلایل او را برای این ادعا بدانم. دکتر رحمانی هم از خواسته‌های من حمایت می‌کرد. به طور کلی - من تحت تأثیر اطلاعاتی که علیه دکتر ایرج فاضل از کانال‌های دیگری که به دکتر خسرو پارسا مرتبط بودند و من به قضاوت آنان اعتقاد داشتم - نسبت به عملکرد دکتر فاضل خوشبین نبودم (اساساً به کسانی که در بازی سیاسی جمهوری اسلامی شرکت کرده‌اند خوشبین نمی‌توان بود).

بعد از آن ضربه بود که سعی کردم با دقت بیشتری عملکرد دکتر رحمانی را زیر نظر داشته باشم. به طور خلاصه باید بگویم بی‌نقص نبود اما رفتار صمیمانه‌ای داشت و واقعاً زحمت می‌کشید و برای مؤسسه و انجمن جراحان عمومی وقت می‌گذاشت و بسیار هم آدم اجرایی توانمندی بود و هست.

در مجموع من اگر مشکلی هم در بعضی از رفتارهای دکتر رحمانی می‌دیدم - براساس تحلیل‌های مدیریتی ایزاک آدیزیس - آن‌ها را به حساب سوءمدیریت وی می‌گذاشتم و بیشتر آن‌ها را مدیریتی نگاه می‌کردم تا اخلاقی. تا اینکه من نام دکتر رحمانی را به عنوان یکی از مدعوان به نخستین کارگاه آموزش دستورنامه رابرت با آقای دکتر معین در میان گذاشتم. آنجا بود که وی بدون هیچ اشاره صریحی از من خواست که خوب است دنبال فرد دیگری باشیم. همین اشاره کافی بود تا من دریابم که وی - لابد بعد از مطالعات بیشتر - به قضاوت مثبتی در مورد دکتر رحمانی نرسیده است. تصریح می‌کنم ایشان هیچ قضائتی در مورد ایشان نکرد و حتی یک کلمه هم در مورد او سخنی نگفت که از این نظر دکتر معین کم نظیر است.

بعدها و در جریان همکاری‌های ما چند رویداد مهم بین من و دکتر رحمانی رخ داد که - همراه با جریان‌های ناشی از سرکوب جنبش سبز به تعطیلی مؤسسه اخلاق پزشکی ایرانیان منجر شد. من در جریان ساخت انجمن‌های محلی جراحان نیز تلاش‌های زیاد کردم که با رفتار نه چندان مناسب دکتر رحمانی آن تلاش‌ها هم ناکام ماند (من این ماجرا را در بخش‌های دیگری از این خاطرات نقل کرده‌ام).

خلاصه کلام اینکه، دکتر رحمانی تلاش‌های انجمنی گسترده‌ای در میان پزشکان و سایر نهادهای مدنی انجام داده و می‌دهد. از هیچ کوشش برای ساختن نهادهای مدنی مستقل دریغ نمی‌ورزد. اما دستم کم من با برخی از رفتارهای او - به خصوص از نظر اخلاقی - اختلاف‌های شدید دارم و چون متأسفانه هیچ ساز و کار مناسبی هم برای رسیدگی به اختلاف‌های ما وجود ندارد، این اختلاف‌ها روی هم تلنبار شده و منجر به قطع رابطه می‌شوند.

متأسفانه، عین همین ماجرا را با چند نفر دیگر از افراد کارآمد تجربه کرده‌ام. اما در یک مقطعی به این نتیجه رسیدم که قطع رابطه با این شخصیت‌های کم نظیر اصلن صحیح نیست. خوب است دنبال ترویج همان راهکار اصولی‌ای باشیم که در دستورنامه رابرت و در کد اتیکز انجمن پزشکان آمریکا به آن اشاره شده است: تشکیل یک داوری مورد توافق دو طرف و پذیرش حکم آن.

بعد از رسیدن به این جمع‌بندی بود که عملکردم در این مورد تغییر کرد: قرار نیست مثل هم باشیم تا همکاری کنیم. اختلاف عقیده داریم و این اختلاف عقیده می‌تواند منجر به مرافعه شود. اما حکم دارو مرضی‌الطرفین را می‌پذیریم و به همکاری ادامه خواهیم داد.

در پی همین نتیجه‌گیری بود که بعد از قطع ارتباط یک جانبه دکتر شیرازی امسال عید با او تماس گرفتم و دنبال این هستم که رابط تخریب شده را ترمیم کنم. و به دنبال همین رویکرد بود که بلند شدم و به رغم آنکه

دکتر رحمانی بدون اطلاع قبلی، به طور یکجانبه و بدون هر نوع سؤال کار وب سایت پیام جراح را خاتمه یافته اعلام کرد، من شخص به کنگره جراحان رفتم و از مراسم عکس گرفتم و گزارش جالبی در وب سایت بارگذاشتم و به رغم آنکه حقوق شش ماه من را - که سه میلیون تومان می شود و این روزها زن و دخترم حقیقتاً به نان شب نیاز دارند - نداده است همچنان دنبال ترمیم رابطه هستم. باز هم تأکید می کنم این تغییر رفتار من ناشی از تغییر در رویکرد من است که این ماه ها حاصل شده است: اگر قرار باشد فعالان جامعه مدنی هم به هر دلیلی با هم قهر و قطع رابطه کنند که دیگر کاری پیش نخواهد رفت. پس همه باید به داور مرضی الطرفین مراجعه کرده و با پذیرش نظر داور به همکاری خود ادامه دهند.

در پی همین رویکرد بود که به رغم قطع یکجانبه رابطه، من با مسئول دبیرخانه انجمن جراحان عمومی ارتباط دوستانه را حفظ کردم و در جریان همین مکاتبات در مورد سرنوشت همکاری من با انجمن بود که به من خبر داد انجمن به دستور کمیسیون انجمن های وزارتخانه منحل یا متوقف شده است و البته هیأت مدیره دنبال حل مسأله هست تا ببینیم چه می شود.

جالب است که خانم منشی من را برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به وب سایت انجمن هدایت کرد. انجمن دوتا وب سایت دارد. یکی برای نشریه پیام جراح که من اداره می کنم و یکی هم وب سایت رسمی انجمن که گویا اخبار مربوط به تعطیلی انجمن هم در آن درج شده است. به آن وب سایت مراجعه کردم. نامه ها و گزارش هایی به امضای دکتر رحانی رییس انجمن جراحان در آن منتشر شده بود. نگاهی انداختم: خلاصه اش اینکه دکتر استقامتی که اتفاقاً چقدر از دکتر رحمانی دفاع می کرد، بر اساس شکایت جامعه جراحان و انجمن های جراحان زیبایی و پوست دستو توقف فعالیت انجمن را صادر کرده و دکتر رحانی هم برای شکایت از وزارت بهداشت به دیوان عدالت اداری مراجعه کرده است و بین دیوان و وزارتخانه هم مسایلی در جریان است: از جمله اینکه دیوان اصل پرونده را خواسته و وزارتخانه اصل را نگه داشته و کپی ارسال کرده است. و حرف اصلی دکتر رحمانی هم اینکه چرا به صورت علنی نگفته اید که خطای ما چیست؟

البته، قضاوت در مورد اینکه کدام یک از این انجمن ها درست یا نادرست می کنند مستلزم شنیدن ادعاهای هر دو طرف است. اما وقتی تمام این انجمن ها یک مشت باند قدرت هستند که در آشوب/استبداد محض به سر می برند قضاوت در مورد درستی یا نادرستی هر یک از آن ها غیرممکن و محال است. و به همین دلیل هم هست که کل مدیران کشور در ناامنی قضایی به سر می برند و مجبور به باند بازی می شوند.

طرح مسأله برای یک داور بالقوه

بعد از پی بردن به انحلال یا توقف انجمن و در پیروی از همان رویکرد اخیر در جهت حفظ همکاری، دنبال یک فرد مناسب می گشتم تا قضیه را با وی در میان بگذارم تا اگر شد بین من و دکتر رحمانی داوری کند تا بتوانیم همکاری را ادامه بدهیم. به دلایلی فکر کردم مهندس بهرام شهریاری مناسب باشد:

۱. مهندس شهریاری از بینان گذاران و فعالان شورای سازمان های جامعه مدنی است که انجمن جراحان عمومی هم عضو آن است.

۲. مهندس شهریاری در شرکت تعاونی دهکده سلامت با دکتر رحمانی شریک است.

۳. هم من و هم دکتر رحمانی را می شناسد و در جشن سالانه تأسیس دفتر کادرها هم شرکت کرده بودند.

با توجه به این نکات بود که با مهندس شهریاری مسأله انجمن جراحان را در میان گذاشتم. شهریاری از جریان با خبر بود و حتی بختری از اسناد و نامه های دکتر رحمانی روی سربرگ انجمن جراحان عمومی را هم به من تلگرامید که من ندیده بودم. با او کل کل کردم تا شاید مسأله داوری را با وی در میان بگذارم. اما او برای توضیح داد که دیگر عضو شورای سازمان های جامعه مدنی نیست و به دلیل فشل بودن این سازمان مثل انجمن قطعه سازن و کارفرمایان از آن فاصله گرفته است. به علاوه، در دهکده سلامت هم شریک نیست و کاری هم با انجمن جراحان ندارد.

به این ترتیب دعوت از وی برای داوری بین من و دکتر رحمانی منتفی شد.

موضوعی برای پژوهش

به طور کلی موضوع آشنایی من با دکتر رحمانی، تلاش مشترک ما برای ساختن ماپا و تلاش او برای ساختن انجمن جراحان عمومی و بعد سقوط هر دو مؤسسه، و نیز به طور کلی فرهنگی که در ذیل آن تمام این فعالیت‌ها شکل گرفت و به آن جهت و ماهیت داد، به خصوص در پرتو آشنایی با دستورنامه رابرت می‌تواند یک موضوع بسیار جذاب برای تحقیق باشد. موضوع تحقیق هم روشن است: این چه جور فعالیت جمعی و انجمنی است که ما انجام می‌دهیم؟ و چرا؟

به خاطر دارم در کنگره دکتر رحمانی با تأکید به من گفت: داود، نیم ساعت نشستن پای اینترنت از تمام این کنگره بیشتر می‌ارزد. با خودم فکر کردم: بسیار خوب. پس چرا باید این همه وقت صرف این نمایش بی‌خاصیت کرد؟

وقتی مهندس شهریاری نظر من را در مورد انحلال انجمن پرسید جواب دادم: برای من مهم نیست. این‌ها همه باند قدرت هستند. یکی کمتر بهتر.

بله. تجربه دکتر رحمانی برای ساختن انجمن و نهادهای مدنی در ایران معاصر تجربه‌ای ناب و کم‌نظیر است که باید نقادی شود. و امیدوارم روزی این کار صورت بگیرد.

یکشنبه ۲۰ تیر ۱۳۹۵

گزارش یازدهمین نشست کادر شورایاران

دیروز یازدهمین نشست کادر شورایاران برگزار شد. کمی بعد از نشست، گزارش زیر را در تلگروه شورایان بارگذاشتم:

سلام یازدهمین نشست کادر شورایاران با حضور خانم ایران‌فر و آقایان علیپور و قیامی‌حور با حدود ۳ ربع تأخیر - که البته، جای دوستان خالی، این زمان صرف بحث‌های اجتماعی شد - آغاز به کار کرد.

از آنجا که قرار است این کارگاه بعد از دو جلسه دیگر خاتمه یابد، مربی دستورنامه در نظر گرفت که دست کم یک پیشنهاد، به صورت تمرینی، در چارچوب قواعد دستورنامه رابرت تدوین و به تصویب برسد. به همین خاطر، مربی دستورنامه رابرت کوشید در جلسه امروز مقدمات مربوط به نحوه‌ی بررسی یک مسأله و تدوین پیش‌نویس یک قطعنامه و روند تصویب آن را برای حاضران در کارگاه توضیح دهد و از کارورزان بخواهد که طبق این رویه‌ها، پیش‌نویس متن یک سوگندنامه را تدوین کنند و برای اصلاح و تصویب نهایی به مجمع ارایه دهند. در ادامه سعی می‌شود این مرحله به صورت فشرده توضیح داده شود.

یک. توجه داشته باشید که در مجامع تصمیم‌گیری، مذاکره، بدون طرح یک پیشنهاد مشخص، حمایت و قرائت آن از سوی رئیس ممنوع است.

به همین خاطر، از تمام کارورزان عزیز تقاضا می‌شود با توجه به این اصل مهم بکوشند از هر نوع بحث بی‌هدف و بدون وجود یک پیشنهاد مشخص برای انجام یک کار مشخص به نام کل گروه، در گردهمایی‌های رسمی پرهیز کنند.

دو. با این همه مواردی پیش می‌آید که گروه با مشکلی مواجه شده است که این مشکل و مسأله باید از طرف جمع و گروه مورد رسیدگی قرار بگیرد و برای حل آن پیشنهاد مشخصی از سوی گروه تدوین شود و بعد به تصویب برسد. برای این کار چه رویه‌هایی وجود دارد؟

سه. در چنین شرایطی، یک عضو می‌تواند پیشنهاد کند کمیته‌ای مرکب از افرادی و به ریاست یکی از اعضا تشکیل شود و مشکل را بررسی کند و راه حل آن مشکل را در قالب یک قطعنامه تدوین کند و برای بررسی و اصلاح و تصویب به مجمع ارایه دهد.

چهار. توجه کنید که پیشنهاد تشکیل چنین کمیته‌ای یک پیشنهاد اصلی است و فقط هنگامی می‌توان آن را مطرح کرد که هیچ پیشنهاد اصلی دیگری در دست بررسی نباشد.

پنج. نیز توجه داشته باشید که پیشنهاد تشکیل این کمیته برای بررسی یک موضوع جدید، با پیشنهاد ارجاع یک موضوع و یا یک پیشنهاد در دست بررسی به یک کمیته، تفاوت اساسی دارد. پیشنهاد اول یک پیشنهاد اصلی است اما پیشنهاد دوم یک پیشنهاد فرعی است.

شش. با این همه، اگر رسیدگی به آن مشکل فوری باشد و مجمع باید بی‌درنگ بررسی یک مشکل را در دستور کار خود قرار دهد، و یا اگر - به هر دلیلی - مجمع بخواهد خودش یک مشکل را بررسی کند و برای آن راه حلی بیابد و در قالب قطعنامه آن را تدوین و بعد تصویب کند، باید از یک پیشنهاد دیگری استفاده کند که نام آن این است: پیشنهاد رفتن به کمیته کل.

هفت. پیشنهاد رفتن به کمیته کل یکی از اشکال پیشنهاد فرعی ارجاع به کمیته است اما به جای آنکه مسأله در دست بررسی به یک کمیته برود، کل مجمع خودش را به یک کمیته تبدیل می‌کند تا بتواند با دست بازتری مسأله را رسیدگی کند. در این حالت، کل اعضای یک مجمع تصمیم‌گیری عضو کمیته هستند.

هشت. در عرف پارلمانی کمیته کل به صورت کمیته شبه کل و کمیته بررسی غیررسمی هم در می‌آید که از ذکر تفاوت‌های آن‌ها صرف نظر می‌شود.

نه. توجه داشته باشید که کمیته (و در اینجا) کمیته کل، محلی برای بررسی و اظهار نظر در مورد یک مسأله است. به همین خاطر قواعد ناظر بر آن با قواعد ناظر بر مجمع تصمیم‌گیری تفاوت‌هایی دارد. از جمله اینکه در کمیته کل، محدودیت تعداد نطق وجود ندارد و اعضا هر چند بار که به خواهند می‌توانند نطق کنند. و پیشنهاد کفایت مذاکره نیز خارج از دستور خواهد بود.

ده. قبل از رسیدگی به یک مسأله در کمیته کل، لازم است یک یا چند نفر آدم کار بلد به عنوان کمیته تدوین قطعنامه انتخاب شوند. کار اعضای این کمیته این است که با دقت به مجموعه‌ی نظرات مطرح شده در کمیته کل گوش می‌دهند و بعد از قیام کمیته کل، از مجمع بیرون رفته و بر اساس مطالب مطرح شده، پیش‌نویس قطعنامه‌ای را تدوین می‌کنند و بلافاصله برای بررسی و تصویب به مجمع ارایه می‌دهند.

یازده. مجمع به محض دریافت گزارش کمیته تدوین پیش‌نویس قطعنامه، مفاد آن را - مثل یک پیشنهاد معمولی - و طبق قواعد ناظر بر مجمع تصمیم‌گیری رسیدگی کرده و بعد از مذاکره به رأی می‌گذارد و متن نهایی بعد از اصلاح تصویب می‌شود.

دوادم. با توجه به اینکه لازم است قبل از ختم این دوره کارگاه، دست کم یک پیشنهاد براساس قواعد دستورنامه رابرت تدوین و تصویب شود، مربی دستورنامه رابرت در نشست امروز پیشنهاد کرد مجمع به کمیته کل برود. این پیشنهاد بعد از حمایت آقای قیامی‌حور به تصویب رسید و مجمع به کمیته کل رفت و آقای علیپور به عنوان منشی کمیته کل انتخاب شد.

سیزده. بعد از آن افراد حاضر نظرات خودشان را در مورد مفاد یک سوگند نامه بیان کردند.

چهارده. در پایان نشست، قرار شد که آقای علیپور متن سوگندنامه را در حداکثر سه جمله تدوین کند و برای تصویب به مجمع فراد ارایه دهد.

پانزده. در جلسه فردا، ضمن مرور برخی دیگر از قواعد ناظر بر پیشنهادهای پارلمانی کوشش خواهد شد تا پیش‌نویس سوگندنامه نیز طبق دستور نامه رابرت بررسی و تصویب شود.

با احترام. مربی دستورنامه رابرت. تمام

این متن را البته با کمی تغییر و حذف برخی از اطلاعات اختصاصی مربوط به نشست یازدهم کادر شورایاران در کانال کادرها نیز بارگزاری کردم و تصمیم دارم برای اشخاصی که به خصوص به این قواعد نیاز دارند و عضو کانال کادرها نیستند و در عین حال از فعالان شاخص و برجسته اجتماعی و انجمنی هستند نیز ارسال کنم. به این ترتیب، با ارسال این اخبار و مطالب، من دارم زمینه ذهنی آن فعالان انجمنی را نیز برای آشنایی با این قواعد فراهم می‌آورم. افرادی مثل مهندس حمید رضا یوسفی رئیس شورای عالی تشکلهای صنفی کشور و آقای بهروز گلیاگون دبیر کانون سراسری انجمن‌های حمل و نقلی، و آقای حسین احمدی زاده رئیس این کانون سراسری و دکتر قیامت رئیس سابق انجمن متخصصان بیهوشی و دکتر داروساز آقای فاضل از سبزواری

که یکی از فعالان مدنی و عضو هیأت مدیره سازمان نظام پزشکی کشور بود و قرار است با هم فعالیت خود را از سر بگیریم از جمله برخی از این دریافت کنندگان هستند که هنوز عضو کانال کادرها نشده‌اند اما من همچنان برایشان برخی از مطالب این کانال را به صورت شخصی ارسال می‌کنم و دنبال فرصت می‌گردم که این قواعد را در تشکل‌های متبوع آنان هم رواج دهیم.

از حواشی نشست یازدهم

دیروز برای اولین بار یکی از کارورزان یعنی آقای قیامی حور زودتر از آقای علیپور به کارگاه آمد. محل کار آقای علیپور شورای شهر تهران در خیابان بهشت است. ساعت کارش زمانی به پایان می‌رسد که وقتی با موتور به دفتر کادرها می‌آید حدود ساعت ۴ به دفتر می‌رسد و تا ساعت ۵ و ۱۵ دقیقه فرصت داشت که - به خصوص در ایان ماه رمضان - چرتی در دفتر بزند. اما دیروز آقای قیامی حور که از جنوبی‌ترین مناطق تهران می‌آید زود از آقای علیپور رسید. هنوز مشغول گپ و گفت بودیم که علیپور هم رسید. در جریان گفتگو به این نکته اشاره کرد که اگر من فرصت بیابم روزی سه تا چهار ساعت به اینجا می‌آیم و به صحبت‌های فلانی (مربی دستورنامه رابرت) گوش می‌کنم. من - کاری که البته نباید می‌کردم - تأیید کردم و توضیح دادم که تعداد قابل توجهی از کارورزان دیگر نیز عین همین را می‌گویند (و البته راست می‌گویم). بعد نتیجه گرفتم که خودم هم نمی‌دانم چرا اینجور شده است؟ اما احساس خودم نیز این است که ذهنم دچار حالت خاصی شده است که مداوم چیزهایی جدیدی کشف می‌کند و مثل یک چشمه جوشان عمل می‌کند. همین جا بود که در پاسخ به پیشنهاد آقای قیامی حور برای راه‌اندازی کارگاه‌های الکترونیکی توضیح دادم من فرصت کارهای اجرایی ندارم و بهتر است به کارهای تحقیقاتی خودم ادامه بدهم و این طور کارها را شماها به دست بگیرید. راستش مدت‌هاست که به این نتیجه رسیده‌ام بهتر است من حداکثر روزی یک کارگاه بیشتر نداشته باشم و بقیه‌ی عمرم صرف نوشتن و تحقیق و مطالعه بشود.

شکست آقای علیپور؟

دیروز آقای علیپور ضمن نقل خاطرات خودش از کشمکش‌های پایان‌ناپذیر با سردار طلایی نایب رئیس شورای شهر تهران و رئیس کمیسیون هماهنگی شورایی‌ها به این نکته اشاره کرد که در جلسه اخیر مشاوران عالی ستاد شورایی‌ها که قرار شده است ده دقیقه اول آن را آقای علیپور قواعد اداره جلسات را آموزش بدهد یکی از اعضا نسبت به این کار اعتراض کرده و گفته چرا ما باید طرق قواعد دستورنامه رابرت کار کنیم؟ من به پاسخ آقای علیپور گوش دادم. طبق معمول جواب نادرستی داده بود. به فکر رفتم. چه باید کرد؟ نوکادرها از یک طرف اشتیاق دارند که این قواعد را به دیگران معرفی کنند و برای ترویج این قواعد بکوشند و در عین حال وقتی خوب با این قواعد آشنا نیستند در این زمینه بدآموزی و بدفهمی را ترویج می‌کنند؟

دست کم یکی از راه‌هایی که به ذهنم رسیده است این است که هر قاعده‌ای را که درس می‌دهم تبصره‌ها و استثناءها و مواردی که می‌توان آن را نادیده گرفت نیز توضیح می‌دهم و به خصوص با تجربه‌هایی که از انواع بدآموزی‌هایی که یا خودم یا دیگران مرتکب شده‌ایم و شده‌اند سعی می‌کنم این قواعد را به کارورزان جدید طوری درس بدهم که امکان این بدآموزی‌ها به حداقل برسد.

علاوه بر این، وقتی در این مورد صحبت شد که چقدر خوب می‌شد اگر آقای علیپور سعی می‌کرد امکان ریاست جلسه مشاوران عالی را برای من فراهم آورد و مثل آقای الیهان عمل کند که دواطلبانه تصمیم گرفت ریاست جلسه را که خودش بود به من واگذار کند و در عین حال دستمزدی هم برای من در نظر گرفته شود، توضیح‌های آقای علیپور جالب بود. اول اینکه آقای الیهان دیگر در جلسات شرکت نمی‌کند. پرسیدم: آقای عبدالحسینی چطور؟ جواب داد او هم طی دو جلسه اخیر شرکت نکرده است. بعد به یکی از پست‌های اخیر وی در گروه معتمدان کلان شهر تهران اشاره کرد که طی آن آقای عبدالحسینی با طنزی بسیار ظریف اعلام کرده بود که اگر من را به این خاطر که اصلاح طلب هستم به شورای عالی مشاوران دعوت کرده‌ام بهتر است من حضور نیابم تا یک اصلاح‌طلب به جای من برود! بله. او هم دیگر در جلسات شورای عالی شرکت نمی‌کند و البته آقای علیپور در ادامه توضیح می‌دهد که سردار طلایی بابت این کارها به کسی پول

نمی‌دهد. من خیلی تعجب کردم. چون معمولن مقامات با آب خزان و بودجه دولت برای خودشان دوست می‌گیرند. آقای علیپور توضیح داد: بله، اما از باند خودشان. به همین دلیل سردار به آدم‌هایی که خارج از باند باشند چیزی نمی‌دهد. نمی‌دانم این داوری چقدر منصفانه است. از این آدم هرچه تصور کنید ساخته است. اما خلاصه کلام اینکه ظاهرن شورای سردار هم بی‌مایه فطیر خواهد شد و یخش نخواهد گرفت.

مشکلات فعالیت‌های انجمنی

امروز صبح که به ریزش کادر شورایاران فکر می‌کردم به نظرم رسید پستی با این مضمون در تلگروه کادر شورایان کار کنم که این مسأله را مورد توجه قرار دهند که چقدر با شور شروع کردند و چطور حتی به سزده جلسه‌ای هم که پیش‌بینی شده بود نرسید؟ علت؟ خوب. خودتان به علت‌های متعدد این ماجرا فکر کنید. کم و بیش همان علل از جمله موانع فعالیت‌های داوطلبانه جمعی نیز هستند.

البته، هنوزی چیزی در این زمینه پست نکرده‌ام. تصمیم گرفتم خودم بیشتر به این موضع فکر کنم. اما در جریان همین تفکرات بود که دیدم مدیران کارخانه تولیدی بایا سیلندر که به اعتبار کارشان دور هم هستند چقدر برای آموزش این قواعد - دست کم از این نظر: جمع شدن افرادی که هزاران مشغله دارند در یک جا - تا چه اندازه راحت هستند. بعد ذهنم به طرف کارخانه تولیدی بایا سیلندر رفت که امروز یکشنبه ساعت ۹ باید به سوی آن به طرف آبیگ قزوین حرکت کنم. در عین حال به خاطر آمد که همین خصوصیت مناسب را بچه‌های یک کلاس دوره دبیرستان هم دارند. و نیز به خاطر آمد که همین نکات را در مجمع رابطان هشت تشکل معلمی نیز مطرح کردم و ضمن تأکید برای عالی بودن کلاس دبستان و دبیرستان برای آموزش این قواعد، حتی آنان را به مقدساتی که به آن باور دارند سوگند دادم که به اهمیت قضیه فکر کنند. تمام این نکات سبب شد ساختار گزارش نهایی از معرفی دستورنامه رابرت به هشت تشکل فرهنگی باز هم تغییر کند و من بعد از نقل متن نهایی شاید به روند این تحولات ذهنی نیز اشاره‌ای بکنم.

رویدادهای روز جمعه

اگر قرار باشد فقط یک گام به عقب بردارم باید به دو رویداد کادری که روز جمعه رخ داد اشاره کنم: حضور دو جوان در دفتر و یک بحث تلفنی جالب با آقای علیپور. از آن جا که در هر یک از این گفتگوها نکاتی مطرح شد که فکر می‌کنم در گفتمان جامع جایگزین جایگاهی خواهد یافت، لازم است به آن‌ها اشاره بکنم.

سه رخداد مهم

دیروز یکشنبه برای تدریس قواعد دستورنامه رابرت به مدیران بنگاه صنعتی بایا سیلندر به آبیگ قزوین رفتم. در آنجا شاهد ماجراهایی بودم و با آقای تک دهقان در مورد راهاندازی بنگاه‌های صنعتی نکاتی را به بحث گذاشیم که بسیار اهمیت داشت. کارگاه دیروز کادر شوراییاران نیز نکات مهم زیادی داشت و باید به آن‌ها هم پردزم. دیشب آقایی به نام صادقان از انجمن معلمان البرز هم برای راهاندازی کارگاه در استان البرز و شهر کرج با من تلفنی صحبت کرد. امروز صبح هم آقایی به اسم دکتر مردادی برای راهاندازی کارگاه آموزش دستورنامه رابرت به عناصر تشکیلاتی حزب اتحاد ملی با من تماس گرفت. این‌ها برخی از مسائلی است که در ادامه به آن‌ها خواهم پرداخت.

آشنایی با یک نابغه

از همان نخستین پاسخ‌هایی که آقای دشت‌دار به پرسش‌هایی که برای کارورزان کادر بایاسیلندر مطرح می‌کردم می‌داد دریافتیم که هوش سرشاری دارد. اما نمی‌دانستم که هوش او در حد نبوغ است. دیروز کمی زودتر به کارخانه در آبیگ رسیدم و آقای تک‌دهقان هم برای انجام کارهای اداری به قزوین رفته بود و من فرصت داشتم تا از کارگاه بازدید کنم. اول با آقای حسین‌نژاد بخش‌های مختلف کارخانه را تماشا کردم: به طور کلی دو دسته سیلندر درست می‌کنند: دسته‌ای از آن‌ها را با لوله‌های ضخیم می‌سازند و بعضی را از ورقه‌های فلزی. یک نوع آن‌ها را هم برای پرس کردن کپسول‌ها برون سپاری می‌کنند. بعد روی این استوانه‌ها ته و سر می‌گذارند و سایر قطعات مورد نیاز را به آن اضافه می‌کنند و بعد از رنگ و برچسب زدن داخل آن‌ها را با گاز و پودر پر می‌کنند و به فروشنده می‌دهند. در جریان بازدید این سؤال به ذهنم رسید که آیا بعد از یک بار تخلیه با این کپسول‌ها چه می‌کنند؟ و آیا پرکردن دوباره این سیلندرها نیز مطرح هست یا نه؟ و اگر بله، آیا پرکردن مجدد این کپسول‌ها سودآور نیست؟ در این صورت آیا آقای تک‌دهقان به فکر این بازار هست یا نه؟

در ادامه بازدید، آقای حسین‌نژاد من را به بازدید از محل ساخت ماشین هدایت کرد. در آنجا بود که آقای دشت‌دار جوان را دیدم که مشغول ساخت یک ماشین نسبتاً بزرگ بود. برایم توضیح داد که با این ماشین می‌خواهد به طور همزمان روی ۴ کپسول همزمان چهار کار مختلف صورت بگیرد که در حال حاضر هر کدام جدا جدا و با دست انجام می‌شود. پرسیدم: آیا جایی این ماشین را دیده و مهندسی معکوس یا کپی‌برداری است؟ پاسخش منفی بود و بعد از کمی توضیح بود که پی بردم این جوان به معنای واقعی کلمه یک مخترع نابغه است. خیلی تحسینش کردم و شاید به همین خاطر به وجد آمد تا سایر اختراعات خود را هم برای من توضیح بدهد. به همین خاطر ما بار دیگر تمام کارخانه را دور زدیم. با این تفاوت که این بار بالا هر دستگاهی ایستادیم تا توضیح‌های مخترع آن دستگاه را هم بشنویم. انواع دستگاه‌ها برای انجام انواع کارها به خاطر انواع هدف‌ها: افزودن سرعت کار، کاهش مصرف انرژی و ارتقای کیفیت و جلوگیری از انواع خطاها. نه به معنای واقعی کلمه این جوان یک ماشین‌ساز مخترع و نابغه است.

در جریان همین گردش بود که دریافتیم ایشان پسر برادر مالک اصلی کارخانه است که نام وی هم دشت‌دار است. و نیز پی بردم موفقیت این کارخانه در واقع مدیون اختراعات این جوان هم هست چون به مقدار قابل توجهی تولید این کالا را در مقایسه با رقبای داخلی اقتصادی‌تر می‌کنند.

در مورد کارگاه

دومین کارگاه کادر بایاسیلندر با کمی تأخیر و بعد از آمدن آقای تک‌دهقان برگزار شد. تلاش من بیشتر جلب توجه مخاطبان به این نکته بود که چطور قواعد عرف پارلمانی یک دستگاه یا یک ماشین و یا یک سیستم را می‌سازد و چطور فقدان همین سیستم باعث شده است و می‌شود که نظام قوانین ما مثل لحاف چهل‌تکه باشد و تفسیر آن‌ها از این میز به آن میز فرق کند. در این کارگاه من روی قواعد ناظر بر کسب صحن صحبت کردم و در ضمن کوشیدم تفاوت یک نظام از قواعد را با یک بی‌قاعدگی توضیح بدهم. به نظرم بیش از همه همان آقای دشت‌دار بود که منظور من را به نحو احسن درک کرد. فکر می‌کنم همین آدم است که در آینده

می‌تواند بیشترین نقش را در نوسازی کارخانه ایفا کند. به نظرم او با نفوذترین فرد در کارخانه باید باشد. و خوب، بردارزاده مالکان اصلی کارخانه هم هست. در مجموع کارگاه امروز خوب بود و ستاره‌ی آن هم همان آقای دشت‌دار.

بلندپروازی‌های یک کارآفرین

مدتی بعد از صرف ناهار با آقای تک‌دهقان به طرف تهران حرکت کردیم. او تصمیم داشت که در کلاس آموزشی با عنوان «سیاست زیباست» که مربی آن آقای محمد رضا تاجیک است شرکت کند. در بین راه با هم زیاد صحبت کردیم. از جمله من در مورد پرکردن کپسول‌های گاز صحبت کردم و آنجا بود که آقای تک‌دهقان از طرح‌های اقتصادی ملی و عظیم خود پرده برداری کرد: ساختن شرکت‌هایی برای پر کردن کپسول‌ها زیر نظر و یا با همکاری بایا سیلندر. در این زمینه تا تهران صحبت کردیم. پیشنهادش این بود که من و بقیه بچه‌های کادرها نیز در این پروژه به او کمک کنیم. من استقبال کردم.

یازدهمین نشست شورایاران

در نشست دیروز هم خانم بهاره مختاری و همسرش سپندآرند و کاکاوند و محمدی‌دوست و بخشی و حسینی شرکت نکردند. خوب. به این ترتیب این کارگاه‌ها هم که تعداد نشست‌های آن هم محدود و تعریف شده بود با ریزش مواجه شد: هفته گذشته آقای علیپور پیشنهاد کرد که کارگاه برگزار نشود و به هفته بعد موکول شود. خوب. شد اما کسانی که برای وقت خود برنامه‌ریزی کرده بودند نتوانستند در کارگاه‌ها شرکت کنند و در نتیجه کارگاه دیروز فقط با حضور آقایان علیپور و قیامی حور و سلیمانی و خانم ایران‌فر تشکیل شد. در این جلسه من با سرعت تعریف پیشنهادها و قواعد ناظر بر آنها را توضیح دادم تا فردا بتوانیم سوگند نامه کادر شورایاران را بر اساس همان قواعد بررسی و تصویب کنیم. امروز این کار را خواهیم کرد.

من در مورد راه اندازی شرکت‌های اقتصادی نیز با آقای علیپور صحبت کردم. او هم استقبال کرد. امروز باید در این مورد هم با او صحبت کنم.

تقاضای برگزاری کارگاه در کرج

دیشب آقایی به نام قاضیان از کرج زنگ زد. تعریف کارگاه‌ها را از آقای هاشمی دبیرکل سازمان معلمان ایران شنیده بود و به توصیه ایشان می‌خواست برای اعضای شورای معلمان کرج و اعضای کمیته‌ها کارگاهی برگزار شود. به او توصیه کردم به وب سایت کادرها سری بزند. در مورد بودجه و دستمزد هم پرسید. جواب دادم. به من گفت که شخصی به نام آقای دکتر مرادی هم از حزب اتحاد ملی برای ترویج و آموزش قواعد کار جمعی با من تماس خواهد گرفت. امروز صبح آقای دکتر مرادی هم تماس گرفت. در این تماس‌ها محور گفتگو برگزاری یک کارگاه آموزشی برای معلمان و نیز برای اعضای حزب اعتماد ملی دایر شود. در مورد مزد هم طوری سخن گفتم که خیلی قضیه را دست کم نگیرند در عین حال نگران تأمین هزینه‌های دستمزد هم نشوند.

گزارش سفر به زادگاه

دیروز بعد از هماهنگی با آقای حسین خلیلی برای ملاقات آقای سعید وزیری، به ورامین رفتم و همراه با آقای حسن اردستانی، سه نفری ساعت حدود ۵ و ۳۰ دقیقه وارد منزل ایشان شدیم و تا حدود ساعت ۸ آنجا بودیم. در این فاصله جوان دیگری که فوق لیسانس علوم سیاسی گرفته بود به جمع ما ملحق شد. خوب. در این مدت، مطالب زیادی مطرح شد که اگر فرصت داشتم گزارش مفصلی از آن تهیه می‌کردم، بخش قابل توجهی از تاریخ معاصر ورامین را پوشش می‌داد. اما فرصت گزارش تفصیلی این نشست را ندارم. به ناچار در حد چند صفحه به برخی از نکاتی که به ویژه با جنبش کادرها ارتباط بیشتری دارد یا تأثیر بیشتری ممکن است بر آینده این جنبش بگذارد، اشاره خواهم کرد.

در معرفی آقای سعید وزیری

فکر می‌کنم در دوره دوم دبیرستان باید بوده باشم که برای نخستین بار و در مراسم ختم استاد محمد زواره‌ای شوهر خانم باشی که باید دختر عمه‌ی مادرم بوده باشد، با آقای سعید وزیری که همراه با خانواده در مراسم ختم در منزل مرحوم استاد محمد زواره‌ای شرکت کرده بود آشنا شدم و این آشنایی تا امروز - یعنی حدود ۵۰ سال - ادامه داشته است. آقای سعید وزیری در شکل‌گیری شخصیت و عقاید من تأثیر بسیار عمیقی داشته است. وی در میان تمام ورامینی‌هایی که می‌شناسم شخصیتی متمایز و متفاوت دارد: یک محقق و نویسنده است که طی تمام این مدت به کار پژوهش و نگارش و نشر تحلیل‌ها و تحقیق‌هایش ادامه داده است، آن هم بدون وابستگی به این یا آن سازمان دولتی.

در مهمانی دیروز بود که آقای حسین خلیلی که با او هم باید از کلاس سوم دبیرستان آشنا شده باشم، یعنی به احتمال زیاد همان نخستین سال آشنایی من با آقای وزیری، به خاطره‌ای اشاره کرد که به یادم نیامد. وی تعریف کرد که عامل آشنایی وی با آقای وزیری من بوده‌ام. بعد، و در واکنش به تعجب من توضیح داد: یک روز برای ما از کسی صحبت کردی که کل هزینه‌های برگزاری مراسم ختم یکی از اقوام شما را بر عهده گرفته بود. این واقعه آنقدر برای شما جذاب بود که جذب شخصیت ایشان شده بودید. آن شخص - به گفته حسین خلیلی همان آقای سعید وزیری بود که - بر اساس خاطره‌ای که تعریف کرد - هزینه برگزاری مراسم شوهر دختر عمه مادرم را در شهر ری تقبل کرده بود. آقای خلیلی از من پرسید: آیا این خاطره را به خاطر دارید؟ من چنان خاطره‌ای به خاطر نداشتم و اصلاً یادم نمی‌آمد که آقای سعید وزیری چنان کاری را کرده باشد. اگر کرده بود، منطقاً به من نمی‌گفت. البته، استاد محمد زواره‌ای یک از اقوام بسیار نزدیک آقای سعید وزیری بود: پسر دایی یا پسر خاله. آن روزها وضعیت مالی استاد محمد زواره بنا نیز خیلی خراب بود. در نتیجه چنان اقدامی بعید نبود. اما فکر می‌کنم جذابیت شخصیت آقای سعید وزیری تقبل کردن هزینه برگزاری مراسم ختم یک مرده نبود. من در همان مراسم ختم پی بردم که او نویسنده است و عشق آن روزهای من نیز نویسندگی بود و به خاطر دارم که در همان زمان نیز پشت سر هم رمان‌های صد تا یک غاز می‌نوشت. وقتی فهمیدم آقای سعید وزیری هم نویسنده است و تا کنون چند کتاب چاپ شده دارد، و به خصوص، به خاطر سبک متفاوت رفتار و کردار و تفکر او بود که مرید او شدم.

آقای حسینی خلیلی یکی از قابل اعتمادترین و محترم‌ترین و شریف‌ترین دوست دوران دبیرستان من بود. او همراه با چند برادر و پدرشان - که بعداً به آنان محلق شد - مغازه الکتریکی روشن را اداره می‌کردند و من هم همراه آنان برای سیم‌کشی ساختمان‌ها همکاری می‌کردم و می‌شد که یک ماه تمام نیز شب و روز در منزل آنان زندگی می‌کردم و به خانه خودمان هم نمی‌رفتم. یک دوره‌ای - که باید کلاس سوم یا چهارم دبیرستان بوده باشیم - یک روزنامه دیواری مذهبی نیز در دبیرستان منتشر می‌کردیم. در همان زمان با هم به سخنرانی‌های مذهبی آن زمان که روز به روز سیاسی‌تر می‌شد می‌رفتیم و یک خاطره بسیار جالب از آن روزها در ذهن دارم که دیروز قبل از ورود به منزل آقای سعید وزیری برای آقای حسین خلیلی و آقای علی اردستانی تعریف کردم. اما خیلی عجیب بود که اصلاً به خاطر نیاورد: ما دو نفر پای منبر آخوندی به نام شیخ مهاجرانی که سخنران برشوری بود در حسین بنی فاطمه ورامین نشسته بودیم. آقای مهاجرانی در جریان ایراد

خطبه به مخاطبانی که پای منبرش نشسته بودند گفت: اگر امام زمان بخواهد همین حالا ظهور کند، کسانی که حاضرند جزو یاران آن حضرت باشند بلند شوند. هیچ کس بلند نشد. آقای مهاجرانی هم تعجب کرد. دوباره و سه باره از مخاطبان علاقمند خواست که برخیزند. در این زمان آقای حسین خلیلی و من برخاستیم.

وقتی این خاطره را با شور و هیجان تعریف کردم، آقای خلیلی جواب داد که هیچ چیز به خاطر نمی‌آورد. من در ادامه توضیح دادم: فکر می‌کنم جز ما دو نفر کس دیگری بلند نشد. البته بیشتر به این خاطر که این کار برایشان خیلی عجیب بود. آقای خلیلی زد زیره خنده. تعجب کردم به چی می‌خندد. خنده‌اش برای این بود که هیچ یک از مردم علاقه‌ای به این کار نشان نداده بودند.

آقای حسین خلیلی، بعد از انقلاب اسلامی جذب جریان‌های اسلامی شد. با دکتر بهشتی رفاقت پیدا کرد و دنبال این بود که شاخه حزب جمهوری اسلامی را در ورامین دایر کند. در حالیکه در آن زمان من و یکی دیگر از دوستان دوران مدرسه و دبیرستانم (منصور الوکی) هم دنبال این بودیم که شاخه چریک‌های فدایی خلق را در ورامین راه بیندازیم. حتی تصور هم نمی‌کردیم که اوضاع ورامین با آن سرعت آنطور شود که تمام طرفداران بسیار دور جریان‌های سیاسی غیرمذهبی را این طور ریشه‌کن کنند.

در نخستین روزهای جنگ عراق با ایران آقای حسین خلیلی به جبهه رفت و در همان مرحله اولیه دستگیر شد و از جمله آخرین اسیرانی بود که به ایران برگشت. اگر من چند سالی از عمرم را در اوین اسیر بودم، او هم چند سالی از عمر خودش را در اسارت در عراق گذراند. رفاقت ما به رغم آن سوابق متخالف، بعد از آزادی از اسارت در دو زندان متضاد، ادامه یافت. تا اینکه آقای حسین خلیلی در یکی از دوره‌های انتخابات شورای شهر ورامین شرکت کرد و بیشتری رأی را به دست آورد و رئیس شورای شهر ورامین شد.

در نخستین روزهای انتخابات به ریاست شورای شهر ورامین با من تماس گرفت و از من خواست که به عنوان یک ورامینی برای ارتقای زندگی مردم ورامین به او کمک کنم. من با آغوش باز پذیرفتم و روابطمان در این دوره گرم‌تر از همیشه شد.

اما در همین دوره بود که من به مرور به این نتیجه قطعی رسیدم که هر نوع تلاش برای حاکمیت شرعیت یک تلاش غیراخلاقی و عملی نادرست است و اتفاقاً باید از این کار پرهیز کرد. به همین خاطر در آخرین گفتگوی تلفنی برای آقای خلیلی توضیح دادم که من به چنین نتایجی رسیده‌ام و از این پس هر نوع همکاری با هر نوع حکومت شرع را غیراخلاقی ارزیابی می‌کنم. بعد از وی خواستم به رغم احترامی که برای وی قائل هستم، اگر می‌خواهد کمکی به شورای شهر ورامین بکنم با توجه به مواضع جدیدم برای ارتباط با من تصمیم بگیرد. بدیهی است که ارتباط ما از آن زمان قطع شد تا عید فطر امسال (چند هفته پیش) که آقای خلیلی زنگ زد و جریان بستری شدن آقای وزیری را تعریف کرد و قرار گذاشتیم با هم به ملاقات ایشان برویم.

به هر حال، بعد از حدود نیم قرن، من دیروز دریافتم که عامل آشنایی آقای حسین خلیلی با آقای سعید وزیری من بوده‌ام. و او همراه با آقای هاشمی (که بچه‌ی دهی به نام ایجدان بود و او هم در همان الکتریکی روشن کار می‌کرد و بعدها با خواهر کوچک آقای خلیلی ازدواج کرد) دو نفری برای ملاقات با آقای وزیری حتی به شهر ری هم می‌رفته‌اند. اما به خاطر ندارم که آقای وزیری چیزی در این زمینه به من گفته باشد. شاید هم گفته و من به خاطر ندارم. در هر صورت، تعجب کردم که چطور آقای حسینی خلیلی از جریان غرق شدن محمد صموتی یکی از برادران همسر آقای سعید وزیری - که در همان سال‌های اولیه آشنایی من با آقای وزیری در پشت سد کرج (یا لتیان) غرق شد خبر داشته است. در نشست دیروز بود که آقای وزیری گفت که حسین خلیلی و هاشمی در همان زمان هم که وی در شهر ری ساکن بود به دیدارش می‌رفتند و آقای خلیلی هم سخن او را تکمیل کرد که عامل آشنایی آنان من بوده‌ام و تعریف‌های من از آقای وزیری سبب شده است که آنان نیز مرید وی شوند.

اما عامل آشنایی من با آقای علی اردستانی، که بچه‌ی دمرآباد است و یکی از اقوام ما، آقای سعید وزیری بود.

کانون محفل روشنفکران

اگر ورامین روشنفکری داشته باشد، می‌شود گفت که کانون محفل آنان آقای سعید وزیری بوده است. و البته، شهر ورامین نیز در حد وسع و اندازه خودش روشنفکرانی داشته است: یکی از آنان آقای علی اردستانی است که چند سال پیش از دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران درجه دکتری خودش را دریافت کرد و البته، من را هم در مراسم دفاع از رساله خود دعوت کرده بود.

در جریان دیدار دیروز از جوانی به نام احسان تاجیک صحبت شد که گویا فوق لیسانس خودش را در علوم سیاسی گرفته است و حالا دنبال گرفتن دکتری است. اواخر نشست دیروز آقای تاجیک نیز به محفل روشنفکران ورامین ملحق شد. همراه خود دو نسخه از یک مجله آورده بود که در عنوان آن کلمه «سیاست» به کار رفته بود. اما و به رغم اصرار من برای آنکه مجله را ورق بزنم، آقای علی اردستانی، با سماجی که هرگز انتظارش را نداشتم، مجله را حتی برای تورق هم در اختیار من قرار نداد. در همان ملاقات دیروز دریافتم که ایشان چند کتاب نوشته و چاپ کرده است. اما و به رغم اصرار من از نام بردن آن‌ها پرهیز کرد و در واکنش به اصرار من برای معرفی کتاب‌هایش، یا انکار کرد و یا نوشته‌های خودش را بی‌ارزش معرفی کرد. البته، من خیلی ناراحت و عصبانی شدم و حای تأکید کردم که اگر شما فردی باشی که به قول خودت مزخرف می‌نویسی، من با چنین آدمی که چیزی بنویسد اما خودش اعتراف کند آنچه نوشته است مزخرف و بی‌ارزش است، کاری نخواهم داشت. اما باید توجه کنیم که این‌ها همه نمونه‌هایی از خصوصیات دهاتیان است.

در هر حال، من اکنون بیش از گذشته کنجکاوم که علت کتمان و پنهان سازی آقای اردستانی را دریابم، آنقدر پنهان سازی که نشریه‌ای را که حتی آقای تاجیک در وسط جلسه آورد - یک نشریه را که به صورت علنی در کشور باید منتشر شود - برای تورق در اختیار هیچ یک از حاضران نداد. چرا؟

آشنایی با یک کنشگر اجتماعی

همانطور که گفتم آقای احسان تاجیک در اواخر نشست به جمع ما ملحق شد. سرش به صورت مادرزادی بدون موست و به همین خاطر یک کلاه نقاب دار همیشه بر سر دارد. از گفتگوهایی که شد دریافت که وی کتابی با نام «تک درخت کویر» درمورد آقای سعید وزیری نوشته است که در آن از من هم نامبرده است. من هنوز کتاب را ندیده‌ام. اما ظاهراً از من هم به عنوان یک شهروندی که در قلمرو فرهنگ و هنر و این جور چیزها فعال است صحبت شده است.

دریای نیکی که دیده نمی‌شود

در طول نشست این محدودی روشنفکری، همسر آقای سعید وزیری نیز حضور داشت اما حضور او در محافل به اصطلاح روشنفکری ورامین، بیشتر حضوری حاشیه‌ای است. وی خود را هیچ وقت وارد مباحث روشنفکران حاضر در محافل - که اغلب در منزل وی برگزار می‌شود - نمی‌کند. با این همه، من کمتر خانمی را به مهربانی وی دیده‌ام. روابط آقای وزیری و همسرش همیشه در نهایت احترام بوده است.

موضوع‌های مورد بحث

در جلسه دیروز موضوع‌های متفرقه و متنوع زیادی بحث شد. کدام یک از آن‌ها به جنبش کادرها مربوط‌تر هستند؟

اگر قرار باشد دنبال مباحث مرتبط بگردم باید به آخرین قسمت این نشست اشاره کنم. در طول نشست، من بیشتر شنونده بودم که با دقت به تمام صحبت‌های دیگران گوش می‌کردم. خوب، حاضران در نشست به هر نکته یا خاطره‌ای که اشاره می‌کردند، برای من حکم شواهد و فاکت‌های اجتماعی را داشت که به درد تحلیل کردن گوشه‌ای از گفتمان جامع جایگزین می‌خورد. اما هنگامی که آقای خلیلی بعد از اشاره به سکوت طولانی من از من خواست تا من هم کمی در مورد کارم صحبت کنم، من هم به کار اصلی خودم طی ده سال اخیر پرداختم: آموختن دستورنامه رابرت و تلاش برای محلی‌سازی این قواعد در ایران. همین. اما آیا در جریان تشریح این فعالیت‌ها حرف و ایده‌ای جدید هم به ذهنم رسید؟ فکر نمی‌کنم. ولی آیا برای حاضران

در نشست نکته‌ی جدیدی داشت؟ در این مورد هم آنان باید قضاوت کنند. اما تصور خودم این بود که: بله، به نظرم برای مخاطبان نکات جدیدی مطرح شد. اما چون این نکات برای خوانندگان این یادداشت‌ها تازگی ندارد از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌کنم.

نتیجه؟

در میان مخاطبان، آقای حسین خلیلی یک رهبر محلی پرنفوذ و قابل اعتماد است. من خطاب به او تصریح کردم که این قواعد ایدئولوژیک نیستند. در نتیجه، به درد مجلس خبرگان و مجلس تشخیص مصلحت هم می‌خورند. برایش توضیح دادم که بسیاری از احزاب سیاسی هم به این قواعد علاقه نشان داده‌اند و من هم اکنون برای برخی از آن‌ها کارگاه‌هایی دارم یا در حال تدارک است. آقای خلیلی در حال حاضر بازنشسته شده و فقط یک انجمن حمایت از خانواده زندانیان را اداره می‌کند. بنا بر این، اصلی‌ترین مخاطب این جمع آقای حسین خلیلی بود. با این همه اگر ذهنش تا حدی توسعه نیافته باشد ممکن است نتواند اهمیت این قواعد را در مبارزه با فساد، باند بازی، جلوگیری از رذائل اخلاقی درک کند. اما اگر شرایط ذهنی او فراهم باشد شاید بتوانیم در مورد این قواعد بعدها با هم صحبت کنیم. وقتی از او پرسیدم آیا مطالب وب سایت را خوانده است؟ پاسخ شل و ولی داد. بعد گفت: دنبال نوشته‌های خودت می‌گشتم. گفتم: به نام من چیزی نخواهی یافت (جز ترجمه کتاب به نام داود حسین). اما کل مطالب آن وب سایت را من نوشته‌ام. باید دید آیا می‌تواند با مطالب وب سایت ارتباط برقرار کند؟ آیا صحبت‌های من در افزایش علاقه او تأثیری گذاشته است؟ این‌ها را بعدن خواهیم فهمید. اما در هر صورت برقراری ارتباط با آقای خلیلی را باید مغتنم شمرد.

آقای علی اردستانی را با صراحت بیشتری نقادی کردم. از این اخلاق کج دار و مریضی که دارد خوش نمی‌آید. بعد از ختم جلسه هم تا یک ساعت بعد و خارج از منزل آقای وزیری با وی صحبت کردم. تردیدم در مورد او حتی از گذشته هم بیشتر شد. باید به خصوص ببینم چرا نوشته‌هایش را از من پنهان می‌کند؟ آیا نوعی ارزش روستایی است؟ آنطور که خودش می‌گوید واقع اراجیف می‌نویسد؟ (در حالیکه آقای وزیری با حرکات صورت نشان می‌داد مطالبی که می‌نویسد عالی است).

آقای تاجیک هم که در آخر جلسه به ما ملحق شد، یک فعال اجتماعی است. حتی یک کار تحقیقی هم انجام داده است که عنوانش این یا چیزی شبیه به این است: تأثیر گفتمان اصلاحات بر مشارکت مدنی مردم (در تهران). به گفته خودش تعدادی پرسشنامه هم تهیه و توزیع کرده است و روی این سوژه مشغول تحقیق است. وقتی از من در مورد دستورنامه سؤال کرد مقداری توضیح دادم اما به او پیشنهاد کردم به وب سایت مراجعه کند و همان لید وب سایت را بخواند و اگر برایش جالب بود می‌تواند در بخش‌های مختلف وب سایت بچرخد.

به نظرم صحبت‌ها برای آقای وزیری هم جالب بود. اما او ظاهراً تکلیف خودش را مشخص کرده است: حرکت در همان مسیر سابق. نمی‌توان از وی انتظار داشت یک تکان انقلابی به دستگاه‌های مفهومی خود بدهد.

و آخرین نکته

در جریان گفتگوها، آقای عباس صموتی کوچکترین برادر همسر آقای وزیری زنگ زد. وقتی از موضوع با خبر شدم اظهار علاقه کردم تا با وی تلفنی صحبت کنم. صحبت کردم. متوجه شدم بازنشسته شده اما به عنوان معاون یک مدرسه انتفاعی فعال است. شماره تلفن دفتر را گرفت تا نزد من بیاید. به این اعتبار که او معاون یک مدرسه است خوب است که در مورد اهمیت آموزش این قواعد به دانش آموزان برای او هم بعداً صحبت کنم.

خوب. این‌ها گوشه‌هایی از فعالیت‌های دیروز من برای ترویج دستورنامه رابرت.

روزنوشته جمعه ۲۵ تیر ۱۳۹۵

راه حل استراتژیک برای مشکل استراتژیک

سرانجام دیروز پنجشنبه، ده روز بعد از سخنرانی در مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور، گزارش آن سخنرانی را بازنویسی کردم و در وبسایت کادرها دات کام بار گذاشتم. می‌دانستم این مقاله بسیار اهمیت دارد: همه به خاطر مطالبی که قرار بود در آن گفته شود که به نوعی یک مانیفست محسوب می‌شود، و همه به دلیل مخاطبان خاصی که خواهد داشت، هشت تشکل فرهنگیان اصلاح‌طلب. به همین خاطر، گذاشتم مطلب چند روزی در ذهنم بماند تا خوب پخته شود. انصافاً آنچه که از آب درآمد هم خوب بود و از این کارم راضی هستم. متن این نوشته را عیناً برداریدار می‌کنم:

در مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور مطرح شد:
راه حل استراتژیک برای مشکل استراتژیک

۱۵ تیر ۱۳۹۵

پنج شنبه ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۶ بوسيله گروه نویسندگان

به دعوت «مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور»، مربی دستورنامه رابرت در اجلاس عادی این مجمع، که عصر روز دوشنبه ۱۴ تیر ماه ۱۳۹۵ در دفتر انجمن اسلامی معلمان در تهران برگزار شده بود، حضور یافت و طی مدت یک ساعت و نیم کوشید تا توضیح دهد چرا راه حل استراتژیک مشکل استراتژیک کشور این است که گروهی از معلمان شرافتمند بکوشند قواعد پیش‌گزیده اداره مجامع تصمیم‌گیری را به دانش‌آموزان دوره دبیرستان آموزش بدهند.

خلاصه استدلال‌های مربی دستورنامه رابرت این است که طی دهه‌های اخیر و تحت تأثیر فرآیندهای جهانی، بخش قابل توجهی از جمعیت ایران به تدریج حدود ۸۰ هزار دهکده‌ی بی/یا کم آب و علف را رها کرده‌اند و - عمداً - در دامنه‌های جنوبی سلسله جبال البرز ساکن شده‌اند و به این ترتیب یک ابر شهر بسیار بزرگ از مشهد تا تهران و از تهران تا تبریز در دامنه‌ها و دره‌های رشته کوه‌های البرز در حال سر بر آوردن است که شرایط نوینی را برای فلات ایران فراهم آورد. به نظر مربی دستورنامه رابرت، مشکل استراتژیک این است که این دهاتیان تازه شهری شده که طی قرن‌ها در دهات خود طبق قواعدی زندگی می‌کردند که به صورت طبیعی و خود به خودی ساخته می‌شد، اکنون و در جریان تصمیم‌گیری برای مجامع و گروه‌های بزرگ نیز طبق همان رویه‌های ریش سفیدی و هیأتی تصمیم‌گیری می‌کنند که برای گروه‌ها و جوامع کوچک کارایی و اثربخشی داشت. در حالیکه این روش تصمیم‌گیری برای اداره سازمان‌های بزرگ و مدرن امروزی - که لازمه اداره‌ی ایران امروز است - دیگر جواب نخواهد داد. به همین دلیل در تمام شخصیت‌های حقوقی و سازمان‌های اجتماعی، وضعیت آشوب/استبداد حاکم است و پیامدهای این وضعیت، انواع مشکلات اجتماعی است که روز به روز بحرانی‌تر می‌شوند.

مربی دستورنامه رابرت در سخنرانی خود با نقل جمله‌ای از ایزاک آدیزیس - یکی از نظریه پردازان کلاسیک مدیریت - تأکید کرد بزرگی هر انسان را باید با بزرگی مشکلی سنجید که با آن دست و پنجه نرم می‌کند. در نتیجه، باید همیشه در نظر داشت که تمام انسان‌ها و تمام جوامع همیشه با مشکلاتی مواجه هستند و هرچه این مشکلات عظیم‌تر و بزرگ‌تر باشد نشانه این است که آن انسان و جامعه بزرگتر است.

وی در ادامه سخنرانی خود خاطر نشان ساخت که با کالبدشکافی آن دسته از مشکلات اجتماعی که روز به روز بحرانی‌تر می‌شوند، می‌توان نشان داد که مجموعه این مشکلات - که سیستمی هستند -

از همان وضعیت آشوب/استبداد حاکم بر فرایند تصمیم‌گیری در انواع جوامع و سازمان‌های اجتماعی ناشی می‌شوند. در نتیجه می‌توان این دسته از مشکلات را به عنوان مشکلات استراتژیک شناسایی کرد که یک راه حل استراتژیک هم دارند.

مترجم کتاب دستورنامه رابرت خاطر نشان ساخت فقط آن دسته از اذهان توسعه یافته‌ای که مایل و قادر باشند مجموعه‌ی قواعد عرفی پارلمانی را که طی قرن‌ها تجربه‌های بشری و از طریق آزمون و خطا ساخته و پرداخته شده و در کتاب دستورنامه رابرت تشریح شده است - به مثابه لگال سیستمی که سایر قوانین بر اساس آن باید تدوین و تصویب شود - فرابگیرند، به دستگاه مفهومی لازم برای شناخت بحران آشوب/استبداد در اشخاص حقوقی مجهز خواهند شد و پس از آن است که راه حل استراتژیک را نیز بداهتاً شهود خواهند کرد: محلی‌سازی این قواعد در جوامع و سازمان‌ها.

سخنران مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور در این بخش از سخنان خود کوشید تا با تشریح روند کسب صحن و تخصیص صحن - طبق قانون عرفی پارلمانی - و مقایسه آن با رویه‌ی هیأتی نوبت دادن و نوبت گرفتن در مجامع ایرانی، تفاوت عظیم یک نظام حقوقی را با وضعیت آشوب/استبداد نشان دهد و با کالبدشکافی برخی از مبرم‌ترین مشکلات جاری در کشور استدلال کند که چطور این مشکلات غیرطبیعی، به صورت گریز ناپذیر، از همین وضعیت آشوب/استبداد ناشی می‌شود.

مربی دستورنامه رابرت در ادامه سخنان خود، تأکید کرد که محلی‌سازی این قواعد معنایی جز تغییر رفتار گروهی ندارد و این کار - اگر امکان پذیر باشد - محصول سال‌ها تلاش و تمرین و ممارست در سال‌های کودکی و نوجوانی است. به همین خاطر، مناسبترین راه حل محلی‌سازی این قواعد - شاید این باشد که گروهی از معلمان و دبیران با از خود گذشتگی و ایثار این قواعد را بیاموزند و طی یک دوره چند ساله، این قواعد را به تدریج و در جریان عمل، در کلاس‌های درس و در دبستان‌ها و دبیرستان‌های کشور محلی‌سازی کنند. در آن صورت باید امیدوار بود نسلی که از آن دبیرستان‌ها بیرون خواهد آمد بتواند سازمان‌های اجتماعی را با توجه به مهارت‌هایی که کسب کرده است، بازآفرینی کند.

پرسشی که در این مرحله از بحث مطرح می‌شود این است: آیا می‌توان معلمانی را یافت که مایل و قادر باشند قواعد دستورنامه رابرت را به درستی بیاموزند و بکوشند تا آن‌ها را در مراکز آموزشی کودکان و نوجوانان محلی‌سازی کنند؟ تجربه دفتر کارگاه‌های آموزش دستورنامه رابرت به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد: خوشبختانه تعداد چنین معلمانی بیش از حد انتظار بوده است و دعوت از مربی دستورنامه رابرت برای معرفی این کتاب به مجمع رابطان فرهنگی کشور، حاصل تلاش برخی از همان معلمانی است که جامعه همیشه به وجود آنان افتخار خواهد کرد.

مربی دستورنامه رابرت، در بخش پایانی سخنان خود خاطر نشان ساخت که تک تک معلمان کشور در ساختن ارزش و منزلت معلمی، مالکیت مشاع دارند و به همین خاطر، هر نوع تصمیم‌گیری برای معلمان، نوعی حق الناس یا حق مردم تلقی می‌شود و در نتیجه، تک تک معلمان باید در فرایند تصمیم‌گیری برای حاکمیت معلمان بر منزلت اجتماعی خودشان با حق برابر مشارکت کنند. اما این کار بدون آشنایی و رعایت قانون عرفی پارلمانی (یا دستورنامه رابرت)، هرگز محقق نخواهد شد و هر سازمانی اگر بر اساس این قواعد - که عادلانه و منصفانه بودن تصمیم گروهی را تضمین می‌کند - تصمیم نگیرد، خواسته یا ناخواسته به یک باند قدرت تبدیل خواهد شد.

سخنران مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور قبل از ختم کلام اعلام آمادگی کرد که مفاهیم و قواعد اولیه دستورنامه رابرت را طی حدود چهارده جلسه به رابطان حاضر در مجمع آموزش بدهد و از آن پس، این مجمع در چارچوب این قواعد اداره شود. این امر سبب خواهد شد که این قواعد در

سایر تشکلهای فرهنگی کشور نیز محلی سازی شود و به مرور به دبیرستانهای کشور نیز نشت کند.

خاطر نشان می شود در حال حاضر رابطان: ۱. انجمن اسلامی معلمان، ۲. سازمان معلمان ایران، ۳. شاخه فرهنگیان حزب اعتدال و توسعه، ۴. شاخه فرهنگیان حزب کارگزاران، ۵. شاخه فرهنگیان حزب ندای ایرانیان، ۶. کانون صنفی معلمان، ۷. کانون مدرسان دانشگاه فرهنگیان ایران، ۸. مجمع فرهنگیان ایران اسلامی، مجمع رابطان تشکلهای فرهنگی کشور را تشکیل می دهند. هدف از تشکیل این مجمع هم افزایی و هماهنگی بیشتر بین تشکلهای عضو در عرصه مشترکات مورد توافق ضمن حفظ استقلال و احترام به تفاوت هدفها و رویکردهای هر تشکل است. نشستهای عادی این مجمع یک هفته در میان برگزار می شود و نمایندگان تشکلهای عضو به صورت دوره ای ریاست مجمع را بر عهده می گیرند. هر تشکل عضو سه نماینده به این مجمع معرفی می کند و هر یک از آنان نیز در قبال تشکل متبوع خود مسئولیت های تعریف شده ای بر عهده دارد.

ذهن کاوی تخیل

ظاهراً یک عادت یا یک استعداد ذهنی در من ایجاد شده که بخشی از ذهنم ناظر بخشهای دیگر ذهنم هست و فرایندهایی را که سبب و منجر به شکل گیری مفاهیم در ذهنم می شوند و سرانجام شکل یک مقاله به خودش می گیرد را دنبال می کند. البته که این فرایندها بسیار پیچیده هستند و هنوز قادر نشده ام برای آنها چارچوبی تعریف کنم. اما اگر وقت بگذارم می توانم این فرایندها را تا حدی تشریح کنم. مقاله ای «راه حل استراتژیک برای مشکل استراتژیک» هم از این ذهن کاوی خارج نبوده است پس می توانم در مورد روند شکل گیری آن چیزهای زیادی بنویسم. در ادامه فقط به آن بخش از این فرایندها اشاره می کنم که به محتوای این مقاله ای خاص اختصاص دارد. چون برخی فرایندها در مورد نوشتن هر مقاله و هر مطلبی صدق می کند.

در این مورد خاص، مهم ترین نکته ای که باید به آن توجه می کردم این بود که احتمالاً این مقاله در سطح هشت تشکل فرهنگی که رابطان آنها در این تشکل فرهنگی حضور دارند ممکن است توزیع شود. به علاوه، این تشکلهای با احزاب و سازمانهای سیاسی نیز ارتباط دارند و ممکن است نظرات مطرح شده در آن جلسه و در این مقاله از این طریق در سازمانهای سیاسی نیز منعکس شود.

ایده ای اولیه این مقاله هنگامی در ذهنم شکل گرفت که داشتم در مورد ساختار سخنرانی دانشگاه فرهنگیان فکر می کردم. در آنجا بود که با توجه به مخاطبانم، که دانشجو معلم بودند، سعی کردم به آنان نشان دهم که چه نقش مهمی می توانند در حل مشکل استراتژیک کشور ایفا کنند. موضوع سخنرانی ای که در دانشگاه فرهنگیان ایراد کردم این شد: مشکل استراتژیک، تحلیل استراتژیک و راه حل استراتژیک.

خیلی منظر ماندم که شاید اعضای انجمن علوم اجتماعی دانشکده علوم انسانی دانشگاه فرهنگیان همت کنند و سخنرانی را از نوار پیاده سازند و ویرایش و منتشر کنند. اما بعدها دریافتم که توان و آمادگی دانشجویان را سنگین سنجی کرده بودم. آنان هنوز مشکلات اجتماعی را که ناشی از بحران آشوب/استبداد حاکم بر جامعه های ایرانی است درک نکرده اند. هنوز آن اندازه پخته نشده اند که صحبت های من را درک کنند. به همین خاطر وقتی خانم نقی پی خبر داد که قرار است دستورنامه رابرت را این بار برای هشت تشکل فرهنگی معرفی کنم حدس زدم که همان موضوع را می شود در این جلسه نیز به شکل کامل تر مطرح کرد. عنوانش را گذاشتم: راه حل استراتژیک برای مشکل استراتژیک.

البته، اصرار داشتم که از مشکلات ننالم. به همین دلیل آن رویکرد زیبایی ایزاک آدیزس را به زندگی به مثابه مبارزه با مشکلات در اوایل سخنرانی خودم مورد تأکید قرار دادم. فکر می کنم این رویکرد واقعا اثرگذار است.

در گزارشی که سخنرانی خودم تهیه کردم، به نقل آنچه که در سخنرانی گفته بودم مکلف نماندم. در واقع آن مطالب را به طور کامل بازنویسی کردم و همان مطالب بیان جدیدی یافت که برای مقاله مناسب است.

سعی کردم در یک ساختار منطقی، مشکل استراتژیک و راه حل استراتژیک را به زبان ساده اما دقیق و روشن توصیف کنم. حدس می‌زنم در این زمینه موفق بودم.

با این همه، دیدم مشکلی که من طرح کردم یک مشکل ملی است و به انجمن‌های معلمان اختصاص ندارد. به همین دلیل در بخش پایان سخنرانی خودم، با همین دستگاه مفهومی سعی کردم مشکلات جامعه معلمان را تحلیل کنم و راه حل بدهم: یادگیری همین قواعد و تلاش برای محلی‌سازی آن‌ها در درون سازمان‌های مادر و از آنجا نشت آن‌ها به درون دبیرستان‌ها، و محلی‌سازی آن‌ها در دبیرستان‌ها که به معنای تغییر رفتار گروهی در دبیرستان‌هاست.

و دست آخر هم یک بازاریابی هنرمندانه: آموزش این قواعد در مدت حدود چهارده جلسه و بعد هم اداره جلسه با همین قواعد.

و در آخرین بند هم چند نکته مهم در مورد خود مجمع رابطان تشکل‌های فرهنگی کشور.

به نظرم این ساختار خیلی خوب از آب درآمد. هرچند تا کنون افرادی مثل آقای هاشمی دبیرکل سازمان معلمان و خانم نقی‌ئی هنوز اظهار نظری نکرده‌اند. اما استقبال خوب بوده است و من حدس می‌زنم در هشت سازمان فرهنگی و احیاناً سازمان‌های سیاسی مادر آن‌ها نیز منعکس خواهد شد.

قبل از اینکه به مطلب دیگری بپردازم باید یادآوری کنم که آگانه از پراختن به چند مطلب - فعلاً - خودداری کردم. مثلاً هرگز در این مورد صحبتی نکردم که معلمی پرورش است و احزاب نباید در فعالیت معلمان مداخله کنند. فعلاً چنین پتانسیلی وجود ندارد و بعداً و در جریان عمل اجتماعی است که باید این نکته درک شود. الان پرداختن به آن زود است.

بازگشت کادرهای پروفشنال

دیروز یکشنبه طبق قرار قبلی باید به آبیک قزوین می‌رفتم و برای مدیران کارخانه بایا سیلندر کارگاه می‌گذاشتم. اما اواخر شب قبل بود که آقای تک‌دهقان قائم مقام مدیرعامل کارخانه زنگ زد تا خبر دهد که فردا از اداره دارایی به کارخانه خواهند آمد و بچه‌ها برای شرکت در کارگاه آمادگی ندارند. به این ترتیب، رفتن به آبیک منتفی شد و من توانستم از پیشنهاد آقای سامان عصر پوران که در دفتر بود استقبال کنم که می‌خواست روز یکشنبه برای گفتگو به دفتر بیاید. دیروز ساعت حدود یک بعد از ظهر به دفتر آمد و تا حدود ساعت هشت و نیم بعد از ظهر در دفتر بود. تمام این مدت من برای او صحبت کردم و او هم گوش می‌کرد! با این حساب، حتی اگر قرار باشد خلاصه‌ی بسیار فشرده گفتگوهای دیروز را یادداشت کنم باید یک رمان بنویسم. چه کنم؟

آقای سامان عصرپوران یکی از سلیم‌النفس‌ترین جوانانی است که در جریان برگزاری کارگاه‌ها با آنان آشنا شده‌ام. او یکی از اعضای شورای احیای انجمن‌های اسلامی بود که سال ۱۳۹۳ به دفتر آمدند و تا اواخر همان سال در کادر دانشجویان شرکت کردند تا ماجرایی دستگیری غنچه قوامی و پرستو و فرشته پیش آمد. این دو نفر اخیر دانشجویان بسیار فعال دانشگاه علامه طباطبائی و عضو شورای احیا بودند و با دستگیری آنان کارگاه دانشجویان تق و لق شد اما سامان عصر پوران یکی از معدود دانشجویان آن مجموعه بود که همراه با چند دانشجوی دیگر ارتباطشان را با دفتر برای آموختن بهتر دستورنامه رابرت حفظ کردند. اما از اواسط سال گذشته بود که ارتباط من با سامان قطع شد: نه به تلفن‌های من جواب داد و نه به پیام‌های من. خیلی تعجب کردم. نگران بودم که چه شده است؟ از طریق آقای امیرعلی قربانی که گویا هم دانشکده‌ای اوست قضیه را پیگیری کردم. آخرین پاسخ این بود که خیلی گرفتار است و نمی‌تواند به دفتر بیاید. اما چرا حتی به تلفن‌های من جواب نمی‌دهد؟

روز شنبه بود که تلفن زنگ زد. اول او را نشناختم و بعد خیلی تعجب کردم. پرسید می‌تواند به دفتر بیاید؟ استقبال کردم. گفت همراه با دو نفر دیگر است. کی؟ فرهنگ کاشانی و حسن ایقانی. خیلی خوشحال شدم. به خصوص که آقای فرهنگ کاشانی یکی از باهوش‌ترین جوانانی است که می‌شناسم به نظرم او کسی است که سریع‌تر از هر کس دیگری قواعد دستورنامه رابرت را - البته تا آنجا که به کادر دانشجویان درس دادم - یاد گرفت و همراه با آقای محسن رنجبر که در حال حاضر مشغول انجام خدمت وظیفه است و به یکی از شهرهای سیستان و بلوچستان هم تبعید شده است، اجلاس شورای احیا را که در دفتر کادرها برگزار شد اداره کرد.

حدود نیم ساعت بعد آقای سامان عصرپوران، فرهنگ کاشانی و حسن ایقانی در دفتر بودند و من از دیدن این سه جوان بسیار باهوش بعد از حدود دو سال خیلی خوشحال شدم. کنجکاو بودم که علت حضورشان و یا به عبارت بهتر، علت برگشتشان به دفتر چیست؟ و چرا این همه مدت ارتباطشان با دفتر قطع شد؟

پاسخ فرهنگ کاشانی به سؤال دوم دقیق و درست بود: راستش برای وضعیتی که ما در آن قرار داریم همان اندازه مطالبی که در آن کارگاه یاد گرفتیم کفایت می‌کرد و حالا باید نیازهایی جدید در ما ایجاد شود تا بتوانیم آموختن بقیه قواعد را ادامه بدهیم. بله. جوابش درست بود. به علاوه، من افزودم که حتی آن قواعد هم که عمدتاً قواعد اداره جلسات بود برای ساختن انجمن کفایت نمی‌کند. به همین دلیل شما همه فقط قواعد اداره جلسه را فراگرفتید و نه مهارت‌های ساخت انجمن و سازمان را. اما من علاقه دارم و داشتم که این مهارت را با هم تمرین کنیم و دفتر کادرها در واقع دنبال آن است تا کادرهایی را تربیت کند که می‌توانند با کمک هم سازمان یا ماشین انسانی بسازند. از اینجا بود که سعی کردم دستاورهای جدیدم را که در راستای خلق گفتمان جامعه جایگزین است توضیح بدهم. صحبت‌های من بسیار طولانی بود و داشتم از فرصت استفاده می‌کردم تا تمام تجربه‌های خودم را طی این دو سال اخیر به این دانشجویان منتقل کنم. اما، آقای فرهنگ کاشانی و حسن ایقانی خواسته‌ی مشخصی داشتند: برگزاری یک کارگاه برای گروهی از دانشجویان یک دسته از

انجمن‌های اسلامی چند دانشگاه که گویا از نظر خطوط سیاسی به هم نزدیک‌تر هستند. بدیهی است که قبول کردم و قرار شد در مورد زمان و تاریخ و مکان برگزاری این کارگاه با هم طی چند روز آینده هماهنگی انجام شود. هدف این است که این دانشجویان بتوانند جلسات و نشست‌های دانشجویان دانشکده‌های خودشان را ریاست و اداره کنند.

بعد از رفتن فرهنگ و حسن، سامان در دفتر باقی ماند و صحبت ما تا ساعت حدود ۹ شب ادامه یافت. فردا (دیروز) هم که این گفتگوها از ساعت یک بعد از ظهر تا حدود هشت شب ادامه یافت. محور این صحبت‌ها - خواه ناخواه - یک چیز شد: ارایه گزارش از دستاوردهای دفتر کادرها در بسط گفتمان جامع جایگزین در تمام عرصه: از فلسفه تا علوم انسانی و از روش تأسیس نهاد پروفشن پارلمانی تا جوانان بنیان‌گذار. تمام این نکات برای کسانی که این نوشته‌ها را دنبال می‌کنند شناخته شده است. اما از آنجا که زمستان ۹۴ و بهار ۹۵ نوشتن این روزنوشت‌ها دچار وقفه شد، شاید اشاره‌ای بسیار گذرا به آن‌ها در اینجا مفید باشد.

در عرصه فلسفه

نمی‌دانم یادداشتی را که برای آقای پرهام رضایی و بعد برای آقای مهندس سید محمد بهشتی تلیدم در این روزنوشت‌ها آوردم یا نه؟ در هر حال، برای تبیین آخرین پیشرفت‌هایم در عرصه تفکر فلسفی لازم است آن یادداشت را اینجا نقل کنم و بعد چند جمله‌ای در مورد آن توضیح بدهم:

سلام پرهام عزیز. مدت‌هاست مشغول این سؤال هستم که «خودم» را به چه چیز تشبیه کنم تا بتوانم هویت و ماهیت روح، نفس، روان یا جان خودم را بهتر درک کنم. شانس بزرگم این بود که خودم را به نور یا شعله یک شمع یا یک چراغ تشبیه کردم. یادت هست که می‌گفتم روح از جنس نور باید باشد. اما متوجه شدم این تشبیه رسا نیست: شعله یا نور نوعی فعالیت ماده است. در واقع شبیه ذهن است برای مغز. من به چیزی نیاز داشتم تا بتوانم این هر دو را در خود داشته باشم. دیروز دریافتم که اگر خودم را به آب تشبیه کنم، به حل مساله بسیار نزدیک‌تر شده‌ام: آب مایه حیات است. چرا؟ از دیروز متوجه شدم - و از ذکر معنای این «متوجه شدن» بگذریم - که اگر خودم را به حجم مشخصی از آب تشبیه کنم، این تشبیه به من کمک زیادی خواهد کرد تا رابطه بین جسم و جان را توضیح بدهم. خوب. تو شیمی خوانده‌ای. البته ما به متخصص بیوشیمی نیاز داریم. به علاوه، با کوانتوم هم آشنایی. فکر می‌کنم شاید بشود با تلفیق بیوشیمی و فیزیک کوانتم، و البته دانش فنی کامپیوتر و دیجیتال، برای آب خصوصیتی تخیل کرد که بر اساس آن بتوان توضیح معقولی برای ماهیت و طرز کار جان فراهم کرد. با اذعان به اینکه ما هرگز قادر به فهم جان نخواهیم شد، شاید این تأملات به ما کمک کند که داستان باورپذیرتری برای روح ببافیم. ساعت چهار و نیم صبح است که این‌ها را برایت ارسال می‌کنم. ببخشید. شاید برای یکی دو نفر دیگر هم این متن را ارسال کنم. قربانت. داود

در پاسخ به این نامه آقای پرهام رضایی این نامه را برایم تلید:

سلام آقای حسینی.

با این تشبیه چند سوال به وجود می‌آید:

۱- آیا به طور کلی مقوله‌ای به اسم روح و آنچه که موجب حیات است وجود دارد یا خیر؟ و اینکه آیا این به دلیل عدم آگاهی ما نسبت به رفتار طبیعت نیست که ما تفاوت بین موجود زنده و مرده را عدم وجود روح میدانیم؟ به طور واضح‌تر اگر بخواهم بگویم اینکه چون پدیده حیات را هنوز به طور کامل درک نکرده‌ایم، بر روی این پدیده نامشخص، اسمی به نام روح گذاشته‌ایم فاقد از اینکه بدانیم که آیا واقعا ابعاد مادی دارد یا خیر.

۲- آیا خاصیت آب در موجود زنده با موجود مرده متفاوت است؟ شاید با اطمینان قریب به یقین بتوان جواب داد که خیر اینگونه نیست. (با توجه به تعاریف فیزیکی مبنی بر پایداری جرم و انرژی)

۳- حال اگر بخواهیم آب را پل ارتباطی بین ابعاد مادی و غیر مادی قرار دهیم، یک سوال دیگر

مطرح میشود که آیا حد واسط بین این دو مرز، خود میتواند ابعاد مادی داشته باشد؟ (به عنوان مثال چشم به صورت مادی یک تصویر را میبیند و ذهن آن پدیده را تبدیل به موجودی معلوم میکند. حد واسط بین این دیدن و تبدیل آن به علم را به گمانم بتوان فکر نامید. حال اینکه مساله این است که آیا فکر ابعاد کاملاً مادی دارد یا خیر؟ به ظاهر به نظر می آید که حد واسطی بین دنیای مادی و غیر مادی باشد. بخشی از آن به هویت مادی مغز باز میگردد و بخشی از آن به بخش غیر مادی که در داده های موجود در مغز دخل و تصرف میکند و آن را به علم تبدیل میکند. که این به نظرم تفاوت بین ما و گنجشک داخل حیاط شماست.)

چیز دیگری در ذهنم بود که میخواستم به آن هم اشاره کنم که متاسفانه الان از خاطرم رفته است. قربان شما. پرهام. ت

من به آقای پرهام رضایی این جوابها را دادم:

به نکاتی اشاره کردید که من را مطمئن می سازد مباحث فلسفی را خیلی خوب درک می کنید و این چیز کمی نیست. تا آنجا که من تجربه دارم اذهان بسیار معدودی قادر می شوند معانی فلسفی را خوب دریابند. ذهن شما یکی از آن نوادر است. قدرش را بدانید و در این زمینه کار کنید.

و اما نکاتی که به آن ها به خوبی اشاره کردید:

نه. مقوله ای به نام روح به عنوان چیزی جدا از مغز وجود ندارد. من چنین اعتقادی ندارم.

اما جان همان مغز هم نیست. چرا که وقتی انسانی می میرد مغز او باقی است.

حتی وقتی انسان با مصرف یک دارو بیهوش می شود، هنوز زنده است اما دیگر هوشیار نیست. پس هوشیاری چیزی است که به خاطر نبود یک ماده مشخص در بدن حتی به صورت موقت از بین می رود و دوباره می تواند به دست بیاید. پس هوشیاری به نوعی کار و کارکرد مغز یا کل بدن زنده است که مغز بخش مهم آن است.

۲- آیا خاصیت آب در موجود زنده با موجود مرده متفاوت است؟ شاید با اطمینان قریب به یقین بتوان جواب داد که خیر اینگونه نیست. (با توجه به تعاریف فیزیکی مبنی بر پایداری جرم و انرژی) بله. خاصیت آب به عنوان آب همیشه باید یکسان باشد. اما منظورم از تشبیه خودم به آب این است که من حدس می زنم که بشود با فرض وجود آبی که طبق خواسته های تخیلی ما هر طور که بخواهیم تغییر شکل فیزیکی، شیمیایی و الکترونیکی (و هر تغییر تخیلی که ما بخواهیم) به خود بدهد، دستان باز می شود که با حرکت از طرز کار ذهنمان (آنطور که آن را درک می کنیم) بتوانیم جسمی را تخیلی کنیم (آب) که طبق نیازهای تخیلی ما تجدید ساختار می یابد. فرض کنید: من تخیل می کنم آب به اضافه مقداری از یک شکل ناشناخته چیزی به دست می آید که می تواند اطلاعات دیجیتالی ما را به این نحو که نظریه ما نیاز دارد ذخیره می کند. یا آب به اضافه مقداری از یک چیز ناشناخته دیگر به مغز ما خاصیتی می دهد که در آن صورت مغز می تواند این طور که ما تخیل می کنیم کار کند.

در واقع ما با حرکت از تحلیل طرز کار ذهن خودمان سعی می کنیم یک دستگاه مفهومی برای نمایش طرز کار این ذهن تخیل کنیم. همانطور که مثلن کانت این کار را کرد و دستگاه مفهوم سنجش خرد ناب را به هم بافت.

این تشبیه به ما هم این امکان را می دهد که دنبال این نباشیم که به عنوان یک دانشمند مغز شناس ببینیم که مغز چگونه کار می کند. بلکه برعکس، با حرکت از طرز کار ذهن، بگردیم طرز کاری را برای مغز تخیلی کنیم که معقول باشد. آنوقت این دانشمندان مغز شناس هستند که باید به استناد تئوری

ذهن باید دنبال یافتن موادی با خواصی بگردند که تئوری ذهن وجود آن را الزام فرض کرده باشد.

نه. آب، پل ارتباطی بین مادی و غیر مادی نیست. آب عین همان چیزی است که با کسب خواص تخیلی دیگر می‌تواند قدرت فهم جهان را کسب کند. همانطور که با کسب برخی از خواص به استخوان تبدیل شده است یا به تنه درخت یا به یک تکه گوشت. با این دید کل پیکر من متفکر، حجمی از آب است با دنیای عظیمی از خواصی که آب به خود جذب کرده است. در واقع مغز هم کمی آب است به علاوه همه آن چیزهایی که آب را به مغز زنده تبدیل کرده است.

فعلن تمام

این مکاتله حدود یک ماه پیش انجام شده است. در این یک ماه من در همین مسیر فلسفی جلو رفته‌ام. دستاوردهای خوبی داشته‌ام. هر روز مدتی در این زمینه فکر می‌کنم و این فکرها روی هم انباشت می‌شود. حالا احساس می‌کنم که به مرور درک فلسفی من روز به روز عمیق‌تر می‌شود و حتی تازه دارم منظور افلاطون را از مثل درک می‌کنم. تقریباً همین نکات را برای آقای سامان عصرپوران توضیح دادم. تأکیدم این بود که بین دانش نوروساینس و مغزشناسی با فلسفه ذهن بتواند آن خط مرگ را که فلسفه و علم را از هم جدا می‌کند درک کند. و فکر می‌کنم ذهن سامان هم خیلی خوب این نکات را درک می‌کند.

نکته مهم دیگری که برای سامان تشریح کردم این بود که توجه کند که چطور مهارت تفکر فلسفی به مرور رشد می‌کند. برایش توضیح دادم که چطور مهارت تفکر ریاضی، از هنگامی که یک دبستانی مفاهیم عدد و جمع و تفریق را درک می‌کند شروع می‌شود تا جایی که می‌تواند احتمالات و کوانتوم را درک کند. مهارت فلسفی هم همین طور به مرور زمان و با تلاش و کوشش مستمر رشد می‌کند و فقط بعضی از اذهان قادرند به درجه‌ای مهارت برسند که می‌فهمند مثلث دستگاه فلسفی کانت و دکارت و هگل هم بازپچه‌ای بیش نیست. در آنحاست که چنین اذهانی شروع می‌کند تا بدون دستگاه‌های مفهومی که قبلن در ذهنشان ایجاد شده است ذهن خود را شهود کنند. و فقط از اینجا به بعد است که به مرحله‌ای می‌رسند که شاید بتوانند داستان خودشان را از روح به هم بیافند. آیا من به این مرحله رسیده‌ام؟ خودم این طور فکر می‌کنم. اما نمی‌دانم قضاوتم درست است یا نه.

ماشین به مثابه دستاورد غرب

نکات زیادی سبب شده است به درک جدیدی از سازمان، جامعه، انجمن و شرکت به مثابه یک ماشین انسانی برسم. اما جمله‌ای که اخیراً به زبان انگلیسی و به نقل از یکی از کتاب‌های ویل دو رانت (احتمالاً تاریخ تمدن‌ها) خواندم نقطه‌ای عطفی در این زمینه بود. در اسناد و وبسایت‌های انگلیسی دنبال اطلاعاتی در مورد «دموس‌های» آتن باستان می‌گشتم که به آن جمله ویل دو رانت برخوردم که گفته است: به جز ماشین، هرچه تمدن غرب دارد از یونان باستان است. همین جمله ساده به تمام آن نکات پراکنده‌ای که قبلاً در این زمینه درک کرده بودم انسجام داد به نحوی که می‌توانم از یک نقطه عطف در این مسیر صحبت کنم. بله. حالا بهتر مفهوم «ماشین سیاسی» و یا ماشین حکومت و یا یک شرکت به مثابه یک ماشین را درک می‌کنم. و البته، همین جا باید تأکید کنم که بدون درک قواعد قانون عرفی پارلمان به عنوان قواعد زیرین هر ماشین انسانی، درک چگونگی کارکرد این ماشین غیر ممکن است. در جریان گفتگوهای دیروز و پریروز با آقایان سامان و فرهنگ و حسن سعی کردم اهمیت ماشین به این معنی را توضیح بدهم و اینکه چطور دفتر کادرها نخستین دفتری است که دنبال تربیت کادرهایی است که قادر باشند ماشین‌های انسانی خوبی بسازند. اما فکر می‌کنم فقط سامان بود که صحبت‌های من را بهتر درک می‌کرد. آقای فرهنگ کاشانی جوان باهوشی است اما ذهنش به این چیزها زیاد توجه ندارد و انگار اولویت‌های دیگری دارد.

نقد خشونت و نظام‌های اجتماعی

همین جا بگویم که کتاب خشونت و نظام‌های اجتماعی نورث و دو همکارش که آقای بهنام ذوقی آن را ترجمه کرده است، به همین مسأله هم می‌پردازد. اما در این کتاب، تا آنجا که من خوانده‌ام، و تا کنون قسمت

کمی از آن ر خوانده‌ام، به دستورنامه رابرت و قانون عرفی پارلمان هیچ اشاره‌ای نشده است. فکر می‌کنم من بتوانم در این زمینه نقدی بنویسم و به علاوه، دستگاهی مفهومی برای کسب تجربه‌های ماشین‌انسانی سازی در ایران معاصر به هم بیافم.

وضعیت دانشگاه‌ها

آن طور که آقای فرهنگ کاشانی و سامان عصرپوران تصویر کردند، فردگرایی افراطی بر دانشگاه‌ها حاکم و شده است و کم‌تر دانشجویی را می‌توان یافت که به فعالیت جمعی و گروهی علاقه نشان دهد. به عنوان نمونه، من از آقای سامان پرسیدم چرا از سه دانشکده‌ی دانشگاه خوارزمی که در یک ساختمان مستقر هستند فقط یک نماینده به شورا اعزام می‌شود؟ چرا از هر دانشکده یک نفر به شورای انجمن‌های اسلامی نمی‌آیند؟ من تصور می‌کردم خود بچه‌ها این محدودیت را ایجاد کرده‌اند. اما سامان برایم توضیح داد که در کل ساختمانی که سه دانشکده‌ی دانشگاه خوارزمی در آن قرار داد جز همان یک نفر کس دیگری نیز که به عنوان نماینده به شورا بیاید! از حیرت وا رفتم.

البته، وقتی از مقررات، ممنوعیت‌ها و قواعد احمقانه‌ای که مسئولان دانشگاه‌ها بر فعالیت‌های گروهی دانشجویان تحمیل کرده‌اند چیزهایی شنیدم خوشحال شدم که چقدر خوب است که دانشجویان در فعالیت‌های این انجمن‌های به اصطلاح اسلامی مشارکت نمی‌کنند. بعدها شنیدم که در همین اردوی تابستانی هم که قرار است سه کارگاه آموزشی تعریف کنند، یکی از آن‌ها روشنفکری دینی است که قرار است از جمله فرزند مرحوم علی شریعتی در آن سخنرانی کند. نمی‌دانم باید از اینکه دانشجویان در این شرایط به این فعالیت‌های جمعی روی خوش نشان نمی‌دهند و دنبال عشق و حال فردی خودشان هستند روی خوش نشان داد یا ناخوش؟ در هر حال، امروز که به صحبت‌های این دانشجویان فکر می‌کردم به نظرم رسید چقدر خوب است کسی مثل آقای سامان به این فکر کند که کل دانشجویان یک دانشکده و یا یک کلاس بیشتر دوست دارند برای چه هدف‌هایی به صورت گروهی کار کنند؟ بعد برای همان هدف‌ها برنامه‌ریزی کنند. در هر حال، در جریان همین بحث‌ها بود که تأکید کردم انجمن حول یک خواست مشترک تشکیل می‌شود و نه یک عقیده مشترک. چون پرس و جو از عقیده دیگران تفتیش عقیده است و درستی یک عقیده را هم که نمی‌شود با اکثریت آرای تعیین کرد.

علوم انسانی ایران‌شناختی

یکی از محورهای صحبت‌هایم با این دانشجویان و به خصوص آقای سامان تأکید بر این بود که با درک تفاوت‌های عمیق بین جوامع غربی و سایر جوامع و به خصوص با درک خصوصیات جامعه ایران در مقایسه با جوامع غرب، به خصوص در پرتو آشنایی با قانون عرفی پارلمان، باید متوجه شویم که بسیاری از نظراتی که دانشمندان علوم انسانی برای جوامع انسانی سر هم کرده‌اند، به درد فهم و توضیح جامعه ایران نمی‌خورد.

خوب، این نکته‌ای است که خیلی‌ها به آن رسیده‌اند، اما من فکر می‌کنم فقط در پرتو آشنایی عمیق با قانون عرفی پارلمان است که این تفاوت‌ها را بهتر و عمیق‌تر درک خواهیم کرد. به علاوه، تمام جوامع انسانی در حال تحول و دگرگونی هستند. در نتیجه یک نظریه‌ای که یک پدیده‌ی اجتماعی را توضیح می‌دهد، یا در واقع یک داستان نسبتاً باورپذیر در مورد آن جامعه می‌بافد، فقط در مورد همان جامعه در همان مقطع زمانی توضیح دهنده است. بعد از مدتی جامعه موصوف آنقدر تغییر می‌کند که دیگر آن تئوری توان پاسخ‌گویی را ندارد هرچند شاید مثل یک رمان جذاب همچنان خواندنی باشد. درست مثل تاریخ جنگ‌های پلوپونزی اثر توسیدید، مورخ بزرگ یونان باستان.

این رویکرد سبب شده است که به علوم انسانی هم - تا حدودی مثل علوم پزشکی نگاه کنم که آشنایی یک دانشجوی پزشکی با آن‌ها، لزوماً به این معنا نخواهد بود که آن دانشجو یک پزشک حاذق خواهد شد. یک پزشک به رغم تمام دانش پزشکی که باید فرا بگیرد در برابر هر بیمار باید به صورت مستقل دست به پژوهش بزند تا اطمینان یابد که بیماری آن مریض خاص را درست تشخیص داده و برنامه درمانش نیز جواب داده است. در علوم انسانی هم این قضایا صدق می‌کند. یک دانشجوی علوم انسانی باید بتواند مسائل انسانی

جامعه ایران امروز را درست تشخیص بدهد و دنبال ارایه راه حل برای مشکلات انسانی باشد. در این صورت گمان نمی‌کنم آشنایی ما با نظریات دانشمندان علوم انسانی غرب خیلی به ما کمک بکند یا کافی باشد. ما باید ایرانشناسی خودمان را برپا کنیم.

در پرتو چنین درکی است - که اگر درست باشد - احساس می‌کنم تمام دانشکده‌های علوم انسانی در ایران نیاز به یک اصلاحات اساسی دارند تا استادان و دانشجویان آن‌ها نسبت به فهم ایران و جامعه ایرانی اقدام کنند و بکوشند در تحولاتی که با سرعت در حال وقوع است مشارکت کنند.

اگر این فرض درست باشد که فقط با آشنایی عمیق با قانون عرفی پارلمان، من به درک بسیار عمیق‌تری از تفاوت‌های ماهوی این دو جامعه رسیده‌ام، و همین درک سبب شده است تا توانایی خلق گفتمان جدیدی را بیابم، در آن صورت دانشگاه‌های ایران نیز فقط زمانی اصلاح خواهند شد که حاملان اصلاحات مورد نظر با این قواعد به خوبی آشنا شده باشند. به همین خاطر، در گفتگوهای خود با سامان تأکید کردم که چرا مخاطبان گفتمان ما فقط کسانی هستند که با قواعد دستورنامه رابرت آشنا شده باشند و کسانی که با این قواعد آشنا نشده باشند صحبت‌های ما را درک نخواهند کرد، حتی آنجا که از چیزهای به ظاهر مشترکی صحبت می‌کنیم.

معرفی دستورنامه به روشنفکران

یکی از نکات مهمی که آقای سامان عصرپوران به آن اشاره کرد این بود که برخی از روشنفکران این روزها از همان مشکلاتی سخن می‌گویند که مورد توجه کادرها هم هست. بله. به نکته درستی اشاره می‌کرد. اما من سعی کردم با ذکر چند مثال برایش توضیح دهم که حتی اگر مشکلات مورد توجه ما مشترک باشد - که طبعاً مشترک است - و حتی اگر راه حلی هم که احياناً ما - یعنی کادرها - برای یک مشکل خاص ارایه می‌دهیم، با راه حلی که برخی روشنفکران می‌دهند یکی باشد، اما وجه تمایز ما این است که ما عقیده داریم مشکل اصلی فقدان روش دموکراتیک در جامعه است که تمام راه حل‌های یک مشکل خاص باید در یک نهاد مورد توافق مورد بحث قرار بگیرد و یک راه اجرایی به روش درست از درون آن بحث‌ها استخراج شود و به اجرا درآید. تمرکز ما فقدان همین روش است و ما به عنوان کادرها روی این روش و ساختارهای دموکراتیک به مثابه روش حل این مشکلات تأکید داریم که سایر محافل روشنفکری اصیل فاقد این قضیه هستند. به همین دلیل است که راه حل‌های پیشنهادی ما همه یک گفتمان جامع جایگزین را می‌سازند که سایر روشنفکران قادر به فهم آن نیستند چون ذهنشان به دستگاه مفهومی لازم مجهز نشده است. من اطمینان دارم که سامان از جمله معدود کادرهایی است که این توضیح‌ها را به صورت جامع و عمیق و درست درک می‌کند. با این همه، و در جریان توضیح همین نکات بود که به عنوان تجربه، به یک دستاورد فکری که اخیراً کسب کرده بودم اشاره کردم. چون تصمیم دارم این دستاورد را به عنوان یک نمونه از اینکه چطور ایده‌ها به وجود می‌آیند و بسط می‌یابند - در این یادداشت‌ها نقل کنم، آن را - که برای آقای سامان عصرپوران هم توضیح دادم، در ادامه نقل می‌کنم.

مجلس ضربت‌زدن

اواخر ماه رمضان بود که آقای حسن پارسایی در مهمانی ماهانه‌اش برای من توضیح داد که مردم از نمایش «مجلس ضربت‌زدن» خیلی خیلی استقبال کرده‌اند. این نمایش را آقای بهرام بیضائی نوشته و آقای رحمانیان هم آن را کارگردانی کرده است. از آقای پارسایی هم دعوت شده بود تا به عنوان منتقد آن را ببیند و نقدی برای انتشار در وب سایت هنرآنلاین در مورد آن بنویسد. تقریباً بخش قابل توجهی از صحبت‌های آقای پارسایی در ملاقات ماه قبل صرف تعریف از این نمایش شد. به علاوه، ایشان خیلی خوشحال بود که اجرای چنان نمایشی به او هم فرصت داده بود تا در قالب نقد نمایشنامه به نکات مهمی اشاره کند. آقای پارسایی خیلی اصرار داشت که من هم نمایش‌نامه را حتماً ببینم و هم نقد وی را در وب سایت هنرآنلاین بخوانم. اما وقتی چند روز پیش که دوباره بعد از حدود یک ماه به دفتر آمد دریافت که من نه نمایشنامه را دیده‌ام و نه نقد او را خوانده‌ام. لابد کمی دلخور شد. نمایش که دیگر اجرا نمی‌شود. اما نقد او را می‌شد خواند. به همین خاطر، بعد از اصرارهای مجدد وی، نقد او را روی وب سایت خواندم و سخت‌نگران شدم که حالا اگر نظر من را در مورد نقد خودش بخواند چه جوابی بدهم؟

اگر قرار بود صادقانه به او جواب بدهم یک کلمه در ذهن داشتم: پوچ. اما چطور می‌توانستم به این دوست قدیمی که پرکارترین منتقد تأثیر ایران است و فهرست مقالات و نقدهایش یک کتاب می‌شود بگویم: آنچه را که در مورد نمایشنامه مجلس ضربت زدن نوشته است پوچ است. اما به نظرم واقعا پوچ بود. به این معنا که حتی یک کلمه حرف به درد بخور نزده بود.

چند بار از من پرسید: چطور بود؟ سکوت کردم. اما او ول کن نبود. به نظرم رسید به جای بحث در مورد اینکه چرا نقد او پوچ است، بهتر است دست نگه‌دارم و به نوشته او و به نمایشنامه آقای بیضائی بیشتر فکر کنم تا شاید جواب صادقانه‌ی مناسب‌تری بیابم. به آقای پارسائی جواب دادم: اجازه بده من به این مسأله بیشتر فکر کنم. ماه بعد که تشریف آوردید، به طور جدی در مورد نمایش و نقد شما بحث خواهیم کرد. به نظرم پاسخ مناسبی بود. او هم قبول کرد. یک شب روی همین سؤال‌ها خوابیدم و صبح که برخاستم ایده‌ی بهتری در ذهنم شکل گرفته بود.

فرا تر از این بحث‌ها

ایده‌ای که به نظرم رسیده بود این بود که از آقای پارسائی راه حل مناسب این چالش‌های عقیدتی و سیاسی و ایدئولوژیک را - که موضوع اصلی نمایشنامه «مجلس ضربت زدن» است بپرسم. در نمایش مجلس ضربت زدن، مسأله اصلی این است که آیا می‌شود نمایشی در مورد ضربت زدن امام اول شیعیان به صحنه برد اما شخصیت اصلی نمایش را نشان نداد؟ در این نمایش‌نامه، نویسنده اصرار دارد که باید شخصیت اصلی را به صورت واقعی نشان داد. اما کارگردان نمایش که می‌داند در آن صورت اجازه اجرای نمایش را نخواهند داد از این ایده دفاع می‌کند که باید نمایش را بدون نشان دادن شخصیت اصلی اجرا کرد.

آقای پارسائی سعی داشت برای من توضیح بدهد که آقای بهرام بیضائی در جریان این نمایش و حول همین مسأله نکات بسیار بسیار مهمی را مطرح کرده است و به همین خاطر اصرار داشت که حتما نمایش را ببینم. به خصوص که نمایش خیلی خوب اجرا شده است. من باید با توجه به مهارت‌ها و عقاید و شخصیت آقای بیضائی بپذیرم که صحبت‌های آقای پارسائی حتما درست است. به خصوص که وی به ندرت از یک نمایش تعریف می‌کند. و اگر نمایش - به نظر خودش - خوب نباشد هرگز از آن تعریف نخواهد کرد.

اما وقتی من نقد آقای پارسائی را خواندم - متأسفانه - نتوانستم دلیلی برای آن هم تعریفی که به صورت شفاهی برایم توضیح داده بود بیابم. من بخشی از نقد آقای پارسائی را که در تبیین اهمیت موضوع این نمایش نوشته است عیناً از وب سایت هنرآنلاین نقل می‌کنم تا روشن شود که چرا خواننده مجاب نمی‌شود. وی نقد خود را این طور شروع کرده است:

بهترین نمایشنامه‌ها آن‌هایی‌اند که به پرسش‌های اساسی مردم و جامعه پاسخ‌های درست، عینی و واقعی بدهند، طوری که هنگام اجرای آن‌ها روی صحنه، تماشاگران دقیقاً احساس کنند که نمایش «تراز فرهنگی» و شعور جامعه را بالاتر می‌برد و عملاً کارکردی روشنگرانه در زندگی آنان دارد.

و در ادامه می‌نویسد:

نمایش «مجلس ضربت زدن» به نویسندگی بهرام بیضائی و کارگردانی محمد رحمانیان چنین غایت و روندی را پی می‌گیرد. موضوعش در اصل به خود متأثر مربوط می‌شود؛ به یک گروه نمایشی می‌پردازد که نمایشنامه‌نویس‌شان به موقع متن را نرسانده و در نتیجه، نمی‌دانند نمایش‌شان را که موضوعش درباره ضربت خوردن علی ابن ابیطالب است، چگونه شروع و به پایان برسانند. در این میان یک نویسنده زن پیدا می‌شود و پس از بحث و جدل‌های بسیار، متنی را به آنان می‌دهد تا آن‌ها صحنه به صحنه تمرین کنند. او در نمایشنامه‌اش اصرار دارد علی ابن ابیطالب و ضربت خوردنش

عینا و به طور واقعی نشان داده شود تا دروغی در میان نباشد و عملاً همه نمایش هم به حضور عینی قاتل او (ابن ملجم) اختصاص نیابد؛ بازیگرها به تمرین مشغول می‌شوند و در این میان پرسش‌های ساده، اما متناقضی هم مطرح می‌شوند که برای دنیای نمایش و همزمان برای جامعه ایرانی بسیار اساسی، تفکرزا و قابل ارزیابی‌اند؛ یعنی در حقیقت بهرام بیضائی پرسش‌های بسیار ساده‌ای را که مردم ایران هرگز از خود و دیگران نپرسیده‌اند، به گونه‌ای هنرمندانه روی صحنه و در قالب داده‌های نمایشی مطرح می‌نماید: آیا اگر زندگی مقدسین دینی را عملاً از طریق نشان دادن «خود واقعی‌شان» به معرض نمایش نگذاریم، به نفع اشقیاء، بدکاران و ستمگران که در نقطه مقابل آن‌ها قرار گرفته‌اند، عمل نکرده‌ایم؟ آیا مثلاً برای نمایش دادن ضربت خوردن امیرالمؤمنین باید خود او را نشان ندهیم و در عوض کل نمایش را به «ابن ملجم» و زندگی و عشق او به «قطامه» اختصاص دهیم؟ یعنی باید از طریق «ابن ملجم» به «علی ابن ابیطالب» برسیم و آیا این ظلم و ستم به امیرالمؤمنین نیست؟ چرا باید کسی را که انسان بوده و در دوران خودش توسط دیگران دیده شده و در کنار آنان زندگی کرده و جنگیده، نشان ندهیم و او را نبینیم و وجود حقیقی‌اش را به دنیای مجازی بسپاریم.

همانطور که گفتیم هم در مهمانی ماه قبل و هم در مهمانی چند روز قبل آقای پارسائی خیلی از مهم بودن موضوع نمایش برایم تعریف کرد. به نظر من هم این قضیه مهم است. حتی حدس می‌زدم ممکن است جلوی اجرای این نمایش را بگیرند. در مهمانی چند روز قبل آقای پارسائی برایم تعریف کرد که خودش شاهد پخش برنامه‌هایی در شبکه‌های تلویزیونی جمهوری اسلامی بوده که موضوع آن‌ها همین مسأله بوده است: چرا نباید چهره‌ی معصومان دینی را در نمایش‌ها نشان داد؟ نظر آقای پارسائی این بود که این برنامه‌ها در پاسخ به شبهه‌هایی که اجرای نمایش‌نامه مجلس ضربت خوردن مطرح کرده بود پخش شده‌اند و همین امر نشانه‌ی اهمیت موضوع بود. با او موافق بودم. اما برای من این سؤال مطرح شده بود که آیا این نمایش‌نامه «به پرسش‌های اساسی مردم و جامعه پاسخ‌های درست، عینی و واقعی» داده است؟ دیروز صبح که برخاستم احساس کردم در پاسخ به همین سؤال ذهنم در طول شب فعالیت داشته و به این نتیجه رسیده بود که: نه، پاسخ درست این می‌توانست باشد که: به طور طبیعی در هر جامعه‌ای این بحث‌ها و اختلاف نظرها وجود دارد و همیشه هم وجود خواهد داشت. مشکل واقعی این نیست که گروهی معتقدند ائمه را نباید نشان داد. مشکل این است که این گروه، گروه مخالف را حذف و سرکوب می‌کنند.

در ادامه خیالبافی‌های ذهنی به این نتیجه رسیدم که در مهمانی ماه آینده که آقای پارسائی به دفتر می‌آید، با او در مورد نمایش ضربت خوردن از این زاویه وارد بحث شوم و استدلال کنم که در این شرایط پاسخ درست به این گونه مسائل تلاش برای ساختن جامعه دموکراتیک است و نه وارد این بحث بچگانه شدن که آیا فلان شخصیت مذهبی را باید نشان داد یا نه؟ آن هم در شرایطی که افرادی مثل بیضائی قادر نیستند کل این قضیه را نقادی کنند.

هنوز نمی‌دانم تا چه حد قادر خواهم بود در مهمانی دو نفره آینده خواهم توانست آقای پارسائی را در این زمینه مجاب سازم. البته او می‌داند که من مدت‌هاست دارم دستورنامه رابرت را که در واقع قانون دموکراسی است آموزش می‌دهم. به همین خاطر شاید مجاب شود که آقای بیضائی پاسخ درستی به این مسائل نداده است. در آن صورت شاید بشود نتیجه گرفت که اگر آقای پارسائی به این رویکرد مجهز شود می‌تواند بر اساس این رویکرد جدید نمایش‌نامه‌ها را نقادی کند و در آن صورت است که حرفی برای گفتن خواهد داشت و خواهد توانست با نقدهای خود به ارتقای فرهنگی جامعه مدد برساند.

بعد از تعریف کردن این خاطره برای آقای سامان عصرپوران بود که نتیجه گرفتم: عین همین مسأله در مورد سایر مسائل اجتماعی نیز مطرح است. به عنوان یک شاهد دیگر، در مورد بیکاری تحلیل‌های متعدد و متنوعی ممکن است وجود داشته باشد. در نتیجه اقتصاددان‌های مختلف ممکن است راه حل‌های مختلفی ارائه دهند. اما، جامعه ما ساختارهای مناسب را ندارد که این نظرات مختلف در آنجا به یک نظریه اجرایی مورد اجماع و یا مورد تصویب بدل شود و همه همان مصوبه را اجرا کنند. بعد، یاد شورای عالی اشتغال و نحوه‌ی اداره‌ی آن افتادم و در این زمینه نیز خاطراتی برای آقای سامان تعریف کردم تا منظورم را برایش توضیح بدهم.

نتیجه‌ی تمام این بحث‌ها این بود که کادرها هم به همان مشکلاتی می‌پردازند که مشکلات اصلی جامعه است. اما راه حلی که ارایه می‌دهند برآمده از پی‌بردن به مشکل اصلی جامعه است که آن، فقدان سازمان‌ها یا ماشین‌های انسانی کارآمد و اثربخش است که پیش شرط ساختن آن‌ها آشنایی نسبی مردم با قانون عرفی پارلمان است. به همین خاطر، و به رغم آنکه مشکلات مشترک است، و حتی راه حل‌ها نیز شبیه هم به نظر می‌رسند، اما تفاوت از زمین تا آسمان است و مخاطبان گفتگوهای ما فقط کسانی هستند که کم و بیش با قانون عرفی پارلمان به مثابه یک لگال سیستم آشنا شده باشند. مطمئنم که آقای سامان این نکات را خیلی عالی درک کرده است.

ختم گزارش

همانطور که گفتم نوشتن خلاصه‌ی نکاتی که در این دو جلسه مطرح شد مثنوی هفتاد من می‌شود. من سعی کردم فقط به بخش‌هایی از آن‌ها که تا حدودی تصویری از وضعیت این لحظه‌ی دفتر کادرها و کارگاه‌ها ارایه می‌دهد بپردازم. اما اگر قرار باشد به این رونوشت خاتمه بدهم باید به پیشنهادهای آقای سامان هم بپردازم.

یک از پیشنهادهای وی انتشار مطالب آموزشی در کانال کادرها بود. طبق معمول، من هم از خودش تقاضا کردم که این مسئولیت را خودش بر عهده بگیرد و من هم کمک خواهم کرد. البته، به جای کانال کادرها - که من مطالب آن را بر اساس یک سیاست خاص تعیین و منتشر می‌کنم، بهتر است خودش یک کانال به اسم خودش راه بیندازد و انواع مطالب و اخبار جالب در مورد عرف پارلمانی را در آن منتشر کند. در ادامه به چند نمونه از مطالب هم اشاره کردم. پذیرفت. اما هنگامی که خداحافظی می‌کرد تأکید کردم که پذیرش این مسئولیت‌ها را من به عنوان یک قول تلقی نمی‌کنم. اگر رسیدید و حوصله داشتید انجام دهید. قرار شده بود غیر از راه اندازی کانال، انجمن نویسندگان عرف پارلمانی و انجمن ترویج سناهای دانشجویی را - حتی اگر جز خودش کس دیگری شانه زیر بار نداد - با کمک هم و دو نفری فعال کنیم. وقتی داشت می‌رفتم نگران شدم که شخص شریفی مثل او، شاید به خاطر حفظ حرمت من پیرمرد، با پیشنهادهایم مخالفت نکند اما واقعاً نرسد و یا نتواند به وعده‌هایش عمل کند. به همین خاطر، اصلاً قید ارتباط با من را بزند. بله، به همین دلیل در آخرین لحظاتی که خداحافظی می‌کردیم من بار دیگر تأکید کردم که قولی برای انجام این کارها نداده است و اگر رسید و یا توانست انجام دهد. بعد با خنده گفتم: سامان جان، اگر هیچ کدام از این کارها را انجام هم ندادی،

شنبه ۲ تیر ۱۳۹۵

دستورنامه رابرت: از چین تا تگزاس و از اشتهاارد تا تهران

پریروز پنجشنبه بود که برای نخستین بار فهمیدم دکتر سون یات سن رهبر حزب کومینگتان چین و نخستین رئیس جمهور آن کشور بعد از سرنگونی نظام امپراتوری در سال ۱۹۱۱ با دستورنامه رابرت آشنا بوده و حسرت می خورده است که چرا آموزش این قواعد را